



امپریالیسمِ آمریکا در ویتنام به زانو درآمد!

دو مقاله درباره‌ی جنگِ ویتنام

ترجمه‌ی: نیکو پورورزان



امپریالیسم آمریکا در ویتنام به زنانو در آمد!

دو مقاله درباره‌ی جنگ ویتنام

ترجمه‌ی: نیکو پورورزان



processgroup.org

انتشارات پروسه

عنوان: امپریالیسم آمریکا در ویتنام به زانو درآمد!

(دو مقاله درباره‌ی جنگ ویتنام)

ترجمه: نیکو پورورزان

مشخصات ظاهری: ۱۲۵ صفحه

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

ناشر: انتشارات پروسه

مشخصات نشر: انتشارات پروسه، ۱۳۹۵

فهرست مطالب

یادداشت مترجم.....	۶
۱: ویتنام: جنگی که ایالات متحده در آن به زانو درآمد!.....	۸
(۱) از استیلای فرانسه تا سرنگونی رژیم دی‌یم.....	۹
استیلای فرانسوی‌ها.....	۱۰
ناسیونالیسم و کمونیسم.....	۱۴
جنگ و انقلاب.....	۲۱
جنگ اول ویتنام.....	۲۶
کنفرانس ژنو و پیمان‌نامه‌ها.....	۳۰
از ملت‌سازی تا آدم‌کشی.....	۳۲
(۲) از سرنگونی دی‌یم تا عملیات تهاجمی تت.....	۳۷
تغییر رژیم در سایگون.....	۳۹
تراشیدن توجیهی برای جنگ.....	۴۳
بهای امپراتوری.....	۴۶
شیوه‌ی آمریکایی جنگ.....	۵۰
نژادپرستی و جنگ تمام‌عیار.....	۵۴
جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی: پایستگی در برابر یورش ایالات متحده.....	۶۰
عملیات تهاجمی تت - نقطه‌ی عطف.....	۶۳
(۳) ویتنام: از باتلاق تا شکست.....	۶۹
ویرانه ساختن کامبوج.....	۷۱
شورش نظامی‌ها.....	۷۹
از سقوط سایگون تا وا‌ترگیت.....	۹۱
میراث ویتنام.....	۹۸
۲: در ستایش خلق ویتنام و در نکوهش قاتلینشان!.....	۱۰۱
مدل بازرگانی مک‌نم‌آرا از جنگ.....	۱۰۳
آمار تلفات جنگی در ویتنام، کامبوج و لائوس.....	۱۱۰
نقص‌های مرگ‌بار در مدل سوداگرانه‌ی مک‌نم‌آرا از جنگ.....	۱۱۲
انقلاب سربازان.....	۱۱۴
بزک کردن چهره‌ی کره جنگ از جیمی کارتر تا اوباما.....	۱۱۸
منابع.....	۱۲۳

یادداشت مترجم

از شکست نظامی امپریالیسم در ویتنام بیش از چهار دهه می‌گذرد. نیروهای انقلابی و میهن‌پرست ویتنامی در طی یک مبارزه‌ی طولانی نظامی، سیاسی و اجتماعی توانستند ماشین نظامی ویرانگر امپریالیستی در هندوچین را از چرخش باز داشته و بر دست‌اندازی و سلطه‌ی امپریالیستی نقطه‌ی پایان بگذارند. شکست و فرار زبوانه‌ی امپریالیست‌ها و مزدورانشان از ویتنام به واقع افق تازه‌ای را در مبارزه‌ی توده‌های زحمت‌کش در سراسر جهان گشوده بود. پیروزی خلق ویتنام به معنای گشایش نوینی در مبارزه‌ی توده‌ای در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و دیگر بخش‌های تحت ستم جهان بود. هم‌زمان، برای طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمت‌کشان کشورهای صفِ مقدم جبهه‌ی امپریالیستی نیز به‌منزله‌ی گشایشِ فصل تازه‌ای در انکشاف و صورت‌بندی مبارزه‌ی طبقاتی بود.

متأسفانه، نزدیک به پنجاه سال پس از آن، هم‌اکنون این‌گونه به نظر می‌رسد که پیروزی بر علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم جهان‌خوار بیش از هر زمان دیگری دور از دسترس باشد. پس از فروپاشی نظام سیاسی موجود در اتحاد شوروی و کشورهای اقمار آن در اوایل دهه‌ی قرن بیستم، جهان به سرعت یک قطبی شده و کشمکش میان امپریالیست‌ها به سرعت به نفع ایالات متحده، دست‌کم به طور مقطعی، حل گردید. امپریالیسم آمریکا به سرعت دست به کار شده تا بتواند سلطه‌اش را بر سراسر جهان اعمال کند. در راستای این هدف، دست‌اندازی و تجاوزگری امپریالیستی ابعاد شگرفی به خود گرفت. در طی بیست-و-پنج سال گذشته، ایالات متحده بدون هیچ پروایی ماشین منفور نظامی‌اش را که در ویتنام به زانو درآمده بود، بار دیگر برای به زیر سلطه درآوردن خلق‌های سراسر جهان به حرکت انداخت. این تجاوزگری در وهله‌ی نخست خلق‌های خاورمیانه و شمال آفریقا را هدف قرار داده است. توده‌های زحمت‌کش در عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، یمن و فلسطین بهای سنگینی را به ازای خون‌خواری سرمایه‌داری جهانی، امپریالیست‌ها و مزدورانش در منطقه پرداخته و کماکان می‌پردازند.

امپریالیسم آمریکا به موازات نقش مستقیمش در سرکوبی خلق‌های منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا، در عین حال با ایجاد دار-و-دسته‌های اسلامیِ آدم‌خوار تحت عناوینی مانند القاعده، داعش، النصرة، جیش الاسلام و دیگران و انداختنشان به جان توده‌ها تمام تلاشش را به کار می‌برد تا از پاگیری هرگونه جنبش انقلابی، همانند جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ویتنام، در منطقه‌ی تحت سلطه‌اش پیش‌گیری کند. این سازمان‌های اسلامیِ آدم‌خوارِ دست‌ساز امپریالیسم به عنوان بازوی داخلی و مکمل امپریالیسم جهت ریشه‌کن کردن مبارزه‌ی انقلابی از هیچ جنایتی نظیر گردن زدن، دست-و-پا بردن و زنده-زنده سوزاندن ابایی به خود راه نمی‌دهند. امپریالیست‌ها از قَبَل جنایتکاری‌های این مزدوران، البته، هم از آخور می‌خورند و هم از توبره.

پُر واضح است که صحنه‌ی سیاسی جهان کاملاً از آنچه پنجاه سال پیش در جریان بود متفاوت باشد. سیستم

سیاسی حاکم بر کشور ویتنام در حال حاضر با ایده‌آل‌های رزمندگانی که در مبارزه برای آزادی آن جان باختند فاصله‌ی نجومی دارد. از دیدگاه من، اما مروری دوباره بر حقایق تجاوز نظامی ایالات متحده به ویتنام، کماکان دارای اهمیت است. از این نقطه‌نظر بود که تاریخچه‌ای را که نزدیک به یک دهه پیش (در بحبوحه‌ی تجاوزگری عریان امپریالیسم آمریکا به عراق) با عنوان **Vietnam: The war that the U.S. lost** توسط **International Socialist Review** منتشر شده بود به فارسی برگردانده‌ام. اگرچه این تاریخچه به طور عمده برای خواننده‌ی آمریکایی نوشته شده، اما برای خواننده‌ی غیرآمریکایی نیز جزییات بسیاری را در زمینه‌ی نقش توده‌های مردم آمریکا، به ویژه ارتشی‌های ضد-جنگ و دانشجویان، در شکست استراتژی نظامی ایالات متحده در هندوچین داراست.

هم‌زمان با پایان این ترجمه بود که سرمقاله‌ی ماهنامه‌ی **Monthly Review** در شماره‌ی ماه مه ۲۰۱۵ را خواندم که به جنگ ویتنام اختصاص داشت. رویکرد نویسنده به مقوله‌ی جنگ ویتنام را رویکردی کاملاً متفاوت یافتم. نویسنده، جنگ ایالات متحده را در چارچوب شکل تولید سرمایه‌داری بررسی می‌کند. به این خاطر بود که قرار دادن ترجمه‌ی این مقاله را در کنار مقاله‌ی بالا بی‌مورد ندیدم.

نیکو پورورزان

ژوئن ۲۰۱۶

ویتنام: جنگی که ایالات متحده در آن به زانو درآمد!

نویسنده: جو آلن

^۱ این مقاله‌ی تحقیقی به قلم جو آلن (Joe Allen) در شماره‌های ۲۹، ۳۳ و ۴۰ نشریه‌ی ISR، بین ماه مه ۲۰۰۳ و

مارس ۲۰۰۵، منتشر شد. عنوان اصلی مقاله Vietnam: The war that the U.S. lost است. (م)

(۱) از استیلای فرانسه تا سرنگونی رژیم دی‌م

هنگامی که آخرین بازمانده‌های آمریکایی در آوریل ۱۹۷۵ از سایگون می‌گریختند، **جرالد فورد**^۲ رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده اعلام نمود که کتاب دخالت‌گری آمریکا در هندوچین بسته شد؛ اما تقریباً بلافاصله پس از آن نوشتن کتاب دیگری آغاز گردید، یا دقیق‌تر اینکه سرگذشت آنچه واقعاً در ویتنام رخ داده بود به دست بازنویسی سیستماتیک سپرده شد. جنگ ویتنام بزرگ‌ترین شکست نظامی تاریخ ایالات متحده بود. لازم بود که خاطره‌ی این شکست خفت‌بار از حافظه‌ی مردم زدوده شده و به جای آن افسانه‌هایی را نشانند که یا این شکست را از اساس انکار نموده و یا آنکه برایش توجیهی بزاید. طبقه‌ی حاکم ایالات متحده و روشنفکران جیره‌خوار دستگاه نیاز به آن داشتند که بر آنچه با عنوان **دردنشان ویتنام**^۳ شناخته می‌شد فائق آیند – به عبارتی غلبه کردن بر ترس و نکبت طبقه‌ی حاکم از این کابوس که هرگونه درگیری نظامی در ابعاد بزرگ ممکن است که به "باتلاق" بدل شده و مخالفت توده‌ها را برانگیزاند.

با مروری بر آنچه در ده سال گذشته^۴ رخ داده است، حتا تصورش را هم نمی‌توان کرد که قدرتمندترین ماشین جنگی جهان روزی در یک رویارویی نظامی شکست بخورد؛ اما عین این نکته در شب آغاز جنگ ویتنام نیز صدق می‌کرد. علت شکست کامل و همه‌جانبه ایالات متحده در ویتنام چه بود؟ برای میلیون‌ها انسان که امروزه در گوشه-و-کنار جهان رویاروی امپریالیسم بسا زهرآگین‌تر آمریکا تحت دکترین جدید بوش قرار دارند این سؤال از اهمیتی بسا فراتر برخوردار است. برای پاسخگویی به این پرسش نیاز است که به پیش از پیاده شدن نیروهای ایالات متحده در ۱۹۶۵ رجوع کرده و به تاریخ نبرد برای استقلال ویتنام و جنبش کمونیستی نظری بیفکنیم که دو بار به پیروزی راه برد – بار اول در نبرد بر علیه فرانسوی‌ها و بار دوم بر علیه آمریکایی‌ها.^۵

^۲ Gerald Rudolph Ford Jr., 38th President of United States from 1974 to 1977.

^۳ Vietnam Syndrome

^۴ مراد از جنگ اول عراق در سال ۱۹۹۱ تا جنگ دوم عراق و اشغال آن به دست ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ است. (م)

^۵ اگرچه تمرکز این نوشته بر دخالت‌گری ایالات متحده در ویتنام است، اما سیاست‌های ویرانگر ایالات متحده در لائوس و کامبوج اگر بیشتر از ویتنام نبود، بی‌تردید کمتر نیز نبود. برای بررسی نقش ایالات متحده در این دو

استیلای فرانسوی‌ها

هنگامی که فرانسوی‌ها وارد هندوچین شدند، آن‌امی‌ها [ویتنامی‌ها] برای بندگی آماده بودند.

پال دومر، فرماندار هندوچین^۶

پیش از فتوحات فرانسوی‌ها در اواخر قرن نوزدهم، ویتنام ملت مستقلی بود. اگرچه مبلغین مذهبی و بازرگانان فرانسوی، برای تبلیغ مسیحیت و برقراری مناسبات بازرگانی، از اوایل قرن هفدهم به ویتنام آمد- و- شد می‌کردند، اما از نیمه‌ی قرن نوزدهم به بعد بود که ناگهان سمت-و-سوی سیاست دولت فرانسه نسبت به هندوچین به طور بنیادین تغییر نمود. فرانسوی‌ها دیگر به اعطای امتیاز از سوی ویتنام راضی نبوده بلکه خواهان کنترل کشور در تمامیتش بودند. رقیب‌های فرانسه - بریتانیا، بلژیک، آلمان، هلند و پرتغال - درگیر تنش‌های درونی بر سر جدا کردن و به استعمار کشیدن بخش‌هایی از این منطقه بودند که می‌توانست برایشان منبع مواد خام، بازارهای تازه و سرمایه‌گذاری‌های سودآور باشد. به موازات تسلط بریتانیا بر هندوستان و چین، فرانسه نیز برای آنکه از ثروت بادآورده‌ای که در انتظارش بود محروم نماند به هندوچین لشکر کشید.

سیاست مماشات که از سوی پادشاهی ویتنام تحت رهبری امپراتور منفور **چوو دوک**^۷ (۱۸۴۷-۸۳) از خاندان **نویین**^۸ دنبال می‌شد به فرانسه در دستیابی به هدف‌هایش کمک بسیار نمود. رژیم **چوو دوک** با

کشور رجوع شود به:

- Alfred McCoy, "Laos: War and Revolution", (New York, Harper and Row, 1970)
- William Shawcross, "Sideshow: Kissinger, Nixon and the Destruction of Cambodia", (New York, Simon and Shuster, 1979)
- Noam Chomsky and Edward S. Herman, "The Political Economy of Human Rights", (Boston, South End Press, 1979)

^۶ Paul Doumer

به نقل قول از:

Stanley Karnow, "Vietnam: A History", (New York: The Viking Press, 1983), p. 97

^۷ Tu Duc

^۸ Nguyen

قیام رو به رشد دهقانی روبرو بود که خاندان سلطنت خطر آن را بزرگ‌تر از پیاده شدن فرانسوی‌ها در سواحل کشور می‌دید. این یک اشتباه جدی در محاسبه بود. از زمانی که فرانسوی‌ها در ۱۸۶۳ شش استان را در اطراف سایگون تصرف نمودند، **چوو دوک** کشور را تکه-به-تکه به دست فرانسوی‌ها داد. **چوو دوک** بخش‌های بزرگ‌تری را در ۱۸۴۷ واگذار نمود و سرانجام در ۱۸۸۲ هانوی به تصرف فرانسوی‌ها درآمد. در این زمان، فرانسه حاکمیت تمام کشور را در دست داشت.^۹

پس از تصرف کامل ویتنام، اولین کاری که فرانسوی‌ها کردند محو ویتنام به عنوان یک موجودیت سیاسی بود. این یک مورد کلاسیک از سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن" بود. کشور توسط فرانسوی‌ها به سه استان اداری تقسیم شد: **تونکن**^{۱۰} در شمال، **آننام**^{۱۱} در مرکز و **کوچین چینا**^{۱۲} در جنوب. تونکن و آننام، جایی که گویا تخت-و-تاج سلطنت هنوز دست‌نخورده باقی مانده، "تحت‌الحمايه" به حساب می‌آمد، درحالی‌که **کوچین چینا** بی‌پرده به عنوان مستعمره اداره می‌شد. در عمل، فرق میان "تحت‌الحمايه" و "مستعمرگی" افسانه‌ای بیش نبوده و فرانسوی‌ها حاکم بر تمام امور بودند. آن‌ها امپراتور را به همراه انبوهی از به اصطلاح رایزن‌ها و در واقع کل بوروکراسی استعماری را به سلیقه خویش تعیین می‌کردند.^{۱۳}

اقتصاد ویتنام بنا به مصلحت فرانسوی‌ها و هم‌دستان ویتنامی‌شان تجدید سازمان گردید. **پال دومر** معمار اصلی سیاست‌های فرانسه در ویتنام بود که به عنوان فرماندار هندوچین منسوب گشته و در سال ۱۸۹۷ وارد این کشور شد. هدف اصلی وی از همان بدو ورودش به ویتنام تبدیل این کشور به "مستعمره‌ای سودآور" برای فرانسه بود. **دومر** گفته بود که هندوچین "آن روزی که دیگر مستعمره‌ای فقرزده نباشد خدمت‌گذار فرانسه در آسیا خواهد بود... سازمان قدرتمندش، ساختار مالی و اقتصادی‌اش... جملگی به نفع

^۹ Quoted in Ngo Vinh Long, "Vietnam's Revolutionary in Vietnam and America," in Vietnam and America: A Documented History, edited by Marvin Gettleman, Fane Franklin, Marilyn B. Young, and H. Bruce Franklin (New York: Grove Press, 1995), pp. 5-8.

^{۱۰} Tonkin

^{۱۱} Annam

^{۱۲} Cochinchina

^{۱۳} James William Gibson, *The perfect War: Technowar in Vietnam* (Boston/New York: Atlantic Monthly Press, 1986), P. 33.

سروری فرانسوی‌ها استفاده می‌شود. "دومر برای تولید و بازاریابی مشروبات الکلی، نمک و تریاک انحصار ایجاد نمود. سوداگران فرانسوی که منافعشان در منافع بانک قدرتمند هندوچین گرده خورده بود، از این ره‌آورد سرمایه‌های کلان به جیب زدند.^{۱۴}

سیاست‌های استعماری فرانسه بزرگ‌ترین ضربه را به کشت برنج زد که منبع معاش اکثریت بزرگی از سکنه بود. فرانسوی‌ها و دشمن‌یاران ویتنامی به سرعت بهترین زمین‌های حاصلخیز را به زور از دست کشاورزان خارج ساخته و تصاحب نمودند. ده‌ها هزار جریب از زمین‌های کشاورزی از ویتنامی‌ها به بهای بسیار کم خریده شده و به فرانسوی‌ها واگذار گردید. بسیاری از فرانسوی‌ها تا هفت هزار جریب زمین را تصاحب کرده بودند؛ اما به رغم این راهزنی، بسیاری از ویتنامی‌ها هنوز چیزکی در دستشان مانده بود. بعد از سال ۱۹۰۰ بود که زمین-دزدی فرانسوی‌ها افزایش یافت. در دهه‌ی سی (قرن بیست) بیش از نیمی از کشاورزان در **تونکن** و **آنام** بی‌زمین بودند، درحالی‌که این رقم در **کوچین چینا** به هفتاد و پنج درصد می‌رسید و بقیه نیز مالک مقدار ناچیزی از زمین بودند.^{۱۵} کشاورزان اجاره‌دار و سهم‌بران کشاورزی می‌باید پنجاه تا هفتاد درصد از محصولشان را به زمین‌داران داده و به علاوه هدایا و خدمات مجانی بدهند.

سرمایه‌گذاری فرانسه در صنعت و کشت کائوچو تأثیر به‌سزایی بر ویتنام، به ویژه پس از جنگ اول جهانی داشت. بخش عمده سرمایه‌گذاری‌ها در کشت کائوچو بود که سالانه بین صد تا دویست هزار ویتنامی در آن به کار گرفته می‌شدند. شرایط کار برده‌واری بود. کشتزارهای کائوچوی متعلق به **میشیلن**^{۱۶} به کشتارگاه معروف شده بود. کائوچو که پس از برنج بزرگ‌ترین کالای صادراتی ویتنام به شمار می‌رفت، توسط کارگران پیمانی تولید می‌شد که به شدت از بیماری‌های مرگ‌باری مانند مالاریا، اسهال خونی و بدی تغذیه رنج می‌بردند به‌طوری‌که در یکی از کشتزارهای شرکت **میشیلن** بین سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۱۷ تعداد دوازده هزار نفر از چهل و پنج هزار کارگر این شرکت جان باختند. عین همین شرایط برده‌واری در معدن‌ها نیز وجود داشت که دره‌ی مرگ لقب گرفته بودند. این کارگران نه تنها برای آلونک‌هایی که در آن زندگی می‌کردند اجاره می‌پرداختند، بلکه می‌باید هزینه‌ی ابزار مورد نیاز کارشان را نیز خود بپردازند. کارگران برای

^{۱۴} Karnow, p 116.

^{۱۵} Ngo, p 9.

^{۱۶} Michelin

کوچک‌ترین تخلفات مورد مجازات سنگین قرار گرفته و کسانی که مبادرت به فرار می‌کردند مورد شکنجه قرار گرفته و می‌باید گرسنگی بکشند.^{۱۷}

دستمزد کارگران ویتنامی برای کار شاقی که انجام می‌دادند چقدر بود؟ بر اساس آمار منتشر شده از سوی دولت استعماری فرانسه، مزد یک کارگر ویتنامی در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ که کار تمام وقت داشت به طور متوسط سالانه ۴۸ پیاستر^{۱۸} بود که به زحمت خرج یک سال قوت برنج یک نفر را تأمین می‌کرد. یا آن‌گونه که مورخ ویتنامی **نگو وین لونگ** به تصویر می‌کشد: "حتا هزینه‌ی سگ خانگی فرانسوی‌های استعمارگر نیز بسا بیش از این و به طور متوسط ۱۵۰ پیاستر در سال بود." به علاوه، مزد بسیاری از کارگران توسط کارفرما با دوز و -کلک به طور کامل پرداخت نشده و در موارد دیگر ما-به-ازای دستمزد، از فروشگاه کمپانی برنج و سبزیجات به کارگران داده می‌شد. تا سال ۱۹۲۹ و پیش از شروع بحران، تعداد کارگران شاغل در صنایع و در بخش بازرگانی بالغ بر ۲۲۰۰۰۰ نفر بود.^{۱۹}

فرانسوی‌ها تنها استثمار اقتصادی را با خود نیاورده بودند، بلکه به همراه خویش به اصطلاح "مأموریت متمدن‌سازی" را در کیسه داشتند که ملغمه‌ای از پدر-سروری و نژادپرستی با هدف تغییر شکل دادن ویتنامی‌ها به ایماژ فرانسوی بود. یا به تعبیر یکی از هواداران دواآتشی امپریالیسم فرانسه - این به اصطلاح رسالت فرانسه بوده که گویا می‌باید که "نژادها و مردمانی را که همچنان در یوغ جهالت و استبداد به سر می‌بردند به سمت روشنایی و آزادی هدایت کند." این مأموریت هدایت مردم به سمت "روشنایی" در حقیقت به معنای پرورش سرکوبگری فرهنگی بود که مستقیماً زبان خلق‌های ویتنام را هدف گرفته و هم‌زمان سرکوبگری سیاسی بود که هرگونه مخالفت سازمان‌یافته را در مدّ نظر داشت.^{۲۰}

پیش از استیلای فرانسوی‌ها، هشتاد درصد جمعیت ویتنام عملاً باسواد بوده که از نشانه‌های نوشتاری (نویسک‌های) چینی برای نوشتن به زبان ویتنامی استفاده می‌کردند. فرانسوی‌ها نویسک‌های چینی را ممنوع کرده و به جای آن الفبای فرانسوی یا الفبای لاتین را گذاشتند. این سیاست به اصطلاح فرهنگی

^{۱۷} Karnow, pp. 117-118.

^{۱۸} Piastre واحد پولی که استعمار فرانسه در هندوچین به جریان انداخته بود.

^{۱۹} Ngo, p11.

^{۲۰} Karnow, p. 79.

فاجعه‌بار بود. در زمان شروع جنگ جهانی دوم، کمتر از یک پنجم کودکان (پسر) ویتنامی به مدرسه می‌رفتند. یکی از فرماندارهای کل ویتنام گفته بود که "ویتنامی‌ها می‌توانند به زبان خویش تکلم کنند، اما نه می‌توانند بخوانند و نه می‌توانند بنویسند. ما تاکنون بی‌سواد تولید می‌کرده‌ایم."^{۲۱}

سرکوب سیاسی در ویتنام قاعده بود. هر شکلی از مخالفت سازمان‌یافته بر علیه قدرت استعماری به شکلی بی‌رحمانه سرکوب می‌شد. فرزندان معدودی از ثروتمندان ویتنامی که برای تحصیل به فرانسه فرستاده می‌شدند در بازگشت به کشورشان به ناگاه از خواب طلایی‌شان بیدار شده و رو-در-روی واقعیت قرار می‌گرفتند. حقوق و امتیازهایی که در فرانسه از آن بهره برده بودند در آستانه‌ی ورود به کشور خاتمه می‌یافت. در بدو ورود، پلیس استعماری کتاب، روزنامه و جزوه‌هایی را که به اصطلاح "ادبیات برانداز" محسوب می‌شد مصادره می‌کرد. یکی از دانشجو‌هایی که در هنگام ورود بازداشت شده بود آن چنان خشمگین شده بود که در دادگاه به قاضی گفت که بی‌عدالتی فرانسوی‌ها از "وی یک انقلابی ساخته است."^{۲۲} نیروی امنیت فرانسه (پلیس استعماری) مخالفین را شکار کرده و مورد شکنجه قرار می‌داد و در جزیره مخوف پائولو کوردون^{۲۳} که قفس‌های ببرش معروف بود، زندانی می‌کرد.

ناسیونالیسم و کمونیسم

در وهله‌ی نخست، نه کمونیسم، بلکه میهن‌پرستی راهنمای من در اعتماد به لنین در انترناسیونال سوم بود.

هو چی مین^{۲۴}

^{۲۱} Karnow, p. 115.

^{۲۲} Karnow, p. 115.

^{۲۳} Poulou Cordone

به نظر می‌رسد که نویسنده در ذکر نام زندان مزبور دچار خطا شده باشد. جزیره‌ای که فرانسوی‌ها در آن زندان ساخته و بعداً توسط امپریالیسم ایالات متحده و رژیم مزدور و ددمنش ویتنام جنوبی مورد استفاده قرار گرفت جزیره "کون سون Con Son" نام داشت که بسیاری از زندانی‌ها در شرایطی دردناک در قفس نگاه داشته می‌شدند. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه از جمله رجوع شود به وبلاگ <http://historianagainstwar.org> (م).

^{۲۴} Quoted from Ho Chi Minh, "The Path Which Led Me to Leninism in Vietnam and America" in

در آغاز قرن بیستم، فرانسه ارباب سراسر هندوچین بود؛ اما همان گونه که **جیمز گیبنس** می گوید، "در تلاش برای حقنه کردن هر چه عمیق تر حاکمیت استعماری بر فرهنگ ویتنام، فرانسوی ها حس مقاومت را در ویتنامی ها برانگیختند. استعمار بر ویتنام حاکم بود، اما درعین حال تضادهایی را ایجاد می نمود که باعث تضعیفش می شد." ناسیونالیسم مدرن ویتنام در دهه ی اول قرن بیستم و در میان بخشی از **ماندارین های**^{۲۵} مخالف استعمار پا گرفت.^{۲۶}

اگرچه **ماندارین ها** به طور عمده در خدمت امپراتورهای عروسی فرانسوی ها بودند، اما بعضی ها نیز نقش امپراتوری در ویتنام مستعمراتی را به زیر سؤال می بردند. این پرسش که "چه کسانی ویتنام را از دست دادند؟" نخست در میان ناراضی های **ماندارین** مطرح شد که در مسیر الهام جویی به گذشته پناه برده و درعین حال در غرب مدرن دانشی را می جستند که تا در ایجاد جنبش مقاومت به آن ها یاری برساند. در این چنین پروسه ای بود که دو خط فکری جداگانه پدیدار شد. **فان بوی چاو**^{۲۷} نماینده ی خط فکری اول بود که معتقد بود که یک امپراتور نیرومند با کمک چین و ژاپن خواهد توانست فرانسه را شکست دهد. اندیشه ی وی در وهله ی نخست از دیدگاهی فئودالی بود که می خواست با اتکا به **ماندارین ها** نیروی امپراتوری را در ویتنامی مستقل از نو مستقر سازد. او درباره ی تغییرات اقتصادی و اجتماعی ره-آورد امپریالیسم فرانسه تقریباً چیزی برای گفتن نداشت. وی که دائماً مورد تعقیب سازمان امنیت فرانسه قرار داشت در تبعید به سر می برد که سرانجام در ۱۹۲۵ و در سن ۵۸ سالگی دستگیر شد. هزاران ویتنامی دادگاه محاکمه ی وی را دنبال می کرده و از حکم قاضی فرانسوی برای اعدام وی به شدت خشمگین بودند. حکم اعدام بعداً تخفیف یافت. او در سال ۱۹۴۰ هنگامی که در بازداشت خانگی به سر می برد درگذشت.

فان چو ترین^{۲۸} خط دوم ناسیونالیسم ویتنام را نمایندگی می کرد. وی فرزند یکی از زمین داران ثروتمند

Gettleman et al., p. 22.

^{۲۵} Mandarins (چینی تبارها)

^{۲۶} Gibson, p. 33.

^{۲۷} Phan Boi Chau

^{۲۸} Phan Chu Trinh

بود. ابتدا وی به طرفداری از **هام انگی**^{۲۹}، امپراتور ناراضی پرداخت. سپس، به همراه **چاو** به ژاپن رفت و در این سفر بود که با وی بر سر نیت واقعی ژاپن نسبت به هندوچین دچار اختلاف شده و از او جدا گردید. وی هنگامی که به ویتنام بازگشت، اقدام به ایجاد مدرسه‌ی مدرن برای آموزش دختران و پسران نموده و دست به افشای دورویی فرانسوی‌ها زد. وی در عین حالی که به فرانسوی‌ها حمله می‌کرد، اما بر این باور بود که ویتنام می‌تواند با کمک دیوان‌سالاری فرانسه به جامعه‌ای مدرن تبدیل شود. ولی فرانسوی‌ها در سال ۱۹۰۸ مدرسه‌اش را تعطیل کرده و خود وی نیز دستگیر و به اعدام محکوم گردید. این حکم، اما بعداً با یک درجه تخفیف به حبس ابد در جزیره‌ی **پائولو کوردون** تبدیل گردید. هنگامی که وی پس از سه سال از زندان آزاد شد برای بسیاری از تحصیل کرده‌های ویتنامی به سمبل مقاومت در برابر استعمار فرانسه تبدیل شده بود. در مراسم تشییع جنازه وی در سال ۱۹۲۶ بیش از شصت هزار نفر شرکت کردند.^{۳۰}

این دو اگرچه الهام‌بخش بسیاری برای ورود به مبارزه‌ی سیاسی ناسیونالیستی بودند، با این وجود، اما جنبش سیاسی‌شان کوچک باقی ماند. دلیل این امر در وهله‌ی نخست این بود که این جنبش‌ها تنها لایه‌ی بسیار نازکی از طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده‌ی ویتنام را جذب کرده بود. با این حال، پایان حیات سیاسی این هر دو در دهه‌ی بیست مصادف با نقطه‌ی عطف عمده‌ای در سطح آگاهی خلق ویتنام بود. "تاریخ قرن بیستم ویتنام را باید در متن تغییرات بنیادین در سطح آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی بخش بزرگی از مردم ویتنام در دوره‌ی ۱۹۲۰-۴۵ ارزیابی نمود."^{۳۱} حزب کمونیست به رهبری **هو چی مین** که مبارزه بر علیه امپریالیسم را با یک پایگاه اجتماعی در میان دهقان‌ها، روشنفکران و به درجاتی کمتر، در میان طبقه‌ی کارگر کوچک در هم آمیخته بود، از این شرایط بیش از همه بهره برد.

هو چی مین در خانواده‌ای ناسیونالیست بزرگ شد و پدرش از ناراضی‌های چینی-تبار بود. پدرش از هر دو سیستم فرانسوی و **ماندارین** نفرت داشت. **هو** در سال ۱۹۰۸ و در سن پانزده سالگی در تظاهرات بر

^{۲۹} Ham Nghi

^{۳۰} Gibson, pp. 37-38.

برای مطالعه بیشتر در زمینه‌ی واکنش ناسیونالیسم در برابر استعمار فرانسه به منابع زیر رجوع شود:

David Marr, *Vietnamese Anti-colonialism, 1885-1925* (Berkeley: University of California Press, 1971)

David Marr, *Vietnamese Tradition on Trial, 1920-1945* (Berkeley: University of California Press, 1981)

^{۳۱} Quoted in Marr, *Vietnamese Tradition on Trial*, p. 2.

علیه استعمار فرانسه شرکت کرد. در پی سرکوب سبعانه‌ی فرانسوی‌ها، هو رفته‌رفته به سمت گرایش‌های رادیکال جذب شده و بدین ترتیب نظر پلیس استعماری فرانسه را به خود جلب نمود. وی در سال ۱۹۱۱ از بیم دستگیری از کشور خارج شد. او در یک کشتی بازرگانی فرانسوی کار پیدا کرده و بدین ترتیب روانه‌ی فرانسه شده و تا سی سال به کشور بازنگشت. وی در ۱۹۱۷ به پاریس نقل مکان نمود. در آن زمان سرخوشی‌های میهن‌پرستانه که در آستانه‌ی جنگ جهانی اول کشورهای اروپایی را در خود گرفته بود، به طور وسیعی با احساسات ضد جنگ جایگزین شده بود. چپ انقلابی بار دیگر شروع به احیا نموده و تأثیرات انقلاب روسیه رفته-رفته احساس می‌شد. جامعه‌ی بزرگ ویتنامی‌های مقیم فرانسه که تعدادشان افزون بر صد هزار نفر بود، از نظر سیاسی بسیار فعال و سرزنده بود. هو در بهترین زمان ممکن در بهترین جای ممکن قرار گرفته بود. وی در آن زمان به **نوین**^{۳۲} "میهن‌پرست" شناخته می‌شد. وی که به فعالیت در حزب سوسیالیست فرانسه کشیده شده بود، به سرعت به یکی از سرشناس‌ترین فعالین سیاسی ویتنامی در فرانسه تبدیل شد.

کنفرانس صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ برای بررسی شرایط پایان جنگ برگزار شد. هو **چی مین** برای دادخواهی حقوق ویتنام به آن کنفرانس رفت. برنامه‌ی چهارده ماده‌ای **وودرو ویلسن**^{۳۳}، رئیس‌جمهور آمریکا که شامل حق ملل برای تعیین سرنوشتشان بود، نظر وی را جلب نمود. او در دادخواستش به کنفرانس ورسای، اگرچه خواهان استقلال برای ویتنام نشد، اما درخواست حقوق دموکراتیک گسترده برای مردم ویتنام و آزادی تمامی زندانی‌های سیاسی را مطرح نمود. هو سعی به ملاقات با هیئت نمایندگی آمریکا نمود که درخواستش رد شد. هو **چی مین** نیز مانند بسیاری از ناسیونالیست‌های مستعمرات این نکته را دریافته بود که حق تعیین سرنوشت مورد نظر **ویلسن** فقط برای کشورهای اروپایی بوده و شامل حال خلق‌های مستعمره‌ها نمی‌شود؛ اما دفاع وی از خلق ویتنام در ورسای برای وی اعتباری را کسب نمود که تا دهه‌های متوالی دوام یافت.^{۳۴}

یک سال بعد از آن وی در صدر هیئت نمایندگی هندوچین در کنفرانس حزب سوسیالیست فرانسه در

^{۳۲} Nguyen Ai Quoc

^{۳۳} Woodrow Wilson

^{۳۴} Gibson, pp. 39-40.

تورز^{۳۵} شرکت نمود. حزب در آستانه‌ی شقه شدن بین دو جناح اکثریت که خواهان پیوستن به انترناسیونال کمونیستی (کمیترن) در مسکو بود و جناح اقلیت مخالف قرار داشت. هنگام حضورش در کنفرانس، **هو** به یک نسخه از "نر پیرامون مسائل ملی و استعمار" **لنین** دست یافت. این نوشته تأثیر عمیقی بر وی گذاشت زیرا که برخلاف شوونیسم ملی حاکم بر انترناسیونال دوم، **تر لنین** مدافع حق ملل تحت ستم در تعیین سرنوشت خویش بود. وی در مصاحبه‌ای در ۱۹۶۰ گفت که: "در ابتدا، به جای کمونیسم، میهن‌پرستی راهنمای من در اعتماد به **لنین**، در انترناسیونال سوم بود. قدم-به-قدم و در راستای مبارزه، با مطالعه‌ی مارکسیسم-لنینیسم و همگام با شرکت در فعالیتهای عملی، به تدریج به این واقعیت دست یافتم که تنها سوسیالیسم و کمونیسم توان رهایی ملل زیر ستم را دارد. **هو** به حزب نو پای کمونیست فرانسه پیوست و در پی چند سال فعالیت سیاسی در فرانسه در سال ۱۹۲۴ به مسکو رفت.^{۳۶}

زمانی که **هو چی مین** وارد مسکو می‌شد، کمیترن از نظر سیاسی به انحراف افتاده و به طور فزاینده‌ای به ابزاری در خدمت سیاست خارجی بوروکراسی **استالینی** تبدیل می‌گردید. تئوری نوین استالین از "بنای سوسیالیسم در یک کشور" که بیان سیاسی بوروکراسی در حال عروج بود، سوسیالیسم را از هیئت انترناسیونالیسم طبقه کارگر خارج ساخته و به توسعه ناسیونالیستی دولتی تبدیل ساخته بود. این تغییرات تأثیرات بسیار مخربی بر خاور دور داشت. **لنین** در تزه‌های کمیترن در ۱۹۲۰ هشدار داده بود که انقلابی‌ها در "کشورهای مستعمره و عقب‌مانده" باید از "ائتلاف با دموکراسی بورژوایی" خودداری کرده و باید که "تحت هر شرایطی استقلال جنبش پرولتری را حفظ کنند."^{۳۷} درحالی که **استالین** دقیقاً خلاف این سیاست را در چین در پیش گرفته بود.

چین در نیمه‌ی دهه‌ی بیست در وضعیت انقلابی به سر می‌برد. با این حال، به جای آنکه کارگران چینی را به تسخیر قدرت در اتحاد با دهقانان فقیر فراخواند، **استالین** حزب کمونیست چین را مجبور به ائتلاف با

^{۳۵} Tours

^{۳۶} Quote from "The Path Which Led Me to Leninism in Vietnam and America," p. 22. For a complete account of Ho Chi Minh's life, see the most modern biography by William Duiker, *Ho Chi Minh: A Life* (New York: Hyperion, 2000).

^{۳۷} V. I. Lenin, "Preliminary Draft Thesis on the National and Colonial Question," available at www.marxists.org/archive/lenin/works/.

چنگ کای-شک^{۳۸} و پیوستن به کومیتانگ^{۳۹} تحت موافقت‌نامه‌ای نمود که از نظر سیاسی دست حزب را کاملاً بست. اگرچه کومیتانگ نماینده‌ی طبقه سرمایه‌دار فاسد و ارتجاعی چین بود، اما حزب کمونیست روسیه سال‌های متمادی چنگ را مورد ستایش قرار داده و کمک‌های بی‌دریغ اقتصادی و نظامی در اختیارش قرار می‌داد تا بتواند ارتشش را سازمان‌دهی کند. آن زمان این‌گونه استدلال می‌شد که پیش از آنکه کارگران بتوانند برای سوسیالیسم مبارزه کنند، چین می‌باید مرحله انقلاب بورژوا-ناسیونالیستی را به اتمام برساند. نتیجه‌ی این "ائتلاف" این بود که کارگران انقلابی و مبارزان کمونیست در سال ۱۹۲۷ به دست چنگ قتل‌عام شدند.

اگرچه هو چی مین در زمان قتل‌عام کمونیست‌ها به عنوان ناظرِ کمیترن در چین به سر می‌برد، اما هیچ‌گاه سیاست‌های استالین را مورد انتقاد قرار نداد. وی تا پایان عمرش هوادار غیر-انتقادی استالین باقی ماند. در واقع، کمونیسمی که وی بدان باور داشت اساساً ناسیونالیسم رادیکال با رنگ و لعاب سرخ بود.^{۴۰} هنگام حضورش در چین، وی صدها ویتنامی را در مدرسه‌هایی که کمیترن ایجاد کرده بود آموزش داد؛ کسانی که بعداً هسته‌های جنبش کمونیستی ویتنام را تشکیل دادند.^{۴۱}

هم‌زمان، مبارزات سیاسی در ویتنام از اواسط دهه‌ی بیست آغاز گردید. چندین گروه انقلابی برای سازمان‌دهی دهقانان، کارگران و روشنفکران بر علیه رژیم استعماری تشکیل شد. طبقه‌ی کارگر کوچک ویتنام نیز در سال ۱۹۲۸ با شروع یک جنبش اعتصابی وارد صحنه شد. ابتدا کارگران آجوسازی سایگون دست به اعتصاب زدند و مدت کوتاهی پس از آن کارگران نفت، رزین‌کاران، پارچه‌باف‌ها و کارگران راه‌آهن به آن‌ها پیوستند. رکود اقتصاد جهانی که با سقوط بازار سهام وال‌استریت در سال ۱۹۲۹ آغاز شده بود،

^{۳۸} Chang kai-Shek

^{۳۹} Kuomintang

^{۴۰} "پیش‌نویس تذهای مقدماتی" لنین از جمله بر "نیاز برای مبارزه‌ی مصمم بر علیه هرگونه تلاشی جهت دادن رنگ و لعاب کمونیستی به گرایش‌های بورژوا-دموکراتیک رهایی‌بخش در کشورهای توسعه‌نیافته" تأکید داشت.

^{۴۱} برای مطالعه‌ی بیشتر پیرامون وضعیت وخامت‌بار انترناسیونال کمونیستی در این دوره نگاه شود به:

Duncan Hallas, "Trotsky's Marxism (London: Pluto Press, 1979) and The Comintern (London: Bookmarks, 1985).

برای ویتنام گرسنگی و بیکاری وسیعی را به همراه داشت. در این سال‌ها بود که شورش شکست‌خورده‌ی سربازان بومی ارتش استعماری ویتنام به عنوان نشانه‌ی خشم مردم برپا شد.

جنبش چند-پاره کمونیستی ویتنام زیر فشار تحولات سیاسی در ویتنام و برای عقب نماندن از این تحولات در فوریه ۱۹۳۰ در هنگ‌کنگ در کنفرانس وحدت گرد هم آمد. سه حزب کمونیست ویتنام در طی این کنفرانس در حزب کمونیست هندوچین (آی. سی. پی.)^{۴۲} ادغام شدند. **هو چی مین** مدیریت اجلاس را به عهده داشت. از جمله مواد برنامه‌ی حزب می‌توان از سرنگون‌سازی [حاکمیت] امپریالیسم فرانسه، استقلال کامل ویتنام، مصادره دارایی فرانسوی‌ها، برقراری هشت ساعت کار روزانه، لغو تمامی مالیات‌های غیرعادلانه، تأمین آموزش همگانی و برقراری تساوی جنسی نام برد.

حزب کمونیست هندوچین بلافاصله مورد تعقیب و سرکوب ددمنشانه قرار گرفته که مرگ و یا زندانی شدن هزاران تن را در پی داشت. فرانسوی‌ها در میانه‌ی دهه‌ی سی [قرن بیستم] با ایجاد گشایش در روند انتخابات سعی به دادن امتیازات محدود نمودند. دولت جبهه‌ی خلق فرانسه به رهبری **لئون بلوم**^{۴۳} که در ژوئیه ۱۹۳۶ به قدرت رسید، دستور آزادی هزاران زندانی سیاسی ویتنامی را صادر کرد. هزاران نفر تحت رهبری حزب کمونیست در مراسم روز کارگر در سال ۱۹۳۸ راه‌پیمایی کرده که حزب را به عنوان یک جریان جدی مطرح ساخت. در سال ۱۹۳۹ و با سر کار آمدن یک دولت دست‌راستی در فرانسه، اما فضا کاملاً تغییر نمود. سرکوب ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها در ویتنام بار دیگر در دستور روز قرار گرفت. آنچه تا همین دیروز قانونی بود، به ناگاه غیرقانونی گردید. **وو نویین ژیاپ**^{۴۴}، رهبر نیروهای ویتنامی از ۱۹۸۰-۱۹۴۶، تقریباً تمامی بستگان درجه‌ی یک‌اش را در زندان فرانسوی‌ها از دست داد. فرانسوی‌ها همسر دوم **هو** را اعدام کردند. با این‌همه حزب کمونیست در شرایطی که اوضاع جهانی آستان حوادث بزرگی بود کماکان دوام یافت.

^{۴۲} Indochinese Communist Party (ICP)

^{۴۳} Leon Blum

^{۴۴} Vo Nguyen Giap

جنگ و انقلاب

ما دولتی سازمان یافته داریم که آماده‌ی به دست گرفتن قدرت است. دولتمردان شما سخنرانی‌های غرا در باب کمک به آن‌هایی می‌کنند که به دنبال حق تعیین سرنوشت خویش‌اند. ما نیز به دنبال کسب حق تعیین سرنوشت خویشیم. چرا به ما کمک نمی‌کنید؟ آیا من تفاوتی با نهرو، کی زون^{۴۵} - و یا حتا با جورج واشنگتن شما - دارم؟

هو چی مین خطاب به یکی از مأمورین آمریکایی O.S.S. در تابستان ۱۹۴۵^{۴۶}

از نظر اکثر اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها جنگ جهانی دوم با اشغال لهستان به دست آلمان‌ها در ۱۹۳۹ و یا با حمله‌ی ژاپنی‌ها به پرل هاربر^{۴۷} در دسامبر ۱۹۴۱ آغاز شد. برای مردم آسیای شرقی، اما این جنگ با مداخله‌ی ژاپن در چین در سال ۱۹۳۱ شروع شد. درحالی که ژاپن ثابت کرد که در سرکوبگری مردم آسیای شرقی هیچ دست‌کمی از هم‌پالکی‌های اروپایی و آمریکایی‌اش در اعمال شقاوت و بی‌رحمی ندارد، پیروزی‌های خیره‌کننده‌ی نظامی‌اش در نهایت پایه‌های امپراتوری‌های استعماری کهن را ویران ساخت.

این نکته را باید به خاطر سپرد که در هنگام شروع جنگ تمامی کشورهای آسیای شرقی به‌استثنای ژاپن، مستعمره و یا نیمه-مستعمره بودند که زیر حاکمیت یکی از قدرت‌های استعماری قرار داشتند. درحالی که بریتانیا سلطه رسمی‌اش در این منطقه را حفظ نموده بود، اما این حاکمیت بلامنازع از سوی ایالات متحده و ژاپن به چالش کشیده می‌شد. پس از بمباران پرل هاربر، ژاپن تهاجم وسیعی را در بخش اعظم آسیای جنوب شرقی آغاز نمود و توانست که در مدت تنها چند هفته حاکمیت استعماری دویست‌ساله‌ی بریتانیا را در این منطقه جاروب کند. البته ژاپن تلاش نمود تا نیت سلطه‌طلبانه‌اش را زیر شعارهای داغی مانند "آسیا برای آسیایی‌ها" و با مطرح ساختن به اصطلاح "منطقه هم-شکوفایی در آسیای شرقی" پنهان سازد. این تحولات خیره‌کننده، به رغم وعده‌های سرِ خرمن آزادی از سوی ژاپنی‌ها، در هیچ کجا به اندازه ویتنام عمیقاً

^{۴۵} Manuel Luis Quezon y Molina دومین رئیس‌جمهور بازار مشترک فیلیپین بین سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۴۴.

^{۴۶} Quoted in Lloyd C. Gardner, *Approaching Vietnam: From WWII through Dienbienphu* (New York: W. W. Norton, 1988), p. 62.

^{۴۷} Pearl Harbor

احساس نشد.^{۴۸}

هیتلر در ماه مه ۱۹۴۰ به فرانسه حمله کرد. دولت فرانسه در ظرف یک ماه تسلیم شد و یک دولت عروسی به سرکردگی مارشال فیلیپ پتین^{۴۹} در ویشی^{۵۰} بر سر کار گذاشته شد. استعمارگران فرانسوی در ویتنام پس از سرنگونی دولت فرانسه دچار سردرگمی شده و نمی‌دانستند که چه باید بکنند. ژان دکو^{۵۱}، فرماندار کل ویتنام، پس از درگیری‌های کوچکی با نیروهای ژاپنی، هندوچین را به ژاپنی‌ها تسلیم کرد. بدین ترتیب ژاپن به طور نامحدود به تمامی بندرهای ویتنام دسترسی یافته و نیروهایش را در آن کشور مستقر ساخت؛ اما ژاپن اداره امور را کماکان در دست فرانسوی‌ها باقی گذاشت. با توجه به اینکه ژاپنی‌ها مقامات استعماری هلندی، بریتانیایی و آمریکایی را پس از اشغال مستعمراتشان به زندان می‌افکندند، این یک مورد استثنایی بود. فرانسوی‌ها دقیقاً همان‌گونه که با هیتلر در فرانسه مشغول همکاری بودند، با ژاپنی‌ها نیز در هندوچین نرد عشق می‌ریختند. حال، ویتنام دو ارباب داشت، ژاپنی‌ها و فرانسوی‌ها که هر دو مصمم بودند که هرگونه مخالفتی را در هم بشکنند.

پس از سی سال دوری، هو چی مین در سال ۱۹۴۱ به ویتنام بازگشت تا رهبری مبارزه بر علیه فرانسوی‌ها و ژاپنی‌ها را مستقیماً به دست بگیرد. حزب کمونیست هندوچین خود را به نفع یک "جبهه‌ی وسیع ملی که نه تنها کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی را متحد می‌ساخت، بلکه تعدادی از زمین‌داران

^{۴۸} برای مطالعه‌ی عمیق‌تر برخورد میان امپریالیسم ایالات متحده و ژاپن رجوع شود به:

Walter LeFeber, *The Clash: US-Japanese Relations Throughout History* (New York: W.W, Norton & Co., 1997).

برای درک اختلاف میان بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها و همچنین اهداف این دو کشور در خلال جنگ در اقیانوس آرام رجوع شود به

Christopher Thorne, *Allies of a Kind: The United States, Britain and the War against Japan, 1941-1945* (Oxford: Oxford University Press, 1978).

^{۴۹} Marshal Philippe Petain

^{۵۰} Vichy

^{۵۱} Jean Decoux

میهن‌پرست را نیز در زیر چتر خویش جا می‌داد" منحل ساخت. لیگ استقلال ویتنام که به **ویت مین**^{۵۲} شناخته می‌شد، "سرنگون ساختن فاشیست‌های ژاپنی و امپریالیست‌های فرانسوی" و برپایی "دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک ویتنام" را هدف خویش قرار داد.^{۵۳} پی‌آمد این تحول سه سال جنگ چریکی بود.

حوادث مهم دیگری در سال ۱۹۴۱ سیر تحولات در ویتنام را تحت تأثیر قرار داد. پس از دست‌اندازی آلمان در روسیه و حمله‌ی ژاپنی‌ها به پرل هاربر، بازیکنان اصلی صحنه جنگ به طور دراماتیکی تغییر نمود. به منظور مبارزه بر علیه نیروهای محور، "اتحاد بزرگی میان چهار دموکراسی کبیر" – بریتانیا، چین، اتحاد شوروی و ایالات متحده – ایجاد شد. این اتحاد به این معنا بود که ایالات متحده به منظور خنثی ساختن نفوذ ژاپن در اقیانوس آرام می‌بایستی که مقاصد امپریالیستی‌اش را زیر نقاب ضد-استعمارگرایی پنهان سازد. ایالات متحده می‌گفت که حق ملل در خود-گردانی که در منشور آتلانتیک مورد توافق قرار گرفته بود تنها مختص اروپا نبوده بلکه باید در سراسر جهان پیاده شود. هم‌زمان، اتحاد شوروی از اعضای کمینترن می‌خواست که از متحدین در جنگ "ضد فاشیستی" حمایت کنند. معنای این چرخش این بود که به ناگاه **ویت مین** در اتحاد عملی، اگرچه کوچک اما مهم، با ایالات متحده در جنگ بر علیه ژاپن وارد شده بود.^{۵۴}

به رغم تلاش مشترک فرانسوی‌ها و ژاپنی‌ها برای نابود ساختن **ویت مین**، محبوبیت تشکیلات در سراسر کشور گسترش یافت. زمانی که کشور در اشغال ژاپن بود قحطی بخشی از کشور را فرا گرفت که کاملاً قابل پیش‌گیری بود؛ اما فرانسوی‌ها و ژاپنی‌ها با جلوگیری از فرستادن برنج و کمک‌های دیگر به مناطق قحطی‌زده باعث گسترش ابعاد این قحطی شدند؛ اما **ویت مین** دهقان‌ها و اهالی شهرها را برای حمله به انبارهای برنج و مصادره‌ی مواد غذایی سازمان‌دهی نمود که باعث شهرت بیشترشان در سراسر کشور گردید. با این وجود، نزدیک به دو میلیون نفر از سکنه‌ی تونکن که از مهم‌ترین مراکز مقاومت **ویت مین** بود، بر اثر قحطی جان باختند. این یکی از بارزترین نسل‌کشی‌های استعماری در قرن بیستم بود.

دولت **ویشی** در ژوئیه‌ی ۱۹۴۴ و با ورود نیروهای متحدین به پاریس سرنگون شد. هشت ماه پس از آن

^{۵۲} Vietminh

^{۵۳} Gibson, p. 42.

^{۵۴} برای بررسی سیاست‌های استالین و کمینترن در دوران جنگ نگاه شود به:

Hallas, the Comintern, pp. 155-159.

ژاپنی‌ها به طور یک‌جانبه به حاکمیت فرانسوی‌ها در هندوچین خاتمه دادند. جنگ به شکلی تعیین‌کننده به ضرر نیروهای محور چرخیده بود و زمان چندی به شکست کامل متفقین نمانده بود. در این حال بود که ژاپنی‌ها در تلاشی مذبوحانه و جهت کسب حمایت مردم اعلام "استقلال ویتنام" را صادر کرده و امپراتور **باو دای**^{۵۵} را در رأس آن نشاندند. دقیقاً در این هنگام بود که اولین سری از **مأمورین/اداره‌ی خدمات استراتژیک آمریکا**^{۵۶} وارد ویتنام شدند. مأموریت این افراد دادن آموزش‌های نظامی به **ویت مین** بود که در ازای آن **ویت مین** موافقت کرده بود که در یافتن خلبان‌های متحدین که هواپیمایشان در ویتنام سرنگون شده بود به آن‌ها یاری رساند. بسیاری از این مأمورین به همدردی با مبارزه ویتنامی‌ها برای استقلال پرداخته و نسبت به فرانسوی‌ها و استعمار کینه‌ی عمیق نشان می‌دادند.

ویت مین به سرعت سعی نمود که تا از اوضاع به شدت متغیر موجود بیشترین استفاده را ببرد. **مریلین یانگ** در این باره می‌نویسد:

در طی پنج ماه میان-پرده ای که بین کودتای ژاپنی‌ها و پایان جنگ اقیانوس آرام وجود داشت، پایگاه **ویت مین** در **کاو بنگ** گسترش یافته و شش استان شمالی ویتنام را در بر گرفت. در این "منطقه‌ی آزاد" دولت‌های محلی کاملاً نو جای دست‌نشانده‌های استعماری را گرفته، نیروهای دفاع از خود تشکیل گردید، مالیات‌ها ملغی گشته، کرایه‌خانه کاهش یافته و در برخی مناطق زمین‌های متعلق به زمین‌داران فرانسوی مصادره و تقسیم شد. بالاتر از همه اینکه **ویت مین** با باز کردن انبارهای غله و تقسیم برنج بین اهالی باعث کاهش تأثیر قحطی در این منطقه گردید.^{۵۷}

انقلاب اوت در سیزدهم اوت ۱۹۴۵ با فرمان **ویت مین** به بازوی نظامی‌اش و فراخوان به خلق ویتنام برای قیام عمومی هم‌زمان شروع شد. **ویت مین** اداره تمامی دهات، نواحی و بیست-و-هفت استان را

^{۵۵} Bao Dai

^{۵۶} آژانس اطلاعاتی آمریکا (American Office of Strategic Services – O.S.S.) که سلف بلافاصل سازمان سیا بود.

^{۵۷} Quote in Marilyn Young, *The Vietnam Wars* (New York: Harper Perennial, 1991), p. 9. For a Complete account of the O.S.S.'s relationship with the Vietminh, see Archimedes Patti, *Why Vietnam?: Prelude to America's Albatross* (Berkeley: University of California Press, 1980).

بین روزهای ۱۴ تا ۱۸ اوت به دست گرفت. فتح شهرهای بزرگ مانند هانوی، هوئی^{۵۸} و سایگون چند روزی به درازا کشید، اما روی هم رفته انقلاب بدون خونریزی بود. **باو دای**، امپراتور دست‌نشانده‌ی استعمار ژاپن در سی‌ام اوت از مقامش کناره گرفت. "ترجیح می‌دهم که به جای سلطان سرزمینی در زنجیر، شهروند ساده‌ی کشوری مستقل باشم."^{۵۹} وی سپس مهر طلایی و شمشیری را که سمبل قدرت سلطنتی بود به نمایندگان دولت موقت **ویت مین** سپرده و الغای رژیم سلطنتی را اعلام نمود.

هو چی مین در دوم سپتامبر در هانوی و در مقابل بیش از دویست هزار تن، از جمله مأمورین O.S.S، استقلال ویتنام و تشکیل دولت موقت جمهوری دموکراتیک ویتنام را اعلام کرد. ویتنام اولین مستعمره‌ای بود که پس از پایان جنگ اعلام استقلال می‌نمود. جملات آغازین سخنرانی‌اش بازگزاره‌ای از اعلامیه‌ی استقلال آمریکا بود – "تمام انسان‌ها مساوی آفریده شده‌اند. آن‌ها از سوی آفریدگارشان از موهبت حقوقی جداناپذیر برخوردارند. حق حیات، آزادی و جست‌و‌جوی خوشبختی از جمله این حقوق است." **هو** بیش از آنکه بخواهد در بزرگداشت انقلاب آمریکا سخن بگوید، در این امید بود که شاید بتواند به آمریکا برای پیش‌گیری از بازگشت فرانسوی‌ها تکیه کند. فراتر اینکه آمریکایی‌ها در نظر ویتنامی‌ها در زمره‌ی متحدین وفادار در جنگ بودند، درحالی‌که فرانسوی‌ها با ژاپنی‌ها همکاری کرده بودند. چه کسی می‌توانست ساز آمریکا را بهتر کوک کند؟^{۶۰}

اگر قضیه در همان‌جا خاتمه یافته و ایالات متحده استقلال ویتنام را به رسمیت شناخته بود، آن وقت پنجاه و هشت هزار آمریکایی و سه میلیون ویتنامی در طی دو جنگی که از راه رسید جانشان را از دست نمی‌دادند.

^{۵۸} Hue

^{۵۹} Ngo, p. 17. For the complete text of Bao Dai's abdication speech, see Vietnam and America, pp. 24-25

^{۶۰} Ho Chi Minh, "Vietnam Declaration of Independence," in Vietnam and America, pp. 26-28. For a complete overview of that momentous ear in Vietnam's history, see David Marr, *Vietnam 1945: the Quest for Power* (Berkeley: University of California Press, 1995).

جنگ اول ویتنام

هندوچین در آتش می‌سوزد، فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها در اینجا کارشان تمام است و ما [آمریکایی‌ها] باید که آسیای جنوب شرقی را ترک کنیم.

به نقل از آخرین پیام کلنل پیترو دویی^{۶۱} از افسران او. اس. اس به فرماندهی – سپتامبر ۱۹۴۵^{۶۲}

فرانسوی‌ها با کمک انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در حال بازگشت بودند. به رغم تمامی وراجی‌ها اندر باب حق تعیین سرنوشت، آمریکایی‌ها به دنبال حمایت از سیاست مستعمراتی بودند. هنگامی که سیاست‌گذاران آمریکایی توجهشان را از شکست نیروهای محور به سمت رویارویی آینده با اتحاد شوروی در اروپا معطوف داشتند، آنگاه بود که نیاز به فرانسه‌ای نیرومند و متحد را احساس کردند. این امر نیاز به آن داشت که امپراتوری‌ای که فرانسوی‌ها در هندوچین برپا داشته بودند به آن‌ها بازگردانده شود. اولین قدم در مسیر بازگشت فرانسه ورود نیروهای متحدین پس از تسلیم نیروهای ژاپنی بود که در ابتدا از سوی ویتنامی‌ها مورد استقبال واقع شده بود.

در کنفرانس پاتسدم^{۶۳} در ژوئیه، متحدین توافق کرده بودند که نیروهای ناسیونالیست چین کنترل منطقه شمال ۱۶ درجه‌ای عرض جغرافیایی را (که ویتنام را تقریباً به دو نیمه تقسیم می‌کند) اشغال نموده و پروسه‌ی تسلیم نیروهای ژاپنی در آن بخش را زیر کنترل داشته باشند، درحالی که نیروهای بریتانیا بخش جنوبی را به اشغال درآورند. نیروهای ناسیونالیست چین در اواخر اوت ۱۹۴۵ و پیش از اعلام استقلال از سوی هو، وارد ویتنام شدند. تا نیمه‌ی ماه سپتامبر، تعداد نیروهای چینی در **تونکن** به دویست هزار نفر رسید. ژنرال **داگلاس گریسی**^{۶۴} انگلیسی به همراه یک هنگ از نیروهای هندی در ۲۲ سپتامبر همان سال وارد سایگون شد. در آن موقع هنوز هیچ حکومتی در جهان استقلال ویتنام و یا دولت **هو** را به رسمیت نشناخته بود.

بریتانیایی‌ها که به خوبی از امکان اضمحلال امپراتوری خویش در انتهای جنگ آگاه بودند، علایق ویژه‌ای

^{۶۱} Peter Dewey

^{۶۲} Quote from Karnow, p. 139.

^{۶۳} Potsdam

^{۶۴} Douglas Gracey

در کمک به فرانسوی‌ها در استقرار حضور دوباره‌شان در هندوچین داشتند. بلافاصله پس از ورود، انگلیسی‌ها تعداد هزار و پانصد نفر از نیروهای فرانسوی را که توسط ژاپنی‌ها دستگیر و زندانی شده و کماکان در بازداشت **ویت مین‌ها** به سر می‌بردند، آزاد کردند. پس از آزادی، نیروهای فرانسوی – البته با کمک ژنرال **گریسی** – دست به تهاجم به دفاتر **ویت مین** زدند. ساکنین فرانسوی نیز در خیابان‌های سایگون دست به تهاجم و کشتار ویتنامی‌ها زدند. **ویت مین‌ها** در ۲۴ سپتامبر دست به ضد حمله زدند. کلنل **پیترو دویی** در همان شب در حومه سایگون کشته شد – وی اولین آمریکایی بود که در ویتنام کشته شد. وی در آخرین پیامش به فرماندهی او. اس. اس هشدار داده بود که "ما باید از آسیای جنوب شرقی خارج شویم."

گریسی نیاز به نیروهای بیشتری برای به دست گرفتن کنترل سایگون و خارج ساختن کنترل مناطق روستایی اطراف از دست **ویت مین** داشت. هم‌زمان که وی به مذاکره با نیروهای **ویت مین** تظاهر می‌کرد، نیروهای هندی زیر فرمانش به ده هزار نفر افزایش یافته و تعداد هزار تن از نیروهای جنگنده فرانسوی نیز که به توسط آمریکایی‌ها مسلح شده بودند تحت فرماندهی مارشال **لکلرک**^{۶۵} از راه رسیدند. **ویت مین‌ها** هنگامی که دریافتند که مذاکره از سوی انگلیسی‌ها تنها ترفندی برای وقت‌کشی جهت تقویت نیرو بوده، دست به تهاجم به نیروهای فرانسوی-انگلیسی زدند، اما شکست خورده و از سایگون بیرون رانده شدند. برای تقویت هر چه بیشتر نیروهایش، **گریسی** حتما دستور داد که زندانیان جنگی ژاپنی را مسلح نموده تا در سرکوب **ویت مین** از آن‌ها استفاده شود.

کودتای **گریسی** را باید به عنوان یکی از شنیع‌ترین و رذیلانه‌ترین خیانت‌های تاریخ مدرن به شمار آورد. وی کودتایی را بر علیه **ویت مین** (که در جنگ بر علیه ژاپنی‌ها در صف متحدین بودند) به راه انداخت تا فرانسوی‌ها را (که با ژاپنی‌ها و آلمان‌ها همکاری کرده بودند) با کمک دشمن شکست خورده (سربازان اسیر ژاپنی) به قدرت بازگرداند. اعمال جنایتکارانه‌ی **گریسی**، این انگلیسی حیوان‌صفت، جملگی با توافق ضمنی دولت ایالات متحده صورت گرفت.^{۶۶}

اما تردیدی نیست که استقبال اولیه‌ی **ویت مین** از ورود بریتانیا به توهم توده‌ها دامن زده بود. لیگ

^{۶۵} Marshal Philippe François Marie Leclerc de Hauteclocque

^{۶۶} George McTurnan Kahin, *Intervention: How America Became Involved in Vietnam* (Garden City, New York: Anchor Press, 1987) pp. 15-19.

انترناسیونال کمونیستی تروتسکیست‌های ویتنام به همین دلیل آن‌ها را محکوم کرده بود. تروتسکیست‌ها در انتهای جنگ با سازمان‌دهی کمیته‌های اقدام خلقی در میان طبقه‌ی کارگر در سراسر سایگون به مقابله مسلحانه در برابر پیاده شدن نیروهای متحدین فراخوان داده و خواهان مسلح ساختن کارگران و دهقانان بود. رئیس پلیس **ویت مین** در سایگون دو روز پس از پیاده شدن نیروهای زیر فرمان **گریسی** اقدام به تعقیب و دستگیری تروتسکیست‌ها نمود. **ویت مین** خواهان مذاکره با امپریالیست‌ها بود و به همین سبب "میان‌روی" را ترجیح می‌داد و آشکارا مخالف تبدیل مبارزه‌ی ملی به مبارزه طبقاتی بر علیه زمین‌داران و سرمایه‌دارهای ویتنامی بود. **ویت مین** رهبری تروتسکیست‌ها را متعاقباً به قتل رسانده و بدین ترتیب توانست کنترل بلامنازع جنبش ملی را به دست بگیرد.^{۶۷}

به رغم کودتای **گریسی**، فرانسوی‌ها، اما فاصله زیادی تا به دست گرفتن دوباره‌ی کنترل کامل دارایی‌های مستعمراتی‌شان داشتند. **ویت مین** کماکان کنترل بخش اعظم کشور را در دست داشته و ناسیونالیست‌های چین هنوز در تونکن حضور وسیعی داشتند. **ژان سانتینی**^{۶۸}؛ مأمور سیاسی دولت فرانسه و مارشال **لکلرک** تصمیم گرفتند که تا برای کسب وقت جهت تقویت بنیه نظامی‌شان با **ویت مین** وارد مذاکره شوند. **هو چی مین و ویت مین** در این زمان تصمیم‌های فاجعه‌باری گرفتند. در ماه مارس ۱۹۴۶ **ویت مین** به شرط‌های فرانسوی‌ها گردن نهاد. جان کلام موافقت‌نامه این بود که ویتنام به حقوق محدودی در درون اتحادیه فرانسه دست یافته، درحالی‌که سرنوشت **کوچین چینا** به رفتارندوم گذاشته می‌شد. ارتش فرانسه بار دیگر وارد هانوی شده و چینی‌ها می‌باید که خاک ویتنام را ترک می‌کردند. **هو** تمامی این‌ها را به بهانه خلاص شدن از شر چینی‌ها توجیه می‌کرد: "ترجیح می‌دهم که گه فرانسوی‌ها را برای پنج سال به مشام

^{۶۷} For further reading on the Vietnamese Trotskyists, see the chapter "Vietnamese Trotskyism," in Robert J. Alexander, *International Trotskyism 1929-1985* (Durham, Nc: Duke University Press, 1991). Also see Milton Sacks, "Marxism in Vietnam," in Fran N. Trager (Editor): *Marxism in Southeast Asia: A Study of Four Countries* (Stanford University Press, 1959).

این، البته، نظر نویسنده بود که از مواضع گروه سیاسی مربوطه‌اش این‌گونه تاریخ‌نگاری می‌کند. من در اینجا سعی نموده‌ام که تمامی نظرات نویسنده را بدون دخل-و-تصرف ترجمه نمایم. (م.)

^{۶۸} Jean Sainteny

بکشم تا ناچار به خوردن خوراک چینی برای هزار سال نباشم.^{۶۹}

اما هم‌زمان خیانتی در حال شکل‌گیری بود. هنگامی که **هو** به همراه هیئتی در سال ۱۹۴۶ عازم فرانسه بود، فرانسوی‌ها **بوآ دای**^{۷۰} را زنده کرده و وی را به عنوان امپراتور ملت به اصطلاح تازه-بنیاد در **کوچین** **چینا** معرفی نمودند. بر این اساس، فرانسوی‌ها از به رسمیت شناختن دولت **خُرد** یعنی جمهوری دموکراتیک ویتنام در تونکن خودداری کردند. در اکتبر همان سال، پس از یک درگیری کوتاه میان نیروهای نظامی فرانسه و **ویت مین**، **ژورژ بیدو**^{۷۱} نخست‌وزیر فرانسه فرمان به گلوله‌باران هایفونگ^{۷۲} داد که منجر به کشته شدن شش هزار ویتنامی گردید. این فرمان مشترکاً از سوی **موریس توره**^{۷۳}، معاون نخست‌وزیر و صدر حزب کمونیست فرانسه، نیز امضا شده بود. اولین جنگ ویتنام با حمایت حزب کمونیست فرانسه آغاز شده بود.

اولین کمک‌های ایالات متحده در سال ۱۹۴۷ و با دادن وامی معادل صد و شصت میلیون دلار آغاز شد. در انتهای جنگ در سال ۱۹۵۴ ایالات متحده نزدیک به هشتاد درصد هزینه‌ی نظامی فرانسه در ویتنام را (معادل دو میلیارد دلار) به عهده گرفته بود. دولت **هو** بدون دریافت هیچ‌گونه شناسایی دیپلماتیک ناچار به ترک هانوی شد. **هو چی مین** سرانجام پذیرفت که مانورهای وی چیزی جز فاجعه به بار نیاورده است. "به نظر می‌رسد که کاملاً تنها مانده باشیم؛ باید به نیروهای خود متکی بود." فرانسوی‌ها در ابتدا توانستند که موفقیت‌هایی به دست آورند، اما متعاقباً از پیشرفت بازماندند. **ویت مین** از پشتیبانی وفادارانه‌ی توده‌ها — به ویژه توده‌ی دهقانان — برخوردار بود، چیزی که فرانسوی‌ها قادر به شکستن آن نبودند. از سوی دیگر، در فرانسه جنگ از حمایت همگانی برخوردار نبود. برای پیش‌گیری از افزایش موج مخالفت‌ها، دولت فرانسه از تحمیل دوره سربازی خودداری نموده و صرفاً بر چهل هزار نیروی نظامی‌اش که بیش از نصفشان در

^{۶۹} Quote from Karnow, p153. It should also be kept in mind that Ho's success in selling this strategy to his supporters was based on a real fear of Chinese domination. China occupied Vietnam for 1,000 years and Vietnamese nationalism has its origin in resisting this domination.

^{۷۰} Boa Dai

^{۷۱} George-Augustin Bidault

^{۷۲} Haiphong

^{۷۳} Maurice Thorez

رکاب نازی‌ها جنگیده بودند، تکیه نمود. جنگ در سال ۱۹۴۹ به طور تعیین‌کننده‌ای به ضرر فرانسه چرخید. انقلاب چین به **ویت مین** امکان داد که به طور مستقیم از حکومت **مائو** کمک دریافت کند.

روسیه [اتحاد جماهیر شوروی] و چین سرانجام در سال ۱۹۵۰ حاکمیت **هو چی مین** را به رسمیت شناخته و به انزوای دیپلماتیک آن خاتمه دادند. در جبهه‌ی نظامی نیز فرانسوی‌ها با شکست‌های سنگینی روبرو شدند. تعداد کشته‌شدگان، زخمی‌ها، اسیران و مفقودهای فرانسوی تا ۱۹۵۲ به نود هزار نفر رسید. نفرت از جنگ در داخل فرانسه به طور فزاینده‌ای افزایش می‌یافت. ژنرال‌های فرانسوی، اما کماکان خواب یک پیروزی قریب‌الوقوع بر علیه **ویت مین** را می‌دیدند. به این خاطر بود که فرانسوی‌ها در اواخر ۱۹۵۳ محلی را به منظور پیروزی نهایی‌شان بر علیه **ویت مین** در نظر گرفتند. این محل یک منطقه‌ی دورافتاده در مرز لائوس به نام **دی‌ین بی‌ین فو**^{۷۴} بود. در عوض، آنچه فرانسوی‌ها به دست آوردند محاصره‌ای بود که به شکست کاملشان در هفتم ماه مه ۱۹۵۴ منجر گردید. جنگ فرانسه [بر علیه ویتنام] پس از ۹ سال خونین به پایان رسید.^{۷۵}

کنفرانس ژنو و پیمان‌نامه‌ها

کنفرانس ژنو... تنها یک میان‌پرده در فاصله‌ی دو جنگ بود.

استتلی کارناو

درحالی‌که جنگ در **دی‌ین بی‌ین فو** زبانه می‌کشید، کنفرانسی طراحی شده بود که تا در ژوئیه‌ی ۱۹۵۴ در ژنو به مسائل بازمانده از جنگ کره پردازد که به تازگی خاتمه یافته بود. شرکت‌کنندگان در این کنفرانس عبارت بودند از ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه [اتحاد جماهیر شوروی] و چین. مسئله‌ی ویتنام نیز پس از تسلیم فرانسه [در **دی‌ین بی‌ین فو**] به دستور جلسه افزوده شد؛ اما "کنفرانس ژنو نتوانست راه‌حلی با دوام در مورد درگیری در هندوچین ارائه دهد و صرفاً آتش‌بسی را مطرح ساخت که می‌بایست با راه‌حلی سیاسی دنبال شود، امری که البته هیچ‌گاه تحقق نیافت. از این نظر، کنفرانس تنها میان‌پرده‌ای در

^{۷۴} Dien Bien Phu

^{۷۵} Young, pp. 20-26.

فاصله‌ی دو جنگ بود – یا بهتر اینکه گفته شود آرامشی موقت در یک جنگ بود.^{۷۶}

طرح اولیه فرانسه این بود که پس از پیروزی مورد انتظارش در **دی‌ین بی‌ین فو** به کنفرانس ژنو رفته و از موضع قدرت راه‌حلی سودمند برای خود و مزدوران ویتنامی‌اش را تحمیل کند. حال، این ناسیونالیست‌های ویتنامی بودند که در موضع قدرت قرار داشتند. با این وجود، **هو چی مین** بار دیگر با گرفتن یک رشته از تصمیم‌های نادرست باعث به عقب افتادن استقلال ویتنام شده و صحنه را برای شروع جنگی دیگر آماده ساخت.

جان فاستر دالس^{۷۷} که وزیر کشور در دولت **آیزنهاور**^{۷۸} و یک کمونیست-ستیز متعصب بود نمایندگی دولت ایالات متحده در این کنفرانس را به عهده داشت. وی کمر همت بسته بود که تا از به قدرت رسیدن هر جنبش ناسیونالیستی دیگری پیش‌گیری کند. انقلاب ۱۹۴۹ چین خود باعث تحقیر ایالات متحده شده و جنگ سه‌ساله‌ی کره آمریکایی‌ها را در بن‌بستی لاعلاج رها ساخته بود. ایالات متحده در سر سودای دخالت در **دی‌ین بی‌ین فو** را برای نجات فرانسوی‌ها داشته و پس از به زانو درآمدن فرانسه نیز کماکان تهدید به دخالت می‌کرد. اگرچه ویتنام از اهمیت اقتصادی ویژه‌ای [برای امپریالیسم آمریکا] برخوردار نبود، اما اهمیت سیاسی‌اش چنان بود که به مدت بیست سال سیاست [خارجی] ایالات متحده را به خود معطوف ساخت. **دالس** سرسختانه بر آن بود که **ویت مین** را از دستیابی به حاصل پیروزی‌شان بازدارد. در این مهم، چین، یابوری کاملاً دور از انتظار، به وی یاری رساند.

سیاست چین در کنفرانس ژنو که توسط **چو ئن‌لای**^{۷۹} فرمول‌بندی شده بود بر این اساس بود که از درگیری نظامی دیگری با ایالات متحده، آن هم پس از جنگ خونین سه‌ساله در کره، خودداری شود. نکته‌ی جالب، اما این است که ایالات متحده در نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه در وضعیت دشواری برای دخالت در ویتنام قرار داشت. این کشور خود به تازگی جنگی منفور را به پایان برده بود، فرانسوی‌ها پا به فرار گذاشته و متحدین بالقوه‌ی ایالات متحده در ویتنام به سبب همکاری با فرانسوی‌ها و ژاپنی‌ها هیچ اعتباری [در میان

^{۷۶} Karnow, p. 199.

^{۷۷} John Foster Dulles

^{۷۸} Dwight David “Ike” Eisenhower

^{۷۹} Chou Enlai

مردم ویتنام] نداشتند. با این وجود، چینی‌ها فشار بسیار شدیدی را بر ویتنامی‌ها برای دادن امتیازهای عمده وارد آوردند.

توافقنامه‌ی ژنو که از سوی **ویت مین** و فرانسه امضا شد شامل این نکات بود: ویتنام در امتداد مدار هفده درجه به دو منطقه تقسیم شده که توسط منطقه‌ای غیرنظامی از هم جدا می‌شد. این تقسیم‌بندی اکیداً موقتی خوانده شده و قرار گذاشته شد که وضعیت حاکمیت ویتنام متحد توسط انتخاباتی تعیین شود که می‌بایستی در مدت‌زمانی کمتر از دو سال برگزار گردد. درعین‌حال توافق گردید که لائوس و کامبوج به کشورهای مستقل تبدیل شوند. اگرچه ایالات متحده این توافقنامه را امضا نکرد، اما اعلام نمود که به مفاد آن گردن خواهد نهاد. سرویس اطلاعاتی ایالات متحده در آن زمان اذعان می‌کرد که اگر انتخاباتی آزاد برگزار شود، **هو چی مین** و **ویت مین** به سادگی با هشتاد درصد آرا قدرت را به دست خواهند گرفت. سیاست ایالات متحده از همان زمان بر پایه‌ی پیش‌گیری از برگزاری انتخابات مورد توافق و برپایی دولتی ضد-کمونیست در ویتنام جنوبی گذاشته شد.^{۸۰}

از ملت‌سازی تا آدم‌کشی

در حال حاضر ویتنام جنوبی کشوری نیمه-پلیسی است که دستگیری و زندانی کردن دلبخواهی، سانسور اکید مطبوعات و فقدان یک اپوزیسیون مؤثر سیاسی از ویژگی‌های آن است.

ماه‌نامه‌ی روابط خارجی، ژانویه ۱۹۵۷^{۸۱}

ایالات متحده بر آن شد که مستقیماً و با زیر پا نهادن قرارداد ژنو یک دولت ضد-کمونیست را در ویتنام جنوبی برپا سازد، اگرچه موفقیت یا عدم موفقیت چنین پروژه‌ای هنوز مشخص نبود. درحالی‌که ایالات متحده در بدو امر توانست دولت کوچکی را در ویتنام جنوبی دست‌سازی کند، اما به زودی ثابت شد که رژیم دست‌سازش کاملاً منفور بوده و چنان عاجز است که تنها با دخالت مستقیم نیروهای آمریکایی قادر به ماندن بر سر پاهایش است.

قرارداد ژنو برای فرانسوی‌ها راه خروج از هندوچین را فراهم ساخت. فرانسوی‌ها، اما در پشت سر خویش

^{۸۰} Kahin, pp. 52-65.

^{۸۱} Kahin, p. 97.

کشوری ویران و متحدینی فاسد را بر جای نهاده بودند که پیرامون امپراتور و افسران ارتش استعماری گرد آمده بود. ایالات متحده به سرعت پا به این شرایط موجود نهاده و از آنچه از دولت استعماری باز مانده بود در برپاسازی دولت دست‌نشانده‌اش استفاده نمود. ایالات متحده امپراتور را وادار ساخت تا **نگو دین دی‌یم**^{۸۲} را به عنوان رییس کشور ویتنام جنوبی اعلام کند. **دی‌یم** یک کاتولیک صوفی مسلک بود که در ایالات متحده زندگی می‌کرد و دوستانی پرنفوذ مانند **کاردینال اسپلمن**^{۸۳} و **سناتور جان اف. کندی**^{۸۴} داشت.^{۸۵}

دولتی که ایالات متحده در دهه‌ی پنجاه در ویتنام جنوبی سرهم-بندی کرده بود، چیزی جز یک دیکتاتوری بی‌رحم و فاسد نبود که پیرامون خانواده **دی‌یم** شکل گرفته بود – یک دیکتاتوری دیگر از ردیف دیکتاتورهایمانند **دووالیه**^{۸۶} در هائیتی، خانواده **سوموزا**^{۸۷} در نیکاراگوئه و **مارکوس**^{۸۸} در فیلیپین. برادر **دی‌یم** رییس پلیس مخفی بود و برادر دیگرش اسقف کاتولیک شهر **هویی** بود. اگرچه **دی‌یم** از سوی بسیاری از لیبرال‌ها در ایالات متحده به عنوان تنها امید برای دموکراسی و آزادی مورد ستایش قرار

^{۸۲} Ngô Đình Diệm

^{۸۳} Francis Joseph Spellman (1889 – 1967)

اسپلمن، کاردینال کلیسای کاتولیک و اسقف اعظم نیویورک از ۱۹۳۹ تا ۱۹۶۷، ضد-کمونیستی دواآشه بود که با ژوزف مک کارتی از نزدیک همکاری داشت. هنگامی که گورکن‌های گورستان کالوری در کوینز در سال ۱۹۴۹ برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب زدند، این اسقف اعظم آن‌ها را کمونیست خوانده و طلبه‌های حوزه‌ی علمیه‌ی سینت ژوزف را به عنوان اعتصاب-شکن به کار گرفت. وی در مورد این اعتصاب گفته بود که "اعتصابی غیراخلاقی و توجیه‌ناپذیر بر علیه مردگان بی‌گناه و خانواده‌های داغدارشان و بر علیه مذهب و نزاکت انسانی است." (م.)

^{۸۴} John F. Kennedy

^{۸۵} Karnow, p. 217.

^{۸۶} Jean-Claude Duvalier

^{۸۷} Anastasio "Tachito" Somoza DeBayle

^{۸۸} Ferdinand Emmanuel Edralin Marcos, Sr.

می‌گرفت، خود وی اما خود را به عنوان امپراتور عصر جدید می‌دید. از زبان خودش، "احترامی مقدس شایسته‌ی شخص/علیحضرت است. او/مذکر/ که بزرگ‌دارنده‌ی کیش ملی است، رابط میان عوام و بارگاه الهی است." زمانی که کلیسای کاتولیک اسپانیا دست در دست دیکتاتوری فاشیست فرانکو^{۸۹} داشت، وی در مصاحبه‌ی دیگری خود را یک "کاتولیک اسپانیایی" نامید.^{۹۰} وی در سال ۱۹۵۵ یک رفراندوم سراپا تقلب را به راه انداخت و مدعی گردید که خودش ۹۸/۲ درصد آرا را در این رفراندوم به دست آورده است.^{۹۱}

هدف فوری **دی‌یم** به دست گرفتن کنترل پایتخت بود. سازمان سیا تیمی را به رهبری **ادوارد لندزدیل**^{۹۲} به ویتنام فرستاد تا به **دی‌یم** برای به دست گرفتن کنترل سایگون و شکست دادن ترکیبی از گانگسترها و گروه‌های مذهبی مسلح یاری رساند. **لندزدیل** پس از این توجهش را به هدایت یک عملیات مخفی در ویتنام شمالی معطوف ساخت. وی فرار نزدیک به یک میلیون کاتولیک به ویتنام جنوبی را دسیسه-چینی کرد. بسیاری از این به اصطلاح پناهنده‌ها در کنار زمین‌داران، هم‌دستان پیشین فرانسوی‌ها و بورژوازی بومی به پایگاه سیاسی دولت ضد-کمونیست **دی‌یم** تبدیل شدند. سپس، **دی‌یم** موجی از ترور را بر علیه هواداران **ویت مین** به راه انداخت. ده‌ها هزار نفر به زندان افتاده و یا به دست جوخه‌های ترور کشته شدند و تا پایان دهه‌ی پنجاه بسیاری از مناطق عملاً از وجودشان پاک شد. بر اساس آمار همین رژیم، بیست هزار نفر به اردوگاه‌ها فرستاده شده و در کل از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ تعداد ۴۸۲۵۰ نفر به زندان افکنده شدند^{۹۳} - که بی‌تردید آمار واقعی از این هم بسیار بالاتر است. تنها در یک منطقه با جمعیت ۱۸۰۰۰۰ نفر، تعداد هفت هزار نفر زندانی شده و سیزده هزار نفر صرفاً ناپدید گشتند.^{۹۴}

^{۸۹} Francisco Paulino Hermenegildo Teódulo Franco Bahamonde

^{۹۰} Quote in Gibson, p. 172.

^{۹۱} Gibson, p. 72.

شبهاتی بی‌مانند میان جلااد سایگون و "امام خمینی"، جلااد جماران. (م).

^{۹۲} Colonel Edward Landsdale

^{۹۳} Kahin, p. 96.

^{۹۴} Young, pp. 44-46.

دی‌یم در مناطق روستایی کارزار ضد-انقلابی به راه انداخت و با استفاده از قدرت دولتی زمین‌داران ثروتمند را به قدرت بازگرداند. هم‌زمان کمک‌های نظامی و اقتصادی ایالات متحده به کشور سرافراز شده که دولتی نظامی و طبقه‌ی سرمایه‌دار فاسدی که وفادار به **دی‌یم** بود ایجاد نمود. هم‌زمان با رشد مخالفت در اواخر دهه‌ی پنجاه، **دی‌یم** نیز به افزایش سرکوب دست زد که نشانه‌اش قانون معروف به ۱۰/۵۹ بود که اجازه می‌داد که دولت هرگونه مخالفی را با مارک "فعال کمونیستی" به زندان بيفکند. در آغاز دهه‌ی شصت، دولت منزوی **دی‌یم** آن‌چنان در فساد غوطه‌ور شده و چنان مورد نفرت توده‌ها قرار داشت که مخالفت‌های وسیع همگانی سر برآورد. کادرهای پیشین **ویت مین** با استفاده از شرایط موجود بار دیگر دست به ترمیم و بازسازی هسته‌های مقاومت در مناطق روستایی زده و مبارزه‌ی مسلحانه را از سر گرفتند. مخالفت بر علیه **دی‌یم** در خیابان‌های سایگون به نمایش گذاشته شد و راهبان بودایی که از رژیم ستمگر کاتولیک **دی‌یم** به ستوه آمده بودند در رأس آن قرار داشتند.^{۹۵}

هو چی مین و حزب کارگران ویتنام (**ویت مین**) که به این اسم نام‌گذاری شده بود) بیشتر وقتشان را در نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه صرف تحکیم قدرت در بخش شمالی ویتنام نمودند. پاسخ حزب به قساوت‌های رژیم **دی‌یم** و بی‌اعتنایی آشکار به قرارداد ژنو این بود که اعلام می‌کردند که آن‌ها به اجرای آن متعهد هستند؛ اما ادامه این رفتار به طور فزاینده‌ای مشکل می‌شد. دولت **هو** از سوی هزاران رزمنده‌ی **ویت مین**، سازمان‌دهان سیاسی و بستگان‌شان که پس از امضای قرارداد به شمال مهاجرت کرده بودند و آن‌هایی هم که در جنوب باقی مانده بودند تحت فشار قرار داشت که دست به کاری بزنند.

هو چی مین سرانجام در سال ۱۹۵۹ تعهد نمود که جنوب را از شر دیکتاتوری **دی‌یم** و ارباب‌های آمریکایی‌اش آزاد سازد. جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ویتنام جنوبی (NLF) شکل گرفت که مخالفین **دی‌یم** را در بر گرفته و هواداران حزب کمونیست در آن دست بالا را داشتند. برنامه‌ی جبهه متعهد به اصلاحات دموکراتیک و در نهایت اتحاد دو بخش ویتنام بود. راه رسیدن به اهداف این برنامه را جبهه از طریق مبارزه‌ی مسلحانه در روستاها و بر اساس حمایت روستاییان قرار داده بود. جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی (که نیروهای ایالات متحده به عنوان تحقیر آن را **ویت کنگ** می‌نامیدند) به سرعت به نیروی جدی سیاسی تبدیل شد. جبهه در سال ۱۹۶۰ تعداد پنج هزار چریک در اختیار داشت که در سال ۱۹۶۱ به پانزده هزار

^{۹۵} Kahin, pp. 97-98.

نفر رسید. سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) گزارش داده بود که جبهه در طی یک سال توانسته است که کنترل عمده مناطق روستایی را به دست بگیرد.

جان اف. کندی که در زمهری اولین هواداران **دی‌یم** بود در سال ۱۹۶۱ به ریاست‌جمهوری رسید و بلافاصله دریافت که **دی‌یم** رو در روی فاجعه قرار گرفته است. پاسخ **کندی** افزایش تعداد رایزن‌های نظامی و غیرنظامی و وارد آوردن فشار به **دی‌یم** برای وسعت دادن به پایه‌های رژیمش بود؛ اما وی ایده‌ی تقسیم قدرت را رد نموده و در عوض بر وسعت و شدت سرکوب در داخل کشور افزود.

دولت **کندی** ویتنام جنوبی را به آزمایشگاه عظیمی برای آزمایش تکنیک‌های جنگ ضد-انقلابی تبدیل نمود. از جمله، پروژه‌ی وسیعی برای تعیین تأثیرات جنگ با استفاده از علف‌کش‌ها به راه افتاد. "تنها اگر بتوانیم جنگل‌ها را صاف کنیم" به اصطلاح شعار عملیات موسوم به "**گاوچران**" بود که در سال ۱۹۶۲ و با ریختن مواد شیمیایی از هوا آغاز شد و به مدت هشت سال و با ریختن بیش از صد میلیون پوند مواد شیمیایی ادامه یافت.^{۹۶} پروژه‌ی موسوم به "دهکده استراتژیک" از دیگر پروژه‌های عمده ضد-قیام بود که در آن با استفاده از نیروهای وسیع نظامی به یک منطقه برای پاک‌سازی از وجود چریک‌ها حمله شده و آنگاه بازمانده‌ی اهالی را به زور کوچانده و در مجتمع‌هایی که تحت مراقبت‌های نظامی قرار داشت اسکان می‌دادند. هدف از این عملیات خالی کردن اقیانوس (مردم) از ماهی (چریک‌ها) بود؛ اما در ماه مارس ۱۹۶۲ و به دنبال عملیات **آفتاب**، مناطقی که مردم به زور در آنجا اسکان داده شده بودند به تصرف جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی درآمد.^{۹۷}

سیر سقوطی دولت **دی‌یم**، اما بی‌وقفه ادامه داشت و پایه‌های پشتیبانی‌اش دائماً سست می‌شد. در شرایط آن روز، سقوط رژیم در ویتنام جنوبی و به قدرت رسیدن جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی امری کاملاً مسجل به نظر می‌رسید؛ اما درعین حال **دی‌یم** خود دریافته بود که آمریکایی‌ها هم به دنبال آن هستند که از شر وی خلاص شوند. به این منظور و در یک تلاش نهایی برای نجات خویش، وی برادرش را برای به اصطلاح یافتن یک راه‌حل سیاسی به ملاقات با رهبران ویتنام شمالی فرستاد. **کندی** به محض آگاهی از این مطلب

^{۹۶} Young, p. 82.

^{۹۷} Young, pp. 82-83.

دستور داد تا سیا دولت وی را سرنگون سازد. بدین ترتیب و در دوم نوامبر ۱۹۶۳ **دی‌یم** به دست ارتش خودش سرنگون گردید. **دی‌یم** و برادرش در طی این کودتا به قتل رسیدند. دو هفته بعد از آن، **کندی** نیز در دالاس به قتل رسید. در دوران کوتاه زمامداری **کندی** تعداد مستشارهای نظامی آمریکا در ویتنام جنوبی از هشتصد نفر به ۱۶۷۰۰ نفر رسید.^{۹۸}

سرنگونی رژیم **دی‌یم** صرفاً بحران سیاسی در سایگون را عمیق‌تر ساخته و صحنه را برای دخالت همه‌جانبه‌ی نظامی آمریکا آماده ساخت.

(۲) از سرنگونی **دی‌یم** تا عملیات تهاجمی تت^{۹۹}

از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۵ ایالات متحده تلاش می‌کرد تا بدون استفاده وسیع از نیروهای نظامی خویش مانع از پیروزی نیروهای ملی در ویتنام گردد. حاکمیت ایالات متحده در این مسیر ابتدا به حمایت از استعمار فرانسه در تلاش نافرجامش برای باز-پس گرفتن مستعمره سابقش برخاست که تحت رهبری **ویت مین** در انتهای جنگ جهانی دوم اعلام استقلال نموده بود. به دنبال شکست فرانسوی‌ها در نبرد **دی‌ین بی‌ین فو** در سال ۱۹۵۴ استراتژی ایالات متحده تقسیم کردن ویتنام به دو بخش در امتداد مدار هفده درجه و ایجاد یک دولت ضد-کمونیست به دور شخصیت **انگو دین دی‌یم** در پاره‌ی جنوبی آن بود.

در قرارداد ژنو تصریح شده بود که کشور بلافاصله پس از انتخابات ملی یکپارچه خواهد شد. سیاست ایالات متحده، در عوض، این بود که مدار هفده درجه را به یک خط تقسیم دائم تبدیل سازد. همان‌گونه که **مریلین یانگ** اشاره می‌کند، در تبلیغات ایالات متحده در دفاع از مداخله‌اش در ویتنام "مردمی که در شمال مدار هفده درجه زندگی می‌کردند نسبت به ساکنین ویتنام جنوبی از آمریکایی‌ها هم بیگانه‌تر قلمداد شده، به اصطلاح به این دلیل که گویا آمریکایی‌ها میهمان‌هایی دعوت‌شده بودند، درحالی که ویتنام شمالی کشوری دشمن محسوب می‌شد."^{۱۰۰} درحالی که این استراتژی در ابتدا موفق به نظر می‌رسید، اما در اوایل

^{۹۸} Young, pp. 60-88; Kahin, pp. 122-181.

^{۹۹} Tet

^{۱۰۰} Marilyn Young, *The Vietnam Wars: 1945-1990* (New York: Harper Perennial, 1991), p. 104.

دهه‌ی شصت و پس از آنکه مردم ویتنام جنوبی به طور فزاینده‌ای بر علیه رژیم **دی‌یم** دست به شورش زدند به کلی در هم ریخته شد.

در اواخر سال ۱۹۶۳ بود که حکومت **کندی** تصمیم گرفت که برای نجات رژیم سایگون از فروپاشی کامل باید **دی‌یم** را از کار برکنار سازد. **دی‌یم** و برادرش **نهو**^{۱۰۱} که فرماندهی پلیس مخفی را در دست داشت، در طی یک کودتا که از سوی سازمان سیا و **هنری گبت لاج**^{۱۰۲}، سفیر ایالات متحده رهبری می‌شد، سرنگون شده و به قتل رسیدند.^{۱۰۳} به رغم برکناری خانواده‌ی **دی‌یم** که چیزی جز وبال سیاسی برای واشنگتن نبود، حکومت سایگون اما کماکان سیر سرایشی را طی نموده و جنبش انقلابی به رهبری جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ویتنام جنوبی به طور مداوم پیشروی می‌کرد. بی‌ثباتی سیاسی که به دنبال برکنار کردن **دی‌یم** از راه رسید به مدت نزدیک به یک سال ادامه یافته و سرانجام به مداخله‌ی مستقیم ایالات متحده در ویتنام جنوبی در سال ۱۹۶۵ منتهی گردید.

^{۱۰۱} Ngô Đình Nhu

^{۱۰۲} Henry Cabot Lodge

^{۱۰۳} اینکه اگر کندی زنده مانده بود مداخله نظامی ایالات متحده در ویتنام را افزایش نمی‌داده افسانه‌ای بیش نیست که از جمله در فیلم *جان اف. کندی* توسط آلور استون مطرح می‌شود. حتا یک آگاهی سطحی از سیاست‌های کندی به وضوح نشان می‌دهد که این چنین باوری خیالی خام بیش نبوده که ریشه در واقعیت ندارد. حکومت کندی متعهد شده بود که با فرستادن کمک‌های مالی و فنی ارتش رژیم پوسیده‌ی ویتنام جنوبی را حفظ کند. حکومت وی هم چنین متعهد شده بود که تعداد رازن‌های نظامی ایالات متحده، تکنسین‌های نظامی، هواپیما و هلی‌کوپتر با خلبان‌های آمریکایی را در ویتنام جنوبی افزایش دهد. در دوران زمامداری کندی، تعداد مستشارهای آمریکایی در ویتنام جنوبی از هشتصد نفر به رقم تقریبی ۱۶۰۰۰ نفر افزایش یافته و منطقه به آزمایشگاهی برای آزمون تکنیک‌های جنگی "ضد-شورش" تبدیل گردید. هیچ دلیلی برای پذیرش این نکته وجود ندارد که اگر کندی زنده مانده بود بسیاری از این تمهیدات انجام نمی‌یافت. در واقع، بسیاری از آن‌هایی که در حکومت کندی هدایت جنگ را در دست داشتند، در سمت‌های مختلف از جمله به سمت مشاور امور خارجه در دولت جانسن به کار گمارده شدند.

تغییر رژیم در سایگون

ظهور رهبری فوق‌العاده می‌تواند به بهبود اوضاع کمک رساند، اما جورج واشنگتنی در چشم‌انداز نیست.

ژنرال مکسول تیلر - سفیر ایالات متحده در ویتنام جنوبی - سپتامبر ۱۹۶۴^{۱۰۴}

پس از قتل **کندی** در نوامبر ۱۹۶۳، **لیندن جانسن** به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده منصوب شد. **جانسن** دو چیز مربوط به ویتنام را از دولت **کندی** به ارث برد. نخست، وضعیت وخامت‌بار شتابان در ویتنام جنوبی و پیروزی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی که در دیدرس قرار داشت. دوم، وجود گروهی از مشاورین بود که سگان دخالت‌گری فزاینده‌ی آمریکا در ویتنام را در دست داشته و اکنون به دنبال مداخله‌ی هر چه بیشتر و آشکارتر ایالات متحده بودند. **ویلیام مک‌نم‌آرا**^{۱۰۵} وزیر دفاع، **دین راسک**^{۱۰۶} وزیر خارجه، **والتر راستاو**^{۱۰۷} و **مک‌جورج باندی**^{۱۰۸} در زمره این مشاورین بودند. این‌ها کسانی بودند که سرانجام ایالات متحده را به جنگی تمام‌عیار در ویتنام کشاندند، اما هم‌زمان در تلاش برای یافتن مردی بودند که بتواند هدایت حکومت سایگون را به دست بگیرد.

با وجود برکناری **دی‌یم**، حکومت سایگون، اما کماکان در آستانه‌ی فروپاشی قرار داشت. به دنبال قتل **دی‌یم**، یک سلسله کودتا که از سوی ایالات متحده رهبری می‌شد به تضعیف فراتر سیاسی-نظامی حکومت یاری رساند. ژنرال **دوانگ وان مین**^{۱۰۹} که به "**مین بزرگ**" لقب یافته بود، بلافاصله پس از **دی‌یم** به حکومت رسید. بسیاری از مردم از حکومت وی با امیدواری بسیاری استقبال نمودند. همکاری

^{۱۰۴} Young, p. 126.

^{۱۰۵} William McNamara

^{۱۰۶} Dean Rusk

^{۱۰۷} Walt Rostow

^{۱۰۸} McGeorge Bundy

^{۱۰۹} Dương Văn Minh

وی با نیروهای بودایی در به راه انداختن تظاهرات بزرگی بر علیه **دی‌یم** موجب خشم آمریکایی‌ها گردید. وی زمزمه‌ی امکان گفت-و-گو با جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی را آغاز کرد. او هم‌چنین در توصیف حکومتش به جای استفاده از اصطلاح "ضد-کمونیست" اصطلاح "غیر-کمونیست" را به کار برده و درعین حال مطرح می‌ساخت که در رابطه با اوضاع موجود جهانی گرایش به در پیش گرفتن موضع دیپلماتیک "بی‌طرفانه" دارد. بدیهی است که آمریکایی‌ها این‌چنین رویکردی از یک رژیم کودتا را برنتابند.^{۱۱۰}

طولی نکشید که آمریکایی‌ها دست به سازمان‌دهی کودتای نظامی دیگری زدند. این بار کودتا از سوی **فرماندهی همکاری‌های نظامی - ویتنام**، سازمانی که از سوی "رایزن‌های" ایالات متحده در سراسر ویتنام سازمان‌دهی شده بود، انجام شد. از این کودتا که در ژانویه ۱۹۶۴ صورت گرفت و ژنرال **نویین کان**^{۱۱۱} را به کار گمارد، در کتاب‌های تاریخ به عنوان "کودتای پنتاگون" یاد می‌شود. به نظر می‌رسید که **کان** همان کسی باشد که آمریکایی‌ها به دنبالش بوده‌اند. وی در جنگ بر علیه جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی متعهد بوده و به نظر می‌رسید که پذیرای بی‌قید و شرط استراتژی‌های نظامی و سیاسی صادرشده از سفارت‌خانه ایالات متحده باشد؛ اما چندان طولی نکشید که وی نیز با موج تازه‌ای از فعالیت‌های ضد جنگ روبرو شود که از سوی بودایی‌ها و دانشجویان رادیکال ویتنام از سر گرفته شده بود. این موج فعالیت‌ها **کان** را به شدت متزلزل نموده و دیری نپایید که وی نیز شروع به سخن گفتن از امکان مذاکره‌جویی به منظور خاتمه دادن به جنگ نمود. در واقع، سازمان سیا به این نکته پی برده بود که **کان** در دسامبر ۱۹۶۴ با جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ارتباط برقرار نموده و اینکه در ژانویه و فوریه ۱۹۶۵ این ارتباط جدی‌تر شده بود. پر واضح بود که او هم باید کنار زده شود.^{۱۱۲}

آمریکایی‌ها تحت هدایت **مکسول تیلر**^{۱۱۳} فشار شدیدی را بر **کان** وارد نمودند که سرانجام وی را ناگزیر

^{۱۱۰} George McT. Kahin, *Intervention: How America Became Involved in Vietnam* (Garden City, New York: Anchor Books, 1986), p. 182-200.

^{۱۱۱} General Nguyễn Khánh

^{۱۱۲} George McT. Kahin, pp. 203-235.

^{۱۱۳} Maxwell Taylor ژنرال بازنشسته که در زمان کندی به خدمت دولتی برگشته و سفیر ایالات متحده در ویتنام جنوبی بود.

به ترک ویتنام و زندگی در تبعید در فرانسه نمود. پس از وی قدرت به حاکمیت سه‌نفره‌ی ژنرال نوین کائو کی^{۱۱۴}، ژنرال نوین چان تی^{۱۱۵} و ژنرال نوین وان تیو^{۱۱۶} رسید. در میان این سه نفر کی نقش رهبری را به عهده داشت که پُست نخست‌وزیری را اشغال نمود و تیو وزارت کشور را در دست گرفت. کی تا انتخابات سال ۱۹۶۷ در این مقام باقی ماند. هر کسی که مظنون به داشتن موضع موافق با کمونیست‌ها و یا "بی‌طرفی" بود از شرکت در این انتخابات محروم شده و تیو با به دست آوردن ۳۵ درصد رأی‌ها به نخست‌وزیری رسید. کی در اوایل دهه‌ی شصت و پس از کار برای سازمان سیا در عملیات مخفی بر علیه ویتنام شمالی مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت. وی که بعداً در مصاحبه‌ای با خبرنگاران گفته بود که قهرمان واقعی‌اش هیتلر بوده برای ایالات متحده مایه شرمساری شد. کی و تیو هر دو از سوی فرانسوی‌ها تعلیم داده شده و در اولین جنگ ویتنام بر علیه مردم خود جنگیده بودند. اگر این‌همه برای اثبات سرسپردگی به پای آمریکایی‌ها بسنده نبود، در اول ماه مارس ۱۹۶۵ تعهد سپردند که هرگز با جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و یا ویتنام شمالی مذاکره نخواهند کرد. آن‌ها هم‌چنین تعهد نمودند که در تمامی امور نظامی، سیاسی و دیپلماتیک خط‌مشی دیکته شده از سوی واشنگتن را پیروی خواهند نمود.^{۱۱۷}

اگرچه کودتاهای نظامی در طول سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ سایگون را به تباهی کشانده بود، اما بحران عمیق‌تری در ویتنام جنوبی در حال شکل‌گیری بود. تا میانه سال ۱۹۶۴ استراتژی‌های گوناگون نظامی و سیاسی‌ای که از سوی ایالات متحده برای رویارویی با جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی طرح‌ریزی شده بود جملگی به بن‌بست رسیده بودند. نیروهای "ویت‌کنگ" – اصطلاحی که ایالات متحده مُصرّ بود که برای نام بردن از ناسیونالیست‌ها به عنوان تحقیر استفاده کند – بین چهل تا پنجاه درصد از مناطق روستایی را زیر کنترل خود داشتند. تاکتیک‌های ضدانقلابی‌ای که به ابتکار ایالات متحده مورد استفاده قرار می‌گرفت به جای آنکه رژیم را تقویت کند باعث برانگیختن توده‌های دهقانی بر علیه آن می‌شد. از جمله‌ی این به اصطلاح ابتکارها برنامه‌ی فاجعه‌بار هملت بود که در طی آن روستایی‌ها به زور از دهات و محل‌های سکونتشان رانده شده

^{۱۱۴} General Nguyễn Cao Kỳ

^{۱۱۵} General Nguyễn Chánh Thi

^{۱۱۶} General Nguyễn Văn Thiệu

^{۱۱۷} Young, p. 138.

و در اردوگاه‌ها تمرکز داده شده بودند. این اردوگاه‌ها اساساً مانند بازداشتگاه اسیران بود که صرفاً به منظور جداسازی روستایی‌ها از رزمندگان جبهه ایجاد شده بود. بخش‌های بزرگی از ارتش ویتنام جنوبی تمایلی به دفاع از رژیم نداشته و گروه-گروه از یکان‌هایشان می‌گریختند. **ویلیام کارسن**^{۱۱۸}، افسر نیروی دریایی ایالات متحده، اذعان نموده بود که نقش رژیم دست‌نشانده‌ی ایالات متحده در ویتنام چیزی به جز "غارت مردم، جمع‌آوری مالیات‌های عقب‌مانده، بازگرداندن فتودال‌ها و انتقام‌جویی علیه مردم" نبود.^{۱۱۹}

جیمز گیبنسن^{۱۲۰} وضعیت را این‌گونه خلاصه نمود: "روستاهای استراتژیک شکست خورده بودند... رژیم ویتنام جنوبی به دلیل داشتن پایگاه طبقاتی در میان زمین‌داران از کسب حمایت توده‌های روستایی ناتوان بود. در حقیقت، "رژیمی" به مفهوم یک اتحاد سیاسی به طور نسبی پایدار و بوروکراسی دایر وجود خارجی نداشت. در عوض، حکومت غیرنظامی و عملیات نظامی عملاً متوقف بود. جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی پیشرفت‌های بزرگی کرده و در شرف اعلام دولت موقت انقلابی در مناطق گسترده‌ای بود.^{۱۲۱} اما پیدا کردن "فرد مناسب" هم نمی‌توانست به حل مسائل بنیادینی که در نهایت به پیدایش جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و دولت ضعیف سایگون انجامید نقطه پایان بگذارد - مسائلی مانند نابرابری طبقاتی، فقدان حقوق دموکراتیک بنیادین و خواست قدرتمند مردم برای یکپارچه شدن دوباره‌ی ویتنام.

جنگ از شکل یک جنگ نیابتی با سرمایه‌ی ایالات متحده به شتاب به سمت یک جنگ تمام‌عیار آمریکا در حرکت بود. حکومت **کندی** تا سال ۱۹۶۲ تعداد ریزن‌های نظامی ایالات متحده را به بیش از شانزده هزار نفر افزایش داده و به آن‌ها اجازه‌ی شرکت در مأموریت‌های رزمی را هم داده بود. در این زمان خلبان‌های آمریکایی نیز سرگرم بمباران ویتنام شمالی بودند. به رغم تمامی این تلاش‌ها، حکومت ویتنام جنوبی در جنگ بر علیه جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی کماکان با شکست روبرو می‌شد. به دنبال این شکست‌های پی-در-پی بود که اطلاعات ایالات متحده گزارش نمود که سایگون در شرف واگذاری کامل

^{۱۱۸} Lieutenant Colonel William R. Carson

^{۱۱۹} Quoted in Gabriel Kolko, *Anatomy of a War* (New York: The New Press, 1985) p. 133.

^{۱۲۰} James Gibson

^{۱۲۱} James Gibson, *The Perfect War: Techno War in Vietnam* (Boston/New York: The Atlantic Monthly Press, 1986), p. 88.

پنج ایالت شمالی کشور است.^{۱۲۲} سیاست‌های آمریکا در ویتنام در شرف یک تحول بنیادین قرار گرفته بود.

تراشیدن توجیهی برای جنگ

هرگونه دروغی دروغ است... و دروغ گفتن زمانی که گوینده سوگند یاد کرده یک عمل جنایی است، اما آقای **جانسن** هنگامی که دروغ گفت [در مورد واقعه‌ی خلیج تانکن]^{۱۲۳} هنوز سوگند نخورده بود. سناتور ویلیام فولبرایت (سناتور دموکرات از آرکانسا و مدیر کمیته روابط خارجی سنا)^{۱۲۴}

شدت‌گیری تازه‌ی دخالت‌گری آمریکا در ویتنام با انتخابات ریاست‌جمهوری هم‌زمان بود. انتخابات سال ۱۹۶۴، **لیندن جانسن**، رئیس‌جمهور دموکرات وقت را که با کارت "کاندیدای صلح" وارد انتخابات شده بود، رویاروی **بری گلدواتر**^{۱۲۵}، سناتور از حزب جمهوری‌خواهان که بسیاری وی را یک دست راستی افراطی می‌دانستند، قرار می‌داد. **جانسن** به هوادارانش اطمینان می‌داد که: "ما نمی‌خواهیم فرزندان آمریکایی‌ها را به ده هزار مایل از اینجا بفرستیم تا دست به کاری بزنند که انجامش به عهده‌ی خود آسیایی‌هاست."^{۱۲۶} اما هم‌زمان با پیشرفت مبارزات انتخاباتی، دولت **جانسن** به طور پنهانی نقشه می‌کشید که بعد از پیروزی در انتخابات صدها هزار نفر از نیروهای نظامی آمریکا را به ویتنام جنوبی بفرستد. وی در اواخر سال ۱۹۶۳ در نشستی با فرماندهان ستاد مشترک گفته بود که: "اول بگذارید که من در انتخابات پیروز شوم تا آنگاه شما بتوانید جنگتان را ادامه بدهید."^{۱۲۷} این تصمیم نیز مانند بسیاری از تصمیم‌های دیگر که در مورد سیاست آمریکا در رابطه با ویتنام گرفته شده بود از مردم مخفی نگه داشته شد. این نقطه‌ی آغازین پروسه‌ی "بی‌اعتباری" مشهور حکومت **جانسن** در نزد افکار عمومی بود که نسبت به

^{۱۲۲} Michael Bilton and Kwvin Sim, *Four Hours in My Lai* (New York: Penguin Books, 1992), p.29.

^{۱۲۳} Tonkin Gulf

^{۱۲۴} Quoted in Peter Davis, *Hearts and Minds* (Janus Films, 1974), *Hearts and Minds* won the Academy Award for Best Documentary in 1975.

^{۱۲۵} Barry Goldwater

^{۱۲۶} Quoted in Stanley Karnow, *Vietnam: A History* (New York: Penguin, 1986), p.395.

^{۱۲۷} Quoted in Karnow, p.326.

گفته و عملش پیرامون سیاست‌های حکومت در رابطه با ویتنام شکل گرفت.^{۱۲۸}

ورود نیروهای جنگنده‌ی ایالات متحده در ابعاد وسیع به معنای تغییر سمت بنیادین در سیاست آمریکا بود. در این هنگام، اکثریت آمریکایی‌ها از درگیری عمیق کشورشان در جنگ ویتنام بی‌خبر بودند. فرستادن ده‌ها هزار نیروی نظامی آمریکا به ویتنام، آن‌گونه که برخی از اعضا کابینه‌ی **جانسن** و فرماندهان ارتش در سر داشتند، نیازمند وجود حمایت عمومی و همچنین شکلی از اجازه از سوی کنگره بود. وزارت خارجه پیش‌نویس لایحه‌ای را به این منظور در سال ۱۹۶۴ تهیه کرده بود، اما به خاطر ملاحظه‌های انتخاباتی به طور موقت به دست بایگانی سپرده شد.^{۱۲۹} یک "واقعه"، ترجیحاً از نوع حمله به نیروهای ایالات متحده که بتواند هم‌زمان حمایت مردم و کنگره از جنگ را تأمین کند مورد نیاز فوری هیئت حاکمه قرار داشت.^{۱۳۰} دیری نپایید که واقعه‌ی مورد نظر در اوت ۱۹۶۴ در خلیج تانکن در سواحل ویتنام در پی آمدِ یکی از بی‌شمار عملیات مخفی ایالات متحده بر علیه ویتنام شمالی، اتفاق افتاد.

سازمان جاسوسی ایالات متحده (سیا) و ارتش ویتنام جنوبی در سی‌ام ژوئیه‌ی ۱۹۶۴ درگیر عملیات مخفی بر علیه ویتنام شمالی با نام "عملیات ۳۴A" بودند. تمامی عملیات مخفی بر علیه ویتنام شمالی از سوی کمیته مخفی کاخ سفید به نام "کمیته‌ی ۳۰۳" راهبری می‌شد. هدف از این عملیات شناسایی و انهدام ایستگاه‌های رادار ساحلی ویتنام شمالی بود. برای این کار، به ناوشکن‌های نیروی دریایی ایالات متحده دستور داده شده بود که دست به گشت‌زنی در داخل مرزهای آبی ویتنام شمالی زده تا بدین ترتیب آن‌ها را مجبور به روشن کردن رادارهایشان بنمایند. این عملیات گشت‌زنی "**دسوتو**"^{۱۳۱} نام‌گذاری شده بود.

^{۱۲۸} Irving Bernstein, *Guns or Butter: The Presidency of Lyndon Johnson* (New York/Oxford: Oxford University Press, 1996) – A good source for an overview of the 1964 election and Great Society programs of Johnson administration.

^{۱۲۹} Gibson, p. 89.

^{۱۳۰} وقایعی از این دست، واقعی، تخیلی و یا ساختگی، همواره نقش عمده‌ای را در تغییر سمت افکار عمومی ایالات متحده نسبت به جنگ‌طلبی حکومت‌های مربوطه بازی نموده است. از جمله‌ی مهم‌ترین این‌ها می‌توان از غرق شدن ناو USS Maine در سال ۱۸۹۸، غرق شدن Lusitania در سال ۱۹۱۵ و بمباران پرل هاربر (Pearl Harbour) به سال ۱۹۴۱ [در جنگ جهانی دوم] نام برد.

^{۱۳۱} DeSoto یکی از مارک‌های اتومبیل آمریکایی است که توسط بخش De Soto کمپانی کرایسلر از سال ۱۹۲۸

پس از آنکه این ایستگاه‌ها شناسایی می‌شد، مأموران سیا به همراه کماندوهای ارتش ویتنام جنوبی دست به کار شده و آن‌ها را منهدم می‌ساختند. در دوم اوت ۱۹۶۴ ناوشکن USS Maddox درحالی که سرگرم یکی از این مأموریت‌های "دسوتو" بود مورد تهاجم قایق‌های گشت ویتنام شمالی قرار گرفت. یکی از این قایق‌ها توسط Maddox نابود شده و دو قایق دیگر توسط جت‌های جنگنده که از ناو هواپیمابر Ticonderoga برخاسته بودند آسیب دیدند.^{۱۳۲}

نیروی دریایی ایالات متحده در چهارم اوت به عملیات شبانه بیشتری بر علیه شمال دست زد.

شب بعد از آن، Maddox گزارش داد که زیر تهاجم مداوم ناوچه‌های اژدرافکن ویتنام شمالی قرار دارد، درحالی که رادارش نتوانسته بود هیچ هدف معینی را ردیابی کرده به جز آنکه ناو USS Turner Joy را ردیابی و نزدیک بود که به آن شلیک کند. گزارش **جان جی هریک**^{۱۳۳}، فرمانده ناوگان مستقر در خلیج تانکن، اینکه نیروهای ایالات متحده مورد تهاجم قرار گرفته باشند را "مشکوک" خوانده و این حادثه را ناشی از "تأثیر شرایط بد جوی بر رادارها و یا کم‌حوصلگی خدمه‌ی ردیاب‌های صوتی" دانست. **هریک** در گزارش خود با اشاره به این نکته که "Maddox نتوانسته بود چیزی را مشاهده کند" خواستار "انجام یک ارزیابی کامل پیش از دست زدن به هیچ عملی" شده بود.^{۱۳۴} درحالی که **هریک** مسئله را مشکوک دانسته و خواهان یک "ارزیابی کامل" از موضوع بود، **جانسن**، اما به اتفاقی که در آرزویش بود دست یافته بود. اگرچه بعدها **جانسن** گفته بود که "تا آنجایی که من می‌دانم، نیروی دریایی ما در آن شب به سوی نهنک‌ها شلیک می‌کردند"^{۱۳۵}، اما در آن لحظه حاضر به پذیرفتن این واقعیت نبود. **جانسن** بلافاصله پس از این واقعه اعلام نموده بود که کشتی‌های ایالات متحده در آب‌های بین‌المللی و بدون دلیل مورد

تا ۱۹۶۱ تولید می‌شد.

^{۱۳۲} Gibson, p.89.

^{۱۳۳} John J. Herrick

^{۱۳۴} Quoted in Daniel Ellsberg, *Secrets: A Memoir of Vietnam and the Pentagon Papers* (New York: Viking, 2002), p.10

^{۱۳۵} Quoted in Bob Richter, "Tonkin incident might not have occurred," San Antonio Express News, August 3, 2002.

تهاجم قرار گرفته و در شب چهارم اوت فرمان داد که هواپیماهای ایالات متحده به عملیات "تلافی جویانه" بر علیه ویتنام شمالی دست زنند.

هم‌زمان، **جانسن** از کنگره خواست که تا بر سر خلیج تانکن قطع‌نامه صادر کند. قطع‌نامه‌ی مورد نظر **جانسن** در هفتم اوت ۱۹۶۵ در مجلس سنا با ۹۸ رأی موافق در برابر دو رأی مخالف و در مجلس نمایندگان بدون هیچ رأی مخالفی به تصویب رسید. تنها در سال ۱۹۷۱ بود که کنگره این قطع‌نامه را لغو نمود. این قطع‌نامه به **جانسن** اجازه می‌داد که تا "برای پس راندن هرگونه حمله‌ی مسلحانه به نیروهای ایالات متحده و پیش‌گیری از تجاوزات آینده تمامی معیارهای ضروری را اتخاذ نماید."^{۱۳۶} بدین ترتیب **جانسن** مجوز قانونی برای گسترش جنگ در ویتنام را که در آرزویش بود به دست آورد. وی برای مداخله در ویتنام جنوبی، اما تا برگزاری انتخابات در نوامبر ۱۹۶۴ منتظر ماند. تفنگداران نیروی دریایی آمریکا در هشتم مارس ۱۹۶۵ در دانانگ^{۱۳۷} پیاده شدند که این سرآغاز مداخله‌ای بود که سرانجام به حضور بیش از پانصد هزار سرباز آمریکایی در خاک ویتنام انجامید. هفت سال جنگ از پی آمد که در آن قوی‌ترین ماشین نظامی جهان کینه‌توزانه تمامی نیروی‌اش را بر علیه یکی از فقیرترین کشورهای جهان در جنگی نابرابر به کار گرفت.^{۱۳۸}

بهای امپراتوری

"تسلیم شدن در یک جا خطر شکست در همه جا را به دنبال دارد."

لیندن جانسن، ۱۹۶۴^{۱۳۹}

ایالات متحده به چه دلیل مسیر جنگ تمام‌عیار در ویتنام را در پیش گرفت؟ حکومت‌گران آمریکا به چه

^{۱۳۶} Gibson, P.89

^{۱۳۷} Da Nang

^{۱۳۸} For the complete text of the Gulf of Tonkin Resolution see Marvin Gettleman, Jane Franklin, Marilyn Young and Bruce Franklin, *Vietnam and America: A Documented History* (New York: Grove Press, 1995), P.252.

^{۱۳۹} Quoted in Michael Sherry, *In the Shadow of War: The United States since the 1930s* (New Haven: Yale University Press, 1995), p.252.

دلیل فکر می‌کردند که می‌توانند در جنگ بر علیه جنبش ملی‌ای که یک دهه پیش‌تر از آن فرانسوی‌ها را به زانو درآورده بود پیروز شوند؟ در درون هیئت حاکمه، در زمان **کندی** و **جانسن**، این نکته کاملاً پذیرفته شده بود که حکومت دست‌نشاندهی ویتنام جنوبی به شدت ناپایدار بوده و عمیقاً مورد نفرت توده‌های مردم قرار دارد. در مقابل، محبوبیت جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی پذیرفته شده و توانایی‌های نظامی‌اش کاملاً جدی گرفته می‌شد؛ بنابراین، چرا حکومت ایالات متحده به چیزی کمتر از پیروزی تمام‌عیار رضایت نداده و پیشنهادهایی همچون دولت ائتلافی و بی‌طرفی در سایگون را نمی‌پذیرفت؟ در حالی که جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی خود حاضر به پذیرفتن چنین پیشنهادهایی بود. در حقیقت، **شارل دگل**^{۱۴۰}، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، چنین طرحی را برای تمامیت آسیای جنوب شرقی پیشنهاد می‌داد.

حکومت **جانسن** به این دلیل جنگ را برگزید که برای امپریالیسم ایالات متحده هر چیزی کمتر از یک پیروزی تمام‌عیار به منزله‌ی شکست بود. همان‌گونه که **لیندن جانسن** در سال ۱۹۶۴ گفته بود، "تسلیم شدن در یک جا خطر شکست در همه جا را به دنبال دارد". این صرفاً یک بینش مالیخولیایی منحصر به شخص **جانسن** نبود، بلکه از جایگاهی نشأت می‌گرفت که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم خود را به عنوان ام‌القرای دنیای سرمایه‌داری می‌دید. ایالات متحده از جنگ دوم جهانی به عنوان کشور مسلط سرمایه‌داری بیرون آمده که برای تأمین منافعش یک رشته از پایگاه‌های نظامی را در سراسر جهان برپا ساخت؛ مانند امپراتوری بریتانیا در سده‌ی نوزدهم، این امپراتوری نیز برای از دست ندادن "اعتبارش"، راهی جز درگیر شدن در جنگ و کشمکش در اقصی‌نقاط جهان نمی‌توانست داشته باشد. از نظر هیئت حاکمه‌ی امپراتوری، عدم مداخله‌ی ایالات متحده از سوی اتحاد جماهیر شوروی و یا جنبش‌های آزادی‌بخش ملی به منزله‌ی ضعف تعبیر می‌شد. در دوره‌ی **کندی** و **جانسن**، ویتنام ضعیف‌ترین حلقه در زنجیر امپریالیسم آمریکا بود.^{۱۴۱}

بلافاصله پس از سوگند خوردن **کندی** به عنوان رئیس‌جمهور در سال ۱۹۶۱، ژنرال **ادوارد لنزدیل**^{۱۴۲}

^{۱۴۰} Charles De Gaulle

^{۱۴۱} For an overview of the superpower rivalry between the U.S. and the former USSR and its effect on emerging Third World countries, see Walter LaFeber, *America, Russia and the Cold War 1945-1990* (New York: McGraw-Hill, 1991).

^{۱۴۲} Edward Lansdale

با **کندی** و **والتر راستاو**^{۱۴۳} ملاقات نموده و گزارشی را در مورد اوضاع وخامت‌بار ویتنام جنوبی ارائه نمود. محور اصلی گزارش **لنزدیل** جلب کمک‌های فوری و بیشتر برای رژیم **دی‌یم** بود. در این ملاقات **کندی** خطاب به **راستاو** گفته بود که: "این یکی بین همه‌ی آن‌هایی که ما داریم بدترین شون هست، مگه نه؟!"^{۱۴۴} پس از افتضاح خلیج خوک‌ها و شکست ماجرایی مداخله‌گری در کوبا و بعد از آنکه وی در نشست وین توسط **نیکیتا خروشچف** به تمسخر گرفته شد، **کندی** بر آن بود که شکست دیگری را پذیرا نباشد. وی می‌خواست که به اصطلاح "اعتبار" ایالات متحده را یک بار دیگر زنده سازد. به این خاطر است که می‌گوید: "در حال حاضر مشکل ما این است که قدرت ما بی‌اعتبار شده است و ویتنام جایی است که [ما می‌توانیم این اعتبار را دوباره به آن بازگردانیم]."^{۱۴۵}

کندی مداخله‌جویی در ویتنام را تا آنجا ارتقا داد که ایالات متحده اساساً درگیر یک جنگ نیابتی بود. پس از بحران موشکی در کوبا در اکتبر ۱۹۶۲، مسئله ویتنام در چارچوب رقابت میان ابرقدرت‌ها وزن بسیار بزرگ‌تری را به خود گرفت. استوارسازی رژیمی وابسته به ایالات متحده در سایگون و یا پیروزی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی هر کدام به‌نوبه‌ی خود می‌توانست تأثیر به‌سزایی بر توانایی ایالات متحده برای اعمال نفوذ بر ملت‌های جهان سوم داشته باشد.

حکومت **کندی** مسیری را پی‌ریزی نمود که **جانسن** راه‌گزینی از آن نداشت. **رابرت مک‌نم‌آرا**^{۱۴۶}، وزیر دفاع ایالات متحده، در مارس ۱۹۶۵ از مشاور خویش، **جان مک‌ناتن**^{۱۴۷}، خواست که استراتژی سیاسی و اهداف جنگی ایالات متحده در ویتنام را جمع‌بندی کند. در اولین گام، **مک‌ناتن** حمایت از هرگونه راه‌حل سیاسی در ویتنام که به خروج نیروهای آمریکایی بینجامد را محکوم نمود. وی در دفاع از این موضع گفت که "آسیایی‌ها و به‌ویژه دوستان ما، پذیرش چنین چیزی از سوی ایالات متحده را به

^{۱۴۳} Walt Rostow

^{۱۴۴} Quoted in Karnow, p. 249

^{۱۴۵} Ibid, p.248.

^{۱۴۶} Robert McNamara

^{۱۴۷} John McNaughton

عنوان شکستی خفت‌بار در نظر خواهند گرفت.^{۱۴۸} وی در ادامه هدف‌های جنگی ایالات متحده را این‌گونه جمع‌بندی نمود: "هدف عمده‌ی ایالات متحده (هفتاد درصد) خودداری از یک شکست خفت‌بار است، هدف بعدی (بیست درصد) حفظ و حراست از تمامیت ارضی ویتنام جنوبی و پیش‌گیری از دست‌اندازی‌های چینی‌ها و سرانجام (ده درصد) فراهم ساختن زمینه برای مردم ویتنام جنوبی در کسب یک زندگی بهتر و شرایط آزادتر است."^{۱۴۸} **مکسول تیلر**، سفیر آمریکا در ویتنام جنوبی، نیز همین نظر را ارائه داد. "اگر ما دُمان را لای پا گذاشته و از ویتنام فرار کنیم، فرجام چنین شکستی [برای ایالات متحده] در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کاملاً فاجعه‌بار خواهد بود."^{۱۴۹}

اگرچه ایالات متحده می‌دانست که در ویتنام با مشکلات بزرگی روبروست، اما یقین داشت که می‌تواند بر این مشکلات با تکیه بر توان هنگفت اقتصادی و نظامی‌اش فائق آید. **والتر راستاو** نیز هنگامی که در مورد پیروزی مفروض در ویتنام می‌نوشت نخوت نهفته در چنین طرز تفکری را این‌گونه به نمایش گذاشت: "[حتمیت پیروزی ما در ویتنام] از این حقیقت ساده ناشی می‌شود که در این مرحله از تاریخ، ما بزرگ‌ترین قدرت موجود در جهان هستیم — و باید که رفتار ما متناسب با آن باشد."^{۱۵۰} **مایکل شری** نیت دولت‌های **کندی** و **جانسن** را این‌گونه جمع‌بندی نموده است: "آنچه نخوت رهبران را رقم زد عدم آگاهی به وجود و عمق این مشکلات نبوده، بلکه اعتمادشان به این بود که می‌توانند بر این مشکلات غلبه کنند. این‌ها هم‌زمان نخوت و نومیدی در سر داشتند: نگران از دست دادن ویتنام، اما یقین به قدرت آمریکا."^{۱۵۱}

درحالی‌که ویتنام هیچ‌گونه اهمیت مستقیم اقتصادی و استراتژیک برای ایالات متحده نداشت — فاقد منابع مهم طبیعی مانند نفت بوده و یا اینکه بزرگراه آبی مانند کانال پاناما را نیز نداشت — ولی واجد اهمیت بزرگ سیاسی بود. پیروزی و یا شکست در ویتنام را رهبران سیاسی آمریکا در مواقع مختلف با عناوینی مانند "اعتبار"، "عزم" و یا "تعهد" تعریف نموده‌اند. جنگ در ویتنام بهایی بود که باید برای برپا ساختن یک امپراتوری جهانی و رهبریتی متکبر که فکر می‌کرد که می‌توان هر کسی را به زور به زیر فرمان

^{۱۴۸} Quoted in Young, p. 135.

^{۱۴۹} Quoted in Kolko, p.113.

^{۱۵۰} Quoted in Sherry, p. 251.

^{۱۵۱} Ibid., p. 252.

خویش درآورد، پرداخت می‌شد. اگرچه [ایالات متحده] تلاش نمود تا دخالتش در ویتنام را زیر نام مبارزه با "تجاوزگری کمونیست‌های" بیگانه به رهبری مسکو و پکن توجیه کند، اما در حقیقت آمریکایی‌ها تنها بیگانه‌های ناخوانده و متجاوز در ویتنام بودند.

شیوهی آمریکایی جنگ

شیوهی آمریکایی جنگیدن به ویژه خشونت‌بار، مرگ‌آفرین و هراس‌انگیز است. ما به استفاده از "آلات" - توپخانه، بمب، حجم وسیعی از قدرت آتش - باور داریم.

ژنرال فرد سی ویاند^{۱۵۲}، مشاور ژنرال ویلیام وستمورلند^{۱۵۳}، فرماندهی نیروهای آمریکایی در ویتنام^{۱۵۴}

در بررسی جنگ‌های عمده می‌بینیم که هر کدام یکی-دو ایماژ دیرپا از خود دارند که حیاتشان بسا فراتر از خود آن جنگ‌هاست. جنگ ویتنام، اما یک گالری از ایماژ به جای نهاده است. از جمله‌ی این ایماژهای تکان‌دهنده می‌توان از تصویر بمب‌افکن‌های ب-۵۲ در حال بمباران و جب به جب ویتنام شمالی؛ گریختن کودکان عریان ویتنامی با گوشت سوخته‌ی تنشان از آتش بمب‌های ناپالم؛ سربازان آمریکایی که در حال به آتش کشیدن دهات با فندک‌های زیپو؛ و اعدام سرپایی ویت‌کنگ‌ها به دست رییس پلیس سایگون نام برد. برای اکثریت مردم این ایماژها یادآور جنگ "مرگ‌بار و هراس‌انگیزی" است که آمریکا بر ویتنام تحمیل نمود.^{۱۵۵}

هنگام دست‌اندازی ایالات متحده به ویتنام جنوبی و اشغال آن در سال ۱۹۶۵، جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی عمده‌ی منطقه‌های روستایی را زیر کنترل داشت. بیش از یک سال بود که واحدهای منظم ارتش ویتنام شمالی دوش به دوش رزمندگان جبهه در ویتنام جنوبی می‌جنگیدند. این نیروها برای پیوستن به نیروهای جبهه از راهک‌های **هو چی مین** عبور می‌کردند که شبکه‌ی وسیعی متشکل از دوازده هزار مایل از راه باریک‌ها و جاده‌ها بود که شمال و جنوب ویتنام را به هم متصل می‌ساخت. اشغال ویتنام جنوبی ایالات

^{۱۵۲} General Fred C. Weyand

^{۱۵۳} General William Westmoreland

^{۱۵۴} Quoted in Bilton and Sim, p. 15.

^{۱۵۵} Davis, *Heart and Minds*.

متحده را مستقیماً رو-در-روی ارتش منظم باتجربه‌ای تحت رهبری قهرمان **دی‌ین بی‌ین فو**، ژنرال **جی‌اپ** و یک جنبش نیرومند چریکی در جنوب قرار داد. ایالات متحده در تلاش برای شکست چنین دشمن نیرومندی ماشین کشتاری را در ابعادی وسیع به رهبری فرماندهی نیروهای نظامی آمریکا در ویتنام، ژنرال **ویلیام وست‌مورلند**، به راه انداخت.

وست‌مورلند آموزش‌دیده‌ی **وست پوینت**^{۱۵۶}، مدرسه‌ی علوم بازرگانی دانشگاه **هاروارد**، فرماندهی پیشین لشکر ۱۰۱ هوارد و رییس وقت **وست پوینت** بود. وی در ژوئن سال ۱۹۶۴ وارد ویتنام شده و سرانجام فرماندهی یکی از بزرگ‌ترین قشون‌کشی‌های تاریخ ایالات متحده را که در اواخر سال ۱۹۶۷ بالغ بر نیم میلیون نفر با انبوه عظیمی از جنگ‌افزار بود، به دست گرفت. ایالات متحده ماهانه مبلغ دو میلیارد دلار هزینه‌ی جنگ نموده و بالغ بر یک میلیون تن آذوقه و تدارکات به ویتنام می‌فرستاد. به منظور پشتیبانی از اهداف جنگ، مهندس‌ها و کارشناس‌های آمریکایی شبکه‌ی وسیعی از راه، بندرهای بسیار و نزدیک به یکصد باند فرودگاه ساختند. بمباران مداوم که از پایگاه‌های ایالات متحده در تایلند، گوآم و از عرشه‌ی ناوهای هواپیمابر در دریای چین جنوبی صورت می‌گرفت مکمل فعالیت‌های بالا بود. نیروی نظامی آمریکا در آن زمان ورزیده‌ترین نیروی نظامی موجود در جهان با بیشترین امکانات مالی و تدارکاتی و قابلیت تحرک بود. با این وجود که این نیروی نظامی مخرب‌ترین نیروی موجود را با خود به ویتنام آورد، اما به شکل فضاحت‌باری در آنجا مثل خر در گل فرو رفت.

استراتژی جنگی **وست‌مورلند** عمیقاً معیوب بود. استراتژی مرکزی وی پیشبرد یک "جنگ فرسایشی" بود. هدف، از زبان خود وی، نابود کردن جمعیت ویتنام شمالی "به سر حدّ یک فاجعه‌ی ملی برای نسل‌های متوالی" بود. هدف وی در ویتنام جنوبی نیز کشتن مبارزان "ویت‌کنگ" با سرعتی بیش از آنکه مردم بتوانند جایگزین کنند بود. به عبارت ساده، هدفش فرسایش دشمن تا مرحله‌ی تسلیم بود. پنتاگون این استراتژی را "ماشین گوشت‌کوب" می‌نامید. این هدف می‌بایستی که از طریق بمباران وسیع ویتنام شمالی و از طریق عملیات "شناسایی و تخریب" در جنوب صورت گیرد که نخست جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی را مجبور به بیرون آمدن از مخفیگاه‌ها نموده تا نیروی هوایی آمریکا بتواند نابودشان کند. امید این بود که این استراتژی بتواند برای حکومت سایگون زمان لازم برای تبدیل شدن به یک موجودیت ماندگار سیاسی

^{۱۵۶} West Point, Harvard Business School

و نظامی را بخرد.^{۱۵۷}

این به اصطلاح استراتژی جنگ فرسایشی بلافاصله در چند جبهه به مشکل برخورد. نخست، حضور سنگین نیروهای آمریکایی و بمباران‌های وسیع در حقیقت موجب افزایش مخالفت و دشمنی توده‌ها نسبت به حکومت سایگون و ارباب‌های آمریکایی‌اش گردید. به جای آنکه حضور ارتش بزرگ آمریکا جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ویتنام شمالی را مرعوب سازد، جنایتکاری‌های ایالات متحده باعث گردید که به طور فزاینده‌ای توده‌های مردم به مقاومت مسلحانه بپیوندند. به رغم وعده‌ی پیروزی سریع بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷، اما پیروزی آشکار سراغ ایالات متحده را نگرفت، بلکه برعکس، این جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ارتش ویتنام شمالی بود که ابتکار جنگ را به طور کامل در دست داشت. در سال ۱۹۶۷ به رغم حضور بیش از نیم میلیون نیروی نظامی آمریکا در ویتنام، بیش از هشتاد درصد از رویارویی‌ها میان نیروهای آمریکایی و جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی/ارتش ویتنام شمالی کماکان در زمان و مکانی رخ می‌داد که خواست نیروهای ناسیونالیست بود.^{۱۵۸}

حتا زمانی هم که محل و زمان درگیری را فرماندهان آمریکایی انتخاب می‌کردند، باز هم دچار مشکل می‌شدند. برای نمونه، در عملیات **استارلایت** در ماه اوت ۱۹۶۵ که یک درگیری نظامی در ابعادی کلان بود، بیش از شش هزار تفنگدار دریایی آمریکا با استفاده از آتش نیروی هوایی، زمینی و دریایی بیش از پانصد تن از رزمندگان جبهه را کشتند، درحالی‌که خود تنها ۴۶ کشته به جای گذاشتند؛ اما مشکل در اینجا بود که بیش از سه-چهارم رزمندگان ویتنامی توانستند از این درگیری جان سالم به در برده تا بتوانند خود را برای نبرد بعدی آماده سازند. به علاوه، بلافاصله پس از آنکه تفنگداران آمریکایی منطقه را ترک کردند، جبهه بار دیگر به منطقه بازگشت.^{۱۵۹} این نبردهای اولیه، به ویژه نبرد **یا درانگ**^{۱۶۰} در نوامبر ۱۹۶۵، به

^{۱۵۷} Bilton and Sim, p. 32.

^{۱۵۸} Kolko, p. 180

^{۱۵۹} Young, p. 161.

^{۱۶۰} Ia Drang به زبان بومی به معنای رودخانه‌ی درانگ است. نبرد یا درانگ اولین درگیری عمده میان نیروهای نظامی ایالات متحده و رزمندگان ویتنامی بود که در دره‌ای در غرب Plei Me جایی که نیروهای آمریکایی فرود آمده بودند، بین چهاردهم و هجدهم نوامبر ۱۹۶۵ به وقوع پیوست. رودخانه یا درانگ در این دره جریان داشته

ویتنامی‌ها آموخت که باید به طور عمده از تاکتیک "ضربه بزن و در رو" استفاده کنند و هنگامی هم که مجبور به نبردی رویاروی هستند باید که به طور نزدیک با آمریکایی‌ها درگیر شوند تا امکان استفاده از نیروی هوایی را از آن‌ها بگیرند.

شکست استراتژی جنگ فرسایشی به بهترین شکل در عملیات **جانک‌شن سیتی**^{۱۶۱} نمودار شد. این عملیات که در سه‌ماهه‌ی نخست سال ۱۹۶۷ انجام شد بزرگ‌ترین عملیات نظامی ایالات متحده در ویتنام تا به آن روز بود. بیش از سی و پنج هزار سرباز آمریکایی و ویتنام جنوبی به منظور نابود کردن پایگاه‌های حمایتی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی خطوط مرزی کامبوج را درنوردیدند. به رغم حضور تعداد بی‌شمار نیروهای زنده‌ی آمریکایی حاضر در این عملیات، اما نتوانستند نیروهای جبهه را به هیچ درگیری جدی وادار سازند. هر زمان که واحدهای بزرگی از نیروهای آمریکایی منطقه‌ای را زیر پا می‌گذاشتند، نیروهای جبهه تمام تلاششان را به خرج می‌دادند که تا از درگیری با آن‌ها خودداری کنند؛ اما بلافاصله پس از خروج آمریکایی‌ها از منطقه، نیروهای جبهه به منطقه بازمی‌گشتند. این روندی بود که صدها بار در طول جنگ تکرار گردید. استراتژی در واقع استراتژی جنگ فرسایشی بود، اما با این تفاوت که از سوی جبهه برای فرسایش نیروهای آمریکایی اعمال می‌شد. در پایان سال ۱۹۶۷ فرماندهی ستاد مشترک و سازمان سیا تأیید نمودند که یک جنگ "طولانی و پرهزینه" در انتظار ایالات متحده در ویتنام است.^{۱۶۲}

گابریل کالکو مُعضل استراتژی نظامی آمریکا در ویتنام را به درستی این‌گونه خلاصه نموده است: "آمریکایی‌ها در نبردهای بسیاری پیروز شدند و نیروهای آزادی‌بخش مسلح خلق و ارتش خلق ویتنام نفرات بسیار زیادی را در این نبردها از دست دادند، اما انقلاب در طول تمام این دوره بر کل وضعیت نظامی مسلط بود." نهایتاً، استراتژی جنگ فرسایشی **وستمورلند** "به این دلیل شکست خورد که قدرت آتش و توان تحرک عوامل تعیین‌کننده در شرایط نظامی و سیاسی آن روز ویتنام نبودند."^{۱۶۳} درحالی‌که هشتاد درصد از درگیری‌ها میان نیروهای آمریکایی و نیروهای جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی توسط جبهه تعیین می‌شد،

و به این خاطر این اسم بر این عملیات گذاشته شد.

^{۱۶۱} Operation Junction City

^{۱۶۲} Quoted in Kolko, p. 178.

^{۱۶۳} Ibid., p. 180.

نیروهای آمریکایی، اما هیچ‌گاه نتوانستند بر منطقه‌ای خارج از منطقه‌ی فوری نبرد مسلط شوند. اگرچه حکومت **جانسن** می‌دانست که استراتژی‌اش در حال شکست بوده و جنگی درازمدت در انتظارش است، اما کماکان ارزیابی خوش‌بینانه از جنگ ارائه داده و مدام وعده‌ی پیروزی زودرس می‌داد.

این ارزیابی محور اصلی بحث **وستمورلند** در سفرش به نقاط مختلف ایالات متحده در پایان سال ۱۹۶۷ بود. وی در کلوپ ملی مطبوعات در واشنگتن دی. سی. گفت: "فاز نوینی در سال ۱۹۶۸ آغاز می‌شود... ما به نقطه‌ی بسیار مهمی رسیده‌ایم که پایان [جنگ] در چشم‌انداز است."^{۱۶۴} سفارت آمریکا در سایگون در دعوتی که برای جشن سال نو فرستاده بود نوشته بود که "بیاید و روشنایی را در انتهای تونل ببینید."^{۱۶۵} اما آنچه مهمانان آن شبِ سفارتخانه نمی‌دانستند این بود که نوری که در انتهای تونل دیده می‌شد پیروزی آمریکایی‌ها نبود، بلکه چراغ‌های منور قطار عملیات تهاجمی **تت**^{۱۶۶} بود که مستقیماً به سوی آن‌ها در حرکت بود.

نژادپرستی و جنگ تمام‌عیار

تنها چیزی که راجع به ویت‌کنگ‌ها به ما گفتند این بود که گوک^{۱۶۷} هستند که باید کشته شوند. کسی به خود این زحمت را نمی‌داد که چیزی راجع به پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی‌شان به ما بگوید. آنچه به ما گفتند این بود که این‌ها دشمن‌اند که باید کشته شوند. این دقیقاً آن چیزی بود که ما

^{۱۶۴} Quoted in Bilton and Sim, p. 25.

^{۱۶۵} Quoted in Johnathan Neale, *The American War: Vietnam 1960-1975* (London, Chicago and Sydney: Bookmarks, 2001), p. 92.

^{۱۶۶} عملیات تهاجمی تت (Tet Offensive) یکی از عمده‌ترین عملیات نظامی در جنگ ویتنام بود که در طی آن نیروهای جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ارتش خلق ویتنام شمالی تهاجم وسیعی را بر علیه نیروهای آمریکایی و ارتش مزدور ویتنام جنوبی در سراسر کشور به راه انداختند. این تهاجم که در سی‌ام ژانویه ۱۹۶۸ آغاز شد به عملیات تت (سال نو ویتنام) معروف گردید. (م.)

^{۱۶۷} Gook واژه‌ای است که آمریکایی‌ها به ویژه برای توهین به مردم خاور دور به کار می‌برند. این واژه اصطلاحاً به معنای ماده‌ای لزج و بوگنده است. (م.)

عملاً انجام دادیم. کشتن، کشتن، کشتن.

از سخنان یکی از باره‌ی دوره‌ی سربازان جنگ ویتنام در آموزش^{۱۶۸}

جنگ آمریکا برای اکثریت مردم ویتنام جنوبی که طعم جنگ را از نزدیک چشیده بودند چگونه بود؟ اگرچه جنگ فرسایشی و **ستمورلند** در نهایت نتوانست اراده‌ی خلق ویتنام را در هم بشکند، اما ویرانی‌های سنگینی را بر آن‌ها تحمیل نمود. در این مورد **نوآم چامسکی** می‌نویسد:

تلاش ایالات متحده در ویتنام جنوبی به معنای واقعی‌اش به راه انداختن آگاهانه‌ی یک حمام وسیع خون بود. ارتقای عملیات نظامی به این خاطر بود که تا فقدان حمایت اجتماعی و سیاسی از گروه نظامی حاکم (به اصطلاح حکومت سایگون) را خنثی سازد.^{۱۶۹}

این "راه‌اندازی آگاهانه‌ی حمام وسیع خون" در وهله‌ی نخست و پیش از هر چیزی بمباران در ابعاد بزرگ را شامل می‌شد. بمباران در شیوه‌ی جنگ آمریکایی همواره یکی از مقدس‌ترین حرب‌ها بوده و هست.^{۱۷۰} زیربنای شگرف صنعتی ایالات متحده این فرصت را فراهم ساخت که تا در دوران جنگ سرد نیروی هوایی بزرگی را به همراه مهمات تقریباً بی‌انتها بنا نماید. هواپیماهای بمب‌افکن ب-۵۲ که برای ریختن بمب اتمی بر روی کشور اتحاد شوروی طراحی شده بود، به هدف استفاده از مهمات غیراتمی در ویتنام بازطراحی شد که نتایج عمیقاً مخربی برای ویتنامی‌ها داشت. ایالات متحده بیش از یک میلیون تن بمب بر ویتنام شمالی ریخت. سهم ویتنام جنوبی که میدان اصلی جنگ بود چهار میلیون تن بمب بود. حجم مواد منفجره‌ای که ایالات متحده تنها از طریق هوا بر ویتنام جنوبی ریخت از کل مقدار بمبی که ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم به کار برد بیشتر بود. زندگی در مناطق روستایی ویتنام جنوبی غیرقابل تحمل شده بود. بر اساس آماری که از سوی زیر-کمیته‌ی مجلس سنای آمریکا در امر پناهندگان ارائه شد و احتمالاً بسیار کمتر از واقعیت است تا پایان سال ۱۹۷۱ تعداد چهارصد هزار غیرنظامی کشته، نهصد هزار

^{۱۶۸} Christian G. Appy, *Working Class War: American Combat Soldiers and Vietnam* (Chapel Hill: The University of North Carolina Press, 1993), p. 107.

^{۱۶۹} Noam Chomsky, *The Washington Connection and Third World Fascism* (Boston: South End Press, 1979), p. 304.

^{۱۷۰} Michael Sherry, *The Rise of American Air Power: The Race for Armageddon* (New Heaven: Yale University Press, 1978).

نفر مجروح و تعداد ۶/۴ میلیون نفر آواره شدند. در نتیجه‌گیری این گزارش آمده است که "به ندرت می‌توان خانواده‌ای را در ویتنام جنوبی یافت که کشته و یا مجروح نداشته و یا آنکه مجبور به ترک زادگاهش نشده باشد."^{۱۷۱}

مردم ویتنام آماج نژادپرستی زهرآگین ارتش اشغالگر آمریکا بودند. نیروهای نظامی آمریکایی به طور مرتب ویتنامی‌ها را با واژه‌های تحقیرآمیزی مانند "گوک"، "سلنت"^{۱۷۲} و یا "دینک"^{۱۷۳} خطاب می‌کردند. نکته‌ی مهم اینجاست که این نژادپرستی از بالاترین رده‌های نظامی آغاز می‌شد. ژنرال **وستمورلند** بر این باور بود که "زندگی برای مردم خاور دور همان ارزشی را که غربی‌ها برای آن قائل هستند ندارد."^{۱۷۴} اگرچه این مورد را شاید بتوان به عنوان به اصطلاح باورهای تبعیض‌آمیز رایج در میان آن‌هایی که در خانواده‌های ثروتمند ایالات جنوبی بزرگ شده‌اند جلوه داد، اما موارد بسیاری است که به سر حد نسل‌کشی می‌رسد. برای نمونه، ژنرال **جورج اس. پتن**، فرزند ژنرال بدنام جنگ دوم جهانی و یکی از فرماندهان نیروهای آمریکایی در ویتنام، به مناسبت کریسمس سال ۱۹۶۸ کارت تبریکی با این عبارت فرستاده بود: "صلح و آرامش برای همه - از سوی سرهنگ و خانم **جورج اس. پتن**." عکسی که به پیوست این کارت فرستاده شده بود تلنباری از سربازان قطعه شده‌ی "ویت‌کنگ" را نشان می‌داد.^{۱۷۵} این نژادپرستی در دوره‌ی آموزش‌های اولیه به رده‌های پایین‌تر انتقال می‌یافت.

در خلال مأموریت‌های شناسایی-و-انهدام بود که بیشترین برخورد میان سربازان آمریکایی، غیرنظامی‌های ویتنامی و هواداران جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی درمی‌گرفت. در جنگ به اصطلاح فرسایشی **وستمورلند**، شناسایی-و-انهدام مهم‌ترین تاکتیک بوده و معیار اصلی پیشرفت در این تاکتیک تعداد هر چه بیشتر

^{۱۷۱} Chomsky, p. 312.

^{۱۷۲} slants

^{۱۷۳} dinks

^{۱۷۴} Davis, *Hearts and Minds*

^{۱۷۵} Seymour Hersch, *My Lai 4: A Report on the Massacre and in Aftermath* (New York: Vintage Books, 1970), p. 9.

کشته‌های دشمن بود.^{۱۷۶} شناسایی و -انهدام که به عنوان یک واژه در سال ۱۹۶۵ رایج گردید برای توضیح عملیاتی به کار گرفته می‌شد که به منظور خارج ساختن ویت‌کنگ‌ها از مخفیگاهشان انجام شده و معیار موفقیت این عملیات تعداد کشته‌های دشمن بود. میان واحدهای مختلف بر سر تعداد کشته‌شده‌ها رقابت در می‌گرفت. افسران ارتش می‌دانستند که ارتقای درجه‌شان به طور عمده بسته به تعداد کشته‌شده‌های دشمن است. فشار موجود برای ارائه‌ی ارقام محرز کشته‌شده‌ها موجب بروز تقلب‌های کلان نیز می‌گردید. بر اساس یکی از بررسی‌ها، فرماندهان آمریکایی بعضاً آمار کشته‌ها را تا صد-در-صد افزایش می‌دادند.^{۱۷۷}

افزون بر آن، این مسئله به بی‌رحمی‌های بی‌حد و -مرز انجامید. "هر قدر هم که فرماندهی نظامی [آمریکا] بخواهد انکار کند، حمایت‌های محلی همه‌جانبه از نیروهای تمام-وقت ارتش آزادی‌بخش ملی و ارتش ویتنام شمالی مشکلی بود که سربازان آمریکایی با آن روبرو بودند."^{۱۷۸} روستایی‌ها به ارتش آزادی‌بخش ملی آذوقه و سرباز می‌رسانده و در کاشتن مین به آن یاری می‌رساندند. آنچه سربازان آمریکایی بیش همه از آن واهمه داشتند مین‌های زمینی و کمین‌گذاری بود. هنگامی که سربازان آمریکایی پس از هفته‌ها گشت‌زنی بی‌نتیجه به ناگهان مورد تهاجم غافلگیرانه نیروهای انقلابی قرار گرفته و یا در مناطق مین‌گذاری شده تلفات می‌دادند، طبیعی بود که روحیه‌شان را ببازند. این سربازهای روحیه‌باخته در عمق خشمشان به نزدیک‌ترین منطقه‌ای که تازه زیر پا گذاشته بودند برگشته و روستایی‌های منطقه را زیر آماج وحشی‌گری خویش قرار می‌دادند. به راه انداختن یک جنگ تمام‌عیار بر علیه تمامیت جمعیت ویتنام شرایطی را ایجاد نمود که در آن کشتن تمامی شهروندان ویتنامی امری مجاز به شمار می‌رفت. کشتاری که در مارس ۱۹۶۸ در **مای لای**^{۱۷۹} و به دست گروهان **چارلی**^{۱۸۰}، به فرماندهی سروان **ارنست مدینا**^{۱۸۱} و ستوان **ویلیام**

^{۱۷۶} Appy, p. 153.

^{۱۷۷} Ibid., p. 156.

^{۱۷۸} Ibid., p. 166.

^{۱۷۹} My Lai

^{۱۸۰} Charlie Company

^{۱۸۱} Ernest Medina

کالی^{۱۸۲}، صورت گرفت از منفورترین این موارد است که در آن بیش از ۳۵۰ زن و کودک قتل عام شدند. بر اساس گزارش یک روان‌شناس ارتش، "ستوان **کالی** می‌گوید که وی به‌هیچ‌روی این احساس را نداشته که سرگرم کشتار انسان‌ها بوده، بلکه در عوض احساسش این بوده که حیوان‌هایی را می‌کشته که نمی‌شد با آن‌ها حرف زد و یا برایشان دلیل آورد.^{۱۸۳}"

مای لای صرفاً یک اشتباه نظامی‌ها نبود، بلکه **مای لای‌ها** کوچک‌تر و گزارش نشده‌ی بسیاری در تمام طول جنگ در گوشه-و-کنار ویتنام اتفاق افتاد. به عنوان نمونه، **جیمز دافی**^{۱۸۴} از گروهان A متعلق به گردان ۲۲۸ هوابرد که مسئول تیربار بر روی هلی‌کوپترهای **شنوک** بود در جریان بررسی جنایت‌های جنگی ایالات متحده در ویتنام که در سال ۱۹۷۱ در **دیترویت**^{۱۸۵} برگزار شد شهادت داده و از جمله واقعه‌ی زیر را که خود در آن شرکت داشت این‌گونه شرح داد:

مسلسلم را به سمت این گروه از دهقان‌ها چرخانده و شروع به آتش کردم. خوشبختانه، مسلسلم پس از یکی-دو گلوله گیر کرد که خیلی جای خوشحالی بود، چون که بعداً معلوم شد که این گروه از روستایی‌ها را دولت استخدام کرده که تا آن منطقه را پاک‌سازی کنند و از قضا توسط سربازان آمریکایی محافظت می‌شدند؛ اما ذهن من آن‌چنان با ایده‌ی کشتن **گوک‌ها** خراب شده بود که اصلاً نمی‌توانستم به دور-و-برم نگاه کرده و ببینم که اصلاً کجا هستم. تنها چیزی که به چشم من می‌آمد **گوک** بود و خواست من صرفاً این بود که بکشمشان. بعد از اینکه این اتفاق افتاد، خیلی ترسیده بودم، چون که این اتفاق، قانون نانوشته‌ای که هر کاری را تا زمانی که می‌آدم گرفته نمی‌شد مجاز می‌دانست، نقض کرده بود. گمان می‌کنم که در مورد **مای لای** قضیه این‌طور بود. بر-و-بچه‌ها تو آنجا همان الگویی را دنبال کردند که ما ده سال تمام دنبال می‌کردیم؛ اما بدشانسی‌شان این بود که لو رفتند.^{۱۸۶}

^{۱۸۲} William Calley

^{۱۸۳} Bilton and Sim, p. 336.

^{۱۸۴} James Duffy

^{۱۸۵} Detroit

^{۱۸۶} Winter Soldier Investigation, Testimony given in Detroit, Michigan, on January 31, 1971, February 1-2, 1971. Testimony of the 1st Air Cavalry Division, part II. The full text of the investigation is available

هنگامی که آمریکایی‌ها می‌دیدند که یک منطقه "تسلیم بشو" نیست، آنجا را به "منطقه آتش-آزاد" تبدیل کرده که هر جنبنده‌ای مورد هدف قرار گرفته و منطقه زیر آتش مداوم توپخانه گذاشته می‌شد. آمریکایی‌ها مناطق بسیار دیگری را نیز توسط بولدوزرهای بزرگ به معنای دقیق کلمه شخم می‌زدند. یکی از معروف‌ترین این موارد منطقه‌ای در بیست و دو مایلی شمال سایگون و یکی از پایگاه‌های عمده‌ی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی بود که در ژانویه‌ی ۱۹۶۷ ابتدا توسط بمب‌افکن‌های ب-۵۲ و آتش توپخانه کاملاً با خاک یکسان شده و سپس بولدوزرها وارد منطقه شده و همه جا را زیر-و-رو کردند. به رغم این همه، جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در مدت کمتر از شش ماه توانست شبکه‌ی وسیعی از راه‌های زیرزمینی بنا کرده و دوباره در همان‌جا شروع به فعالیت کند.^{۱۸۷} هنگامی که ایالات متحده می‌دید که بمباران و زیر-و-رو کردن منطقه به جایی نمی‌رسد، آنگاه به ریختن مواد شیمیایی و علف‌کش‌هایی مانند **عامل نارنجی**^{۱۸۸} روی می‌آورد که تا پوشش گیاهی منطقه و مواد غذایی را به طور کامل تخریب کند. در طول جنگ، ایالات متحده بیش از صد میلیون پوند مواد شیمیایی علف‌کش بر ویتنام ریخت که دارای تأثیرات مخرب درازمدت بر ویتنامی‌ها و حتی خود سربازان آمریکایی بوده است. ایالات متحده مناطق سبز وسیعی را به زمین‌های مرده و غیرقابل کشت تبدیل نمود. در واقع شعاری که بر دیوار فرماندهی لشکر نهم هوابرد در زمان عملیات موسوم به Speed Express نوشته شده بود ذهنیت علیل فرماندهی نظامی را نشان می‌داد: "کسب-و-کار ما مرگ‌آفرینی است که کسب-و-کار بسیار پررونقی است."^{۱۸۹} تلخ‌کامی و روحیه‌باختگی در میان سربازان در عیان حال به رشد مخالفت با جنگ دامن زد که به شکل‌های مختلف از جمله فرار از منطقه، عدم شرکت در درگیری نظامی، کشتن^{۱۹۰} افسران و حتی مقاومت سیاسی فعال بر ضد جنگ رخ می‌نمود. بروز

at
http://lists.village.virginia.edu/sixties/HTML_docs/Resources/Primary/Winter_Soldier/WS_entry.html

^{۱۸۷} Young, pp. 173-74.

^{۱۸۸} Agent Orange

^{۱۸۹} Chomsky, p. 314.

^{۱۹۰} واژه‌ی frag یا fragging در این سال‌های جنگ ویتنام رواج یافت. این واژه که شکل خلاصه‌شده‌ی fragmentation grenade است اشاره به کشتن افسران و فرماندهان به دست زیرِ دستانشان با استفاده از مواد انفجاری، مانند نارنجک، دارد.

این وضعیت سهم مهمی در تحمیل شکست نهایی بر ایالات متحده در این جنگ داشت.

جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی: پایستگی در برابر یورش ایالات متحده

بد یا خوب، تلاش‌های ما در یک جنبش تاریخی جاری برای استقلال در هم تنیده شد که فلسفه و ابزار عمل مختص به خویش را پرورده بود. **هو چی مین** پدر معنوی این جنبش بود. این، اما مبارزه‌ی خود ما نیز بود.

ترونک نهو تانگ^{۱۹۱}، از اعضای بنیان‌گذار جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ویتنام جنوبی^{۱۹۲}

دخالت نظامی ایالات متحده در ویتنام جنوبی در سال ۱۹۶۵ از سرنگونی دولت سایگون پیشگیری کرد. این دخالت‌گری هم مانع از بر سر کار آمدن دولت ائتلافی متعهد به صلح و خروج ایالات متحده شده و هم پیروزی بلافاصله‌ی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی را مانع گردید. در طول چهار سال پیش از این تمامی برنامه‌های خرابکارانه و ضدانقلابی که به دستور ایالات متحده و برای اخلال در عملیات جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و تخریب پایه‌های مردمی‌اش صورت می‌گرفت نه تنها نقش بر آب شده بلکه نتیجه وارونه داشت. در دو سال و نیم پس از دخالت‌گری نظامی ایالات متحده، جبهه کماکان کنترل بخش عمده‌ای از مناطق روستایی را به رغم توان آتشباری کلان آمریکا در دست داشت. چه عامل‌هایی به پایستگی جبهه در برابر یورش آمریکا کمک می‌نمود؟

سه عامل به جبهه کمک نمود تا در برابر دخالت‌گری ایالات متحده تاب مقاومت داشته باشد. این سه عامل عبارت‌اند از: ناسیونالیسم، سرکوبگری و روابط طبقاتی در مناطق روستایی. جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی شکل‌بندی نوپای سیاسی در مبارزه‌ی طولانی [خلق ویتنام] بر علیه سرکوبگری خارجی بود. از دیده‌ی توده‌های مردم، رژیم **دی‌یم** و آن‌هایی که پس از او آمدند رژیم‌های دست‌نشانده‌ای بیش نبودند که صرفاً در خدمت تحکیم سلطه‌ی خارجی (آمریکایی‌ها) بر کشورشان قرار داشتند. حکومت سایگون نمی‌توانست این "لکه‌ی استعماری" را از چهره‌اش بزداید و دخالت نظامی ایالات متحده صرفاً آن را آشکارتر می‌ساخت.

برای اکثریت توده‌ها در مناطق روستایی، جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی نام تازه‌ی **ویت مین** بود که از سال ۱۹۴۰ برای استقلال ویتنام و اصلاحات ارضی در مناطق روستایی می‌رزمید. این تداوم در مبارزه را وجود

^{۱۹۱} Truong Nhu Tang

^{۱۹۲} Quoted in Truong Nhu Tang, A Viet Cong Memoir (New York: Vintage, 1986), p. 68

بازمانده‌های **ویت مین** تقویت می‌نمود که پس از معاهده‌ی ترکِ جنگ در سال ۱۹۵۴ در بخش شمالی کشور دوباره سازمان یافته و اکنون به وطنشان در جنوب بازمی‌گشتند که تا آتش مبارزه بر علیه رژیم **دی‌یم** و جانشین‌هایش را بار دیگر برافروزند. تعداد چهار هزار و پانصد رزمنده‌ی **ویت مین** تا سال ۱۹۶۰ به جنوب بازگشتند. این رقم در سال ۱۹۶۱ به شش هزار و دویست تن رسید.^{۱۹۳} به نقل از یکی از ساکنین روستایی در نزدیکی هیو: "بعضی‌ها فکر می‌کردند که این‌ها مرده بودند. از اینکه بازگشته بودند کاملاً تعجب کرده بودیم و خیلی خوشحال شدیم وقتی که شنیدیم که گفتند که می‌خواهند مبارزه برای آزادی را در منطقه سازمان‌دهی کنند."^{۱۹۴} این بازمانده‌های **ویت مین** که برگشته بودند به همراه آن‌هایی که از سرکوب سال‌های حاکمیت **دی‌یم** جان سالم به در برده بودند، کمیته‌های جبهه را در هزارها دهکده در سراسر جنوب برپا ساختند. این افراد از اتوریت‌های برخوردار بودند، "قهرمانان زنده" به گفته‌ی روستایی‌ها که حاکمیت در سایگون به‌هیچ‌روی نمی‌توانست آن را به چالش بکشد.

سرکوبی دلیل دوم بود. "اگر **نگو دین دی‌یم** نشان می‌داد که دارای وسعتِ نظر و بصیرت است ما پشتِ سرِ وی می‌ایستادیم؛ اما در شرایط موجود آن روز و به این خاطر که وی هیچ‌گونه ارزشی برای اصول استقلال و پیشرفت اجتماعی قائل نبود، ناسیونالیست‌های ویتنام جنوبی مجبور بودند که دست به عمل بزنند."^{۱۹۵} این بیانِ نظرِ طبقه‌ی میانه و بورژوازی ویتنام بود که پس از بر سرِ کار آمدن جانشین‌های **دی‌یم** تنها شکل شدیدتری به خود گرفت. رژیم سایگون به شکل رقت‌انگیزی فاسد، عمیقاً غیردموکراتیک و شدیداً سرکوبگر بود. تعداد زندانیان سیاسی ویتنام جنوبی از میانه‌ی دهه‌ی شصت سر به هزاران می‌زد. انتخابات مضحکه‌ای بیش نبوده و رژیم سایگون از هرگونه ظرفیتی برای رفرم تهی بود. به این دلیل بود که بسیاری از اصلاح‌گرایان به دلیل بسته بودن تمامی راه‌های دیگر اجباراً به مبارزه مسلحانه روی آوردند.^{۱۹۶} دلیل سوم برای پایداری جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی روابط موجود طبقاتی در مناطق روستایی بود. اکثریت بزرگی از جمعیت کشور در مناطق روستایی زندگی می‌کردند که رفرم ارضی مسئله‌ی کلیدی بود. **ویت**

^{۱۹۳} Young, p. 71.

^{۱۹۴} Quoted in Young, p. 71.

^{۱۹۵} Quoted in Tang, p. 68.

^{۱۹۶} Young, p. 184.

مین اجاره‌بهای زمین و بدهی دهقانان را کاهش داد؛ و زمین‌های جمعی را به فقیرترین روستایی‌ها اجاره داد. درحالی‌که **دی‌یم** زمین‌داران را به روستاها بازگردانده و دهقان‌ها را مجبور می‌کرد که زمینی را که سال‌ها کشته بودند به آن‌ها بازگردانده و اجاره‌های به اصطلاح عقب‌مانده را به آن‌ها بپردازند. در این مورد، ارتش ویتنام جنوبی به زمین‌دارها در گرفتن اجاره‌های به اصطلاح عقب‌مانده کمک می‌کرد. این مسئله باعث برانگیخته شدن خشم روستایی‌ها می‌شد. جامعه‌ی روستایی بار دیگر مانند زمان سلطه‌ی فرانسوی‌ها صف‌آرایی شد: هفتاد و پنج درصد پشتیبان جبهه بودند، بیست درصد سعی کردند که بی‌طرف بمانند و پنج درصد نیز جانب حکومت را گرفتند.^{۱۹۷} بر اساس یکی از گزارش‌های دولت آمریکا، "هنگامی که جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی کنترل منطقه‌ای را به دست می‌گرفت، ثروتمندهای منطقه از محل گریخته و به شهرها پناه برده و بدین ترتیب منطقه را برای صرفاً فقیرترین افراد رها می‌ساختند. بدین ترتیب، جنگ دقیقاً شکل یک جنگ طبقاتی را به خود گرفت."^{۱۹۸} اشغال کشور توسط آمریکا باعث شدت یافتن این جنگ طبقاتی شد زیرا که ثروتمندان سایگون از قبل جنگ فربه‌تر شده درحالی‌که تهی‌دست‌ها زیر فشار جنگ خرد می‌شدند. **رابرت کومر**^{۱۹۹} که در رأس گروه تأمین امنیت قرار داشت خود به این نکته اشاره نمود که ایالات متحده برای کم کردن شدت این جنگ طبقاتی در منطقه‌های روستایی دست به هیچ اقدامی نزد وی در گزارشی در فوریه ۱۹۶۷ گفت که: "هیچ‌یک از برنامه‌هایی که ما برای ویتنام در نظر گرفته‌ایم به‌خودی‌خود سرانجامی موفق را نوید نمی‌دهند."^{۲۰۰}

^{۱۹۷} Quoted in Young, p. 73.

^{۱۹۸} Ibid., p.73.

^{۱۹۹} Robert Komer که از سوی دولت جانسن به عنوان رییس برنامه‌ی موسوم به Civil Operations and Revolutionary Development Support (CORDS) در سال ۱۹۶۷ به ویتنام فرستاده شد. وی به دلیل شیوه‌ی مدیریت خشن به "مشعل جوشکاری" لقب یافته بود. یکی از بدنام‌ترین برنامه‌های CORDS برنامه‌ی موسوم به فینکس (Phoenix Program) بود که به گفته‌ی خود آمریکایی‌ها نتیجه‌اش بیش از بیست هزار کشته بود. وی در سال ۱۹۶۸ از ویتنام به عنوان سفیر آمریکا به ترکیه رفت. در ششم ژانویه ۱۹۶۹ گروهی از دانشجویان دانشگاه فنی خاورمیانه ماشین وی را به آتش کشیدند. این گروه بعداً هسته‌ی مرکزی جنبش مارکسیستی فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه *Türkiye Devrimci Gençlik Federasyonu* را تشکیل دادند. (م.)

^{۲۰۰} Quoted in Kolko, p. 178.

ماشین نظامی سهمگینی که ایالات متحده در ویتنام گرد آورده بود از توان تخریب شدیدی برخوردار بود. هفتاد درصد روستاها در استان **کوآنگ انگای**^{۲۰۱} – که ارتشی‌های آمریکا به دلیل وجود حمایت وسیع از جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی آن را "کشور سرخ‌پوستان" می‌نامیدند – به طور کامل نابود شدند؛ اما آمریکایی‌ها تازه داشتند یاد می‌گرفتند که نیروی آتشباری به تنهایی نمی‌تواند برنده‌ی جنگ باشد.^{۲۰۲}

عملیات تهاجمی تت – نقطه‌ی عطف

گفتن اینکه ما به پیروزی نزدیک‌تر شده‌ایم، آن هم به رغم تمامی شواهد و علائم موجود، به این معناست که می‌خواهیم با خوش‌بین‌هایی که در گذشته نیز بسا به خطا بوده‌اند هم‌عقیده باشیم... این به من خبرنگار کاملاً روشن است که تنها راه منطقی برون‌رفت از این بن‌بست مذاکره کردن، آن هم نه از موضع پیروز بلکه از موضع انسان‌هایی شرافتمند است که بهترین کاری را که از دستشان برمی‌آمده، انجام داده‌اند.

والتر کرانکایت، بنگاه خبر-پراکنی سی بی اس^{۲۰۳}

هنگامی که ژنرال **وستمورلند** در سال ۱۹۶۷ و به دستور **لیندن جانسن** در گشت ایالات متحده از به اصطلاح "ریزش نیروهای ویت‌کنگ" و به پایان رسیدن جنگ سخن می‌گفت در زیر پایش زمین‌لرزه‌ای – یعنی عملیات تهاجمی **تت** – در حال شکل گرفتن بود.^{۲۰۴} عملیات **تت** نقطه‌ی عطفی در جنگ آمریکا در ویتنام بود. این عملیات تأثیر عمیقی بر سیاست داخلی ایالات متحده گذاشت. پس از عملیات **تت** این پرسش که ایالات متحده کی به پیروزی خواهد رسید دیگر مطرح نبود، بلکه در عوض این پرسش اساسی مطرح گردید که ایالات متحده کی از ویتنام خارج خواهد شد.

تت، سال نو قمری و بالطبع مهم‌ترین فصل تعطیلات در ویتنام است. در این تعطیلات خویشاوندان مسافت‌های طولانی را برای دید-و-بازدید سفر می‌کنند. از آنجایی که بمباران مداوم روستاها جمعیت

^{۲۰۱} Quang Ngai

^{۲۰۲} Jonathan Schell, *The Real War* (New York: Da Capo Press, 1988); Chapter 3, "The Military Half: An Account of Destruction of Quang Ngai and Quang Tin."

^{۲۰۳} Quoted in Walter Cronkite, *A Reporter's Life* (New York: Alfred A Knopf, 1996), pp. 257-258.

^{۲۰۴} Quoted in Karnow, p. 514.

وسیعی را به شهرها رانده بود بنابراین در این تعطیلات تعداد زیادی به شهرهای بزرگ مسافرت می کردند. آتش بازی در این ایام رسم بوده و حضور غریبه ها امری کاملاً "نرمال" بود. این همه شرایط بسیار مناسبی را برای انجام یک عملیات نظامی فراهم آورد. عملیات **تت** یک سال پیش تر از آن در **هانوی** و با تأیید شخص **هو چی مین** طرح ریزی شده بود. اگرچه در گذشته نیز عملیات نظامی متعددی در ایام **تت** انجام شده بود، اما عملیاتی که برای فوریه ی ۱۹۶۸ طرح ریزی شده بود چیزی جز تلاش برای تغییر جهت دادن جنگ به ضرر ایالات متحده نبود.

در حقیقت این عملیات در اواخر سال ۱۹۶۷ و با اجرای عملیات گمراه کننده از سوی ارتش ویتنام شمالی و جبهه ی آزادی بخش ملی با هدف دور ساختن نیروهای نظامی آمریکا از مراکز عمده ی شهری آغاز شده بود. تا پیش از عملیات **تت**، جنگ به طور عمده به مناطق روستایی محدود شده و مراکز مهم شهری سهم چندانی در آن نداشتند. روزنامه ی **له موند** در ژانویه ۱۹۶۸ گزارش داد که "عملیات تهاجمی و مستمر" آمریکایی ها را در مواضع دفاعی زمین گیر نموده است.^{۲۰۵} در بیستم ژانویه نیروهای ویتنام شمالی دست به محاصره ی پایگاه تفنگداران نیروی دریایی ایالات متحده در **خه سان**^{۲۰۶} در نزدیکی مرز **لائوس** زدند. **وستمورلند** کاملاً متقاعد شده بود که ویتنامی ها به دنبال تکرار پیروزی **دی ین بی ین فو** در **خه سان** هستند. **جانسن** آن چنان از این وضع دست-پاچه شده بود که مدلی از **خه سان** را در **کاخ سفید** داشت و از ژنرال ها خواسته بود که تعهد کنند که **خه سان** به هر قیمتی حفظ خواهد شد. گزارش شده که وی مرتب به ژنرال ها نهیب می زده که "من از این دینبینفو لعنتی نفرت دارم!"^{۲۰۷}

مشغله ی دائم ذهنی **وستمورلند** و **جانسن** با **خه سان**، پایگاهی که دارای اهمیت استراتژیک چندانی نبود، نشان دهنده ی این واقعیت است که این ها درک درستی از میدان نبرد نداشته اند. درحالی که ارتش ویتنام شمالی تظاهر به محاصره **خه سان** نموده و **وستمورلند** در فرستادن نیروهای کمکی شتاب می نمود، جبهه ی آزادی بخش ملی با فرصت تمام [برای عملیات تهاجمی **تت**] موضع گیری می نمود. در

^{۲۰۵} David Hunt, "Remembering the Tet Offensive" in Gettleman, et. Al., p. 364.

^{۲۰۶} Khe Sanh

^{۲۰۷} Quoted in Karnow, p. 541.

ژانویه دهها هزار تن از رزمندگان جبهه وارد شهرهای بزرگ استانهای مختلف شدند. حجم بزرگی از اسلحه و مهمات با استفاده از تابوت به گورستانهای نزدیک آورده شده و برای استفاده در آینده جاسازی گردید. **ویت کنگها** پس از آنکه وارد شهرها می شدند به سرعت با کمک شبکه های مخفی در جمعیت بومی شهر ادغام شده و خود را به عنوان خویشاوندانی که برای بازدید اقوامشان آمده اند جا می زدند.^{۲۰۸} این واقعیت که هیچ گزارشی در مورد این نقل و انتقالات و این چنین صف آراییی بزرگ نظامی به حاکمیت در سایگون فرستاده نشد، نشان دهنده ی ریشه داری عمیق و وجود حمایت وسیع از نهضت مبارزه ی ملی در جامعه بود.

عملیات در شب ۳۰ - ۲۹ ژانویه با تهاجم هفتاد هزار رزمنده جبهه ی آزادی بخش ملی و سربازان ارتش ویتنام شمالی به مراکز ۳۴ استان، ۶۴ بخش مرکزی و بسیاری از پایگاه های نظامی آغاز شد. بیش از صد هدف در سراسر ویتنام جنوبی و از جمله سفارت ایالات متحده، دژ به اصطلاح مستحکم آبر قدرت آمریکا، مورد تهاجم قرار گرفت. **هوایی**، پایتخت باستانی ویتنام، به دست نیروهای انقلابی افتاد.^{۲۰۹} به گفته **استنلی کارنا**، مورخ لیبرال و ضد-کمونیست، "این شاهکاری بود که ایالات متحده و افکار عمومی جهان را حیرت زده نمود."^{۲۱۰} **وستمورلند** تلاش نمود تا این عملیات تهاجمی را به عنوان لرزه ی مرگ جبهه ی آزادی بخش ملی وانمود ساخته و آن را با نبرد **بالج**^{۲۱۱} آلمان ها در آخرین مرحله ی جنگ جهانی دوم در اروپا مقایسه کند.

ایالات متحده این تهاجم را "با توسل به جنون آمیزترین شکل استفاده از نیروی آتشباری که تاکنون دیده شده،"^{۲۱۲} و به ویژه با توسل به نیروی هوایی، پاسخ گفت. به گفته ی یکی از مشاورین نظامی ایالات متحده، **"ویت کنگها** خرخره ی حکومت سایگون را در آن شهرها گرفته بودند. با روش های متعارف هرگز نمی شد

^{۲۰۸} Quoted in Hunt, p. 365.

^{۲۰۹} Hunt, p. 366.

^{۲۱۰} Karnow, p. 525.

^{۲۱۱} Battle of Bulge

^{۲۱۲} Quoted in Young, p. 219.

از پس آن‌ها برآمد و حکومت [سایگون] نیز برای انجام کار نیروی کافی در اختیار نداشت؛ بنابراین توان آتشباری سنگین جایگزین روش‌های متعارف شد.^{۲۱۳} شهر هویی به مدت سه هفته زیر کنترل نیروهای جبهه قرار داشت و تنها پس از آنکه آمریکایی‌ها شهر را با خاک یکسان کردند باز پس گرفته شد. رابرت شی‌پن^{۲۱۴} که بعد از سقوط شهر به دست آمریکایی‌ها از خرابه‌های شهر دیدن کرد، نوشت که: "آنچه در هویی دیدم تاکنون در ویتنام و یا در هیچ کجای دیگر ندیده بودم."^{۲۱۵} شهر بان تره در استان کیین هوآ به دست آمریکایی‌ها محو گردید. فرماندهی نیروهای آمریکایی که مسئول باز پس گرفتن شهر بود به خبرنگاران گفت که "برای آنکه شهر را نجات دهیم باید نابودش می‌کردیم."^{۲۱۶}

درحالی که توان و حجم آتش آمریکایی‌ها تهاجم **تت** را به پس راند، اما بهایی که پرداخته شد بسیار سنگین بود. در طول این تهاجم نیروهای ویتنام جنوبی در زیر پای نیروهای جبهه و ارتش ویتنام شمالی له شدند. تعداد تلفات آمریکایی‌ها بین سی‌ام ژانویه و پایان ماه مارس نزدیک به چهار هزار نفر بود. روحیه‌باختگی در میان نیروهای آمریکایی پس از عملیات **تت** کاملاً آشکار بود، امری که به پروسه‌ی تخریب و طغیان در صفوف ارتش ایالات متحده دامن زده به‌طوری که در سال‌های آتی به حد بحران رسید. در گزارشی که در سوم مارس توسط وزارت خارجه صادر شد این‌گونه نتیجه‌گیری شده است: "آنچه امروز می‌دانیم این است که پس از افزایش سنگین نفرات نظامی ایالات متحده به پانصد هزار نفر و ریختن ۱/۲ میلیون تن بمب و چهارصد هزار پرواز، دویست هزار کشته در طی سه سال که بیست هزار آمریکایی را نیز شامل می‌شود، سطح کنترل ما بر مناطق روستایی و دفاع از مناطق شهری اساساً در سطح پیش از اوت ۱۹۶۵ قرار دارد. آنچه ما به آن دست یافته‌ایم بن‌بستی با الزاماتی سنگین است."^{۲۱۷}

رزمندگان ویتنامی قهرمانانه جنگیدند. برای مثال، یک هزار رزمنده در سایگون به مدت سه هفته در برابر بیش از یازده هزار نفر از نیروهای آمریکایی و ویتنام جنوبی ایستادند. با این‌همه باید به این نکته نیز اشاره نمود که **تت** برای نیروهای ملی، به ویژه برای جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی، نیز بسیار گران‌بها بود. قیام‌های

^{۲۱۳} Robert Shapen

^{۲۱۴} Ibid., p. 217.

^{۲۱۵} Hunt, p. 368.

^{۲۱۶} Ibid., p. 36۹.

شهری که انتظار می‌رفت به دنبال این عملیات رخ دهد اتفاق نیفتاد. از آن گذشته، افزون بر تلفات سنگینی که از سوی ایالات متحده بر نیروهای جبهه و ارتش ویتنام شمالی در طی بازپس‌گیری شهرها وارد آمد، غیبت نیروهای جبهه در روستاها موجب آسیب‌پذیری پایگاه‌های جبهه شد.

با این وجود، تأثیر سیاسی عملیات **تت** بر سیاست داخلی ایالات متحده آنی و چشمگیر بود. اگرچه محبوبیت عمومی **جانسن** در دو سال پیش از آن پیشاپیش در حال افول بود، این عملیات، اما به اعتبار وی در افکار عمومی ایالات متحده به شدت لطمه زد. شش هفته پس از شروع عملیات **تت** "تأیید عملکرد عمومی وی توسط مردم از ۴۸ درصد به ۳۶ درصد رسیده و مهم‌تر از آن موافقت با شیوهی وی در اداره‌ی امور جنگ از ۴۰ درصد به ۲۶ درصد کاهش یافت."^{۲۱۷}

در مرحله‌ی مقدماتی انتخابات، کاندیدای حزب دموکرات برای ریاست‌جمهوری، **یوجین مک‌کارتی**^{۲۱۸}، سناتور تازه‌کار از **مینه‌سوتا**^{۲۱۹}، نزدیک بود که **جانسن** را در **نیو همپشر**^{۲۲۰} شکست دهد. بلافاصله پس از این، **رابرت کندی**^{۲۲۱} نیز اعلام نمود که وی با پلاتفرم ضد-جنگ به جرگه‌ی کاندیداهای ریاست‌جمهوری خواهد پیوست. **رابرت مک‌نم‌آرا**، وزیر دفاع و معمار جنگ ویتنام، از کار برکنار شده و **کلارک کلیفورد**^{۲۲۲} به جای وی به وزارت دفاع برگزیده شد. **کلیفورد** که یک وکیل باسابقه در واشنگتن و مشاور کاندیداهای ریاست‌جمهوری حزب دموکرات بود، بررسی همه‌جانبه از سیاست‌های جنگی ایالات متحده در ویتنام را آغاز نمود که در نهایت وی را به نیاز خروج ایالات متحده از ویتنام متقاعد ساخت. **جانسن** در محاصره قرار گرفته بود.

^{۲۱۷} Karnow, p. 546.

^{۲۱۸} Eugene McCarthy

^{۲۱۹} Minnesota

^{۲۲۰} New Hampshire

^{۲۲۱} Robert Kennedy

^{۲۲۲} Clark Clifford

آخرین ضربه به **جانسن** از سوی به اصطلاح "ریش سفیدها"، کسانی که تا همان اواخر حامی سیاست‌های جنگی وی بودند، وارد شد. این به اصطلاح "ریش سفیدها" از ارشدترین مشاورین سیاست خارجی در ایالات متحده بودند. بسیاری از این‌ها را می‌توان معماران پس از جنگ [دوم] نامید که از جمله می‌توان از میان‌شان از **دین آچ‌سن**^{۲۲۳} (وزیر خارجه در کابینه **ترومن**)، **جان جی. مک‌کلوی**^{۲۲۴} (کمیسر عالی آمریکا در آلمان اشغالی) و بسیاری دیگر نام برد. این گروه در هجدهم مارس با **جانسن** ملاقات کرده و به وی گوشزد نمودند که سیاست‌های وی ویرانگر بوده و خروج از ویتنام به نفع ایالات متحده است. **جانسن** کاملاً غافل‌گیر شده بود.^{۲۲۵} **والتر کرانکایت**، از پیش‌کسوت‌های ژورنالیسم خبرپراکنی آمریکا، ذهنیت طبقه حاکم ایالات متحده در آن زمان را در طی گزارشی در مورد ویتنام در ۲۷ فوریه این‌گونه خلاصه نمود: "گفتن اینکه ما به پیروزی نزدیک‌تر شده‌ایم، آن هم به رغم تمامی شواهد و علائم موجود، به این معناست که می‌خواهیم با خوش‌بین‌هایی که در گذشته نیز بسا به خطا بوده‌اند هم‌عقیده باشیم... این به من خبرنگار کاملاً روشن است که تنها راه منطقی برون‌رفت از این بن‌بست مذاکره کردن، آن هم نه از موضع پیروز بلکه از موضع انسان‌هایی شرافتمند است که بهترین کاری را که از دستشان برمی‌آمده، انجام داده‌اند." **جانسن** در سخنرانی ۳۱ مارس خطاب به مردم آمریکا اعلام نمود که در انتخابات ریاست‌جمهوری کاندیدا نخواهد شد.^{۲۲۶}

مبارزه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری کاملاً باز شده بود. جنبش ضد-جنگ به خروش آمده و این پرسش که ایالات متحده با چه سرعتی قادر به خروج از ویتنام است در صدر مسائل سیاسی جا گرفته بود. **تت** تنها صحنه آغازین در سالی بود که طبقه حاکم ایالات متحده در آن با یکی از سخت‌ترین چالش‌هایی روبرو می‌شد که در طول یک نسل پیش از آن بی‌سابقه بود. **مارتین لوتر کینگ**^{۲۲۷} در ماه آوریل به قتل

^{۲۲۳} Dean Acheson

^{۲۲۴} John J. McCloy

^{۲۲۵} Walter Isaacson and Evan Thomas, *The Wise Men* (New York: Touchstone, 1986), p. 676-713.

^{۲۲۶} For the full text of Johnson's speech, see "Peace in Vietnam and Southeast Asia" in Gettleman, et. Al., p. 401.

^{۲۲۷} Martin Luther King Jr.

رسید و بیش از صد شهر در سراسر ایالات متحده شورش توده‌ها را شاهد بود. در ماه ژوئن **رابرت کندی**^{۲۲۸} پس از پیروزی‌اش در مرحله مقدماتی انتخابات در کالیفرنیا، به قتل رسید. حمله‌ی پلیس شیکاگو به تظاهرات ضد-جنگ در طی نشست عمومی حزب دموکرات توجه جهانیان را به سرکوب سیاسی در آمریکا جلب نمود. هم‌زمان در ویتنام، ارتش ایالات متحده از مشکلات انضباطی جدی گزارش داد که سرآغاز شورش سربازان در ابعادی بود که تا آن زمان در تاریخ آمریکا سابقه نداشت. **ریچارد نیکسن**^{۲۲۹} در انتخابات ریاست‌جمهوری در نوامبر ۱۹۶۸ به پیروزی رسید. از دلایل عمده پیروزی **نیکسن** در انتخابات این بود که تیم فعالیت‌های انتخاباتی وی این‌گونه‌الغای شبهه کرده بود که گویا وی "طرحی مخفیانه" برای خاتمه دادن به جنگ در ویتنام دارد؛ اما جنگِ سبانه و خونین ایالات متحده در ویتنام به مدت چهار سال دیگر در دوره ریاست‌جمهوری شخص **نیکسن** ادامه یافت.

(۳) ویتنام: از باتلاق تا شکست

سال ۱۹۶۸، سالی که عملیات تهاجمی **تت** به وقوع پیوست، خونین‌ترین سال در طول جنگ آمریکا در ویتنام بود. آمریکایی‌ها که به دنبال عملیات تهاجمی **تت** روحیه‌باخته و تحقیر شده بودند، در پی انتقام‌جویی موجی از کشتار و تخریب خوفناک را در سراسر ویتنام به راه انداختند. به رغم بهای سنگین نظامی‌ای که جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی به ازای **تت** پرداخته بود، کاملاً آشکار بود که عملیات تهاجمی **تت** قابلیت ایالات متحده را برای پیشبرد موثر جنگ در ویتنام از آن سلب نموده است. پاسخ **جانسن** به شرایط موجود کناره‌گیری از انتخابات بود. **ریچارد نیکسن** در یک رقابت تنگاتنگ در برابر **اوبرت هامفری**^{۲۳۰}، معاون رئیس‌جمهور، از جمله به خاطر الغای این شبهه که گویا "طرحی مخفیانه" برای خاتمه‌ی جنگ در ویتنام در دست دارد، در انتخابات ریاست‌جمهوری به پیروزی رسید. وی در سخنرانی افتتاحیه دوران ریاست‌جمهوری‌اش گفته بود که: "بزرگ‌ترین افتخاری که تاریخ می‌تواند به کسی ارزانی نماید عنوان

^{۲۲۸} Robert F. Kennedy

^{۲۲۹} Richard Milhous Nixon, 37th President of the United States.

^{۲۳۰} Hubert Humphrey

"مصلح" است.^{۲۳۱} اینکه یک ستیزه‌جوی ضد-کمونیست می‌تواند به این آسانی خود را به عنوان کاندیدای "صلح" بسته‌بندی کند نشان‌دهنده‌ی عمق گندآب سیاسی‌ای است که کل طبقه‌ی حاکم آمریکا در آن غوطه‌ور بود.

نظرسنجی‌ها در سال ۱۹۷۱ نشان می‌داد که بیش از ۷۱ درصد مردم بر این باور بودند که [جنگ آمریکا] در ویتنام یک "اشتباه" بوده و ۵۸ درصد نیز آن را "غیراخلاقی" می‌دانستند. اکثریت بارزی نیز خواهان خروج نیروهای آمریکایی از ویتنام تا پایان همان سال بودند. طرحی که **جورج مک‌گاورن**^{۲۳۲} و **مارک هتفیلد**^{۲۳۳} برای خروج تمامی نیروهای ارتشی آمریکا از ویتنام تا ۳۱ دسامبر ۱۹۷۱ ارائه داده بودند در سنای آمریکا با مشکل متوقف شد.^{۲۳۴} به رغم تمامی حرافی‌ها پیرامون صلح، جنگ، اما چهار سال دیگر به درازا کشید. تلفات آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری نیکسن تقریباً به همان اندازه‌ی دوران جانسن بود.

چگونه می‌توان این را توضیح داد؟ کابینه‌ی تازه‌نفس **نیکسن** به پایان رساندن جنگ در ویتنام بدون داشتن مهر شکست بر پیشانی امپریالیسم را هدف خویش قرار داده بود. برای دستیابی به این‌چنین به اصطلاح هدفی، **نیکسن** نه تنها انهدام و کشتار در ویتنام را به سطوح بالاتری ارتقای داد، بلکه دامنه‌ی جنگ را وسعت داده و به کشورهای همسایه کشانید.

سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی **نیکسن** به رونق‌یابی و تعمیق جنبش ضد-جنگ در ایالات متحده انجامید. جنبش ضد-جنگ به اوج قدرت‌ش رسیده، درحالی‌که سربازان، ملوان‌ها و پرسنل نیروی هوایی نیز شروع به سرکشی در ابعادی بزرگ نمودند. پس از مداخله در **کامبوج**، **نیکسن** کمیسیون‌ی را تحت هدایت **ویلیام اسکرانتن**، فرماندار پیشین پنسیلوانیا (جمهوری‌خواه)، برای بررسی ناآرامی در دانشگاه‌ها تعیین نمود. **اسکرانتن** اعلام نمود که جامعه در ایالات متحده به شدت "قطبی" شده به حدی که عمق شکاف در جامعه بر سر مسئله‌ی جنگ تنها "با زمان جنگ داخلی" قابل مقایسه بوده و نتیجه‌گیری نمود که "پایان

^{۲۳۱} Jonathan Schell, *The Time of Illusion* (Vintage: New York, 1975), p. 26.

^{۲۳۲} George McGovern, US Senator (Democrat)

^{۲۳۳} Mark Odom Hatfield, US Senator (Republican)

^{۲۳۴} Christian Appy, *Patriots: The Vietnam War Remembered from All Sides* (Viking: New York, 2003), p. 393.

دادن به جنگ در ویتنام مهم‌تر از هر چیزی برای آمریکاست.^{۲۳۵} این مخالفت با جنگ آن چنان قوی بود که نه تنها به خروج نهایی نیروهای آمریکا از ویتنام راه برد، بلکه هم‌چنین باعث گردید که دولت **نیکسن** که به طور فزاینده‌ای نسبت به همه مظنون بود به اتخاذ روش‌های سرکوبگرانه رو آورده که سرانجام موجبات سرنگونی وی را فراهم ساخت.

ویرانه ساختن کامبوج

ترجیح می‌دهم که ریاست‌جمهوری من تنها یک دوره باشد، ولی فقط آنچه را انجام دهم که به درستی آن اعتقاد دارم؛ به جای آنکه دو دوره رییس‌جمهور باشم ولی به این قیمت که ببینم که آمریکا به یک قدرت دست دوم تبدیل شده و شاهد اولین شکست آن در طی حیات صد-و-نود ساله‌اش باشم.

رییس‌جمهور ریچارد نیکسن، ۲۳۶۱۹۷۰

اگرچه **نیکسن** به اصطلاح آرزو کرده بود که تاریخ به وی عنوان "مصلح" را ارزانی نماید، اما وی نهانی تمام امیدش این بود که به "اولین رییس‌جمهور ایالات متحده که جنگی را باخت" تبدیل نشود. **نیکسن** به همان میزان پیشینیانش متعهد به حفظ یک رژیم ضد-کمونیست در ویتنام جنوبی بود. برای رسیدن به چنین مهمی، گام نخست فلج کردن جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ارتش ویتنام شمالی به حدی بود که نتوانند برای حکومت سایگون تهدیدی باشند. این "صلح با افتخاری" بود که **نیکسن** از آن سخن می‌گفت – یعنی اساساً صلحی که بر اساس خواسته‌های ایالات متحده باشد. "کاشف به عمل می‌آمد که طرح به اصطلاح مخفیانه‌ی صلح **نیکسن** چیزی جز راهبرد دیگری در ادامه‌ی جنگ نبود.^{۲۳۷} وی با این استدلال که عمل کردن مانند یک "دیوانه" بهترین شیوه‌ی پایان دادن به جنگ است سعی نمود تا وسعت دادن به دامنه‌ی جنگ را توجیه کند. وی می‌گفت که "من این را تئوری آدم دیوانه می‌نامم. می‌خواهم که ویتنام شمالی باور کند که من به آن نقطه‌ای رسیده‌ام که برای پایان دادن به جنگ ممکن است که دست به هر

^{۲۳۵} Stanley Karnow, *Vietnam: A History* (New York: Penguins, 1986), 626.

^{۲۳۶} Quotes from Nixon's Speech are taken from "Rationale for the Invasion of Cambodia," (April 30, 1970) in Marvin E. Gettleman, Marilyn Young, and H. Bruce Franklin, eds. *Vietnam and America* (New York: Grove Press, 1995), p. 452-455

^{۲۳۷} Marilyn Young, *The Vietnam War 1945-1990* (New York: Harper-Perennial, 1991), p. 246.

کاری بزنم.^{۲۳۸}

هنری کیسینجر^{۲۳۹}، مشاور امنیت ملی **نیکسن**، هم-معمار سیاست جنگی وی در هندوچین بود. **نیکسن** و **کیسینجر** هر دو به خوبی می‌دانستند که صحنه‌ی سیاسی پس از عملیات **تت** دگرگون شده است. **کیسینجر** در سال ۱۹۶۹ در نشریه‌ی **امور خارجی**^{۲۴۰} نوشته بود که عملیات **تتهاجمی تت**، "تخلیه‌گاه تلاش‌های ایالات متحده بوده است. پس از این عملیات، فارغ از میزان کارآمد بودن عملکردمان، استراتژی حاضر قادر به رسیدن به اهداف مورد نظر در دوره‌ای معین و یا با اعمال سطح معینی از زور که مورد قبول مردم آمریکا باشد نخواهد بود."^{۲۴۱} بر سر بخشی از استراتژی که "ویتنامیزه کردن [جنگ]" نامیده شد توافق به عمل آمد — به این معنا که ایالات متحده به تدریج نیروهای زمینی‌اش را از محل خارج نموده و جنگ زمینی را، با حمایت لجستیکی و نیروی هوایی ایالات متحده، به ارتش ویتنام جنوبی بسپرد. بخش دوم استراتژی نوین گسترش جنگ، سرایت آن به مناطق دیگر و تشدید جنگ هوایی بود. در حقیقت، مقامات حکومت **نیکسن** به روزنامه **نیویورک تایمز** گفته بودند که کامبوج آزمایشگاهی است که در آن "درجه‌ی پذیرش افکار عمومی از طرح جایگزین سازی نیروی پیاده با هواپیماهای جنگنده مورد سنجش قرار خواهد گرفت."^{۲۴۲}

کامبوج پس از استقلال و اعلام بی‌طرفی در اوایل دهه‌ی پنجاه تحت حاکمیت شاهزاده **نوروودم سیهانوک**^{۲۴۳} قرار داشت که همواره فاصله‌اش را با آمریکایی‌ها حفظ کرده بود. به دنبال بمباران‌های مداوم مناطق روستایی ویتنام توسط آمریکا که زندگی را برای اهالی غیرقابل تحمل می‌نمود، نوار شرقی

^{۲۳۸} Ibid., p. 237.

^{۲۳۹} Henry Alfred Kissinger

^{۲۴۰} Foreign Affairs

^{۲۴۱} Quoted in Seymour Hersh, *The Price of Power: Kissinger in the Nixon White House* (New York: Summit Books, 1983), p. 47-48.

^{۲۴۲} Quoted in William Shawcross, *Sideshow: Kissinger, Nixon and the Destruction of Cambodia* (New York: Simon and Schuster, 1979), p. 214.

^{۲۴۳} Prince Norodom Sihanouk

کامبوج در امتداد خط مرزی ویتنام جنوبی به پناهگاهی برای رزمندگان جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی تبدیل شده بود. سربازان ارتش ویتنام شمالی نیز به خاطر بمباران‌های بیست-و-چهار ساعته‌ی آمریکا مجبور بودند که از طریق شبکه راه‌های زیرزمینی به مناطق درونی‌تر کامبوج و از آنجا به جنوب لائوس بروند. هدف اعلام‌شده [از دخالت در کامبوج] نابود کردن آنچه آمریکایی‌ها آن را قرارگاه عملیاتی جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ارتش ویتنام شمالی می‌نامیدند بود. آمریکایی‌ها این به اصطلاح قرارگاه را که چیزی جز یک جنگل وسیع نبوده، دفتر مرکزی ویتنام جنوبی نامیده و آن را معادل پنتاگون تصویر می‌کردند. در حقیقت، اما چنین چیزی وجود خارجی نداشت.

بمباران مخفیانه کامبوج از مارس ۱۹۶۹ تا اوت ۱۹۷۳ ادامه داشت. **نیکسن** با ایجاد سیستم وسیعی از فریبکاری توانست که این عملیات را از نظر عموم، رسانه‌ها و حتا کنگره مخفی نگاه دارد.^{۲۴۴} نام‌گذاری این تجاوزات به گونه‌ای بود که تنها از یک ذهن علیلِ آدم‌خوارانه تراوش می‌کند. اولین تهاجم‌ها "صبحانه" نام‌گذاری شده بود و باقی تهاجم‌ها از جمله "شام"، "خوراک سرپایی" و "دسر" نامیده شده و کل عملیات را نیز "صورت غذا" نام نهاده بودند. در چهارده‌ماهه‌ی نخست این عملیات، بیش از ۳۶۳۰ پرواز با هواپیماهای بمبافکن ب-۵۲ انجام شد که در طی این پروازها بیش از ۱۱۰ هزار تُن بمب بر کامبوج ریخته شد. هنگامی که بمباران‌ها خاتمه یافت، ایالات متحده مجموعاً ۲۵۷۴۶۵ تُن مواد منفجره بر کامبوج ریخته بود.^{۲۴۵} "این بمباران‌ها بر جنگ در ویتنام هیچ‌گونه اثری نداشت. برای کامبوج، اما این بمباران‌ها به غایت ویرانگر بود."^{۲۴۶} در این پروسه، کامبوج به تدریج به سمت جهنمی سقوط می‌کرد که در پی پیروزی گروه نسل‌کش **خمرهای سرخ** در ۱۹۷۵ به اوج خود رسید.

به رغم بمباران وحشیانه‌ی کامبوج، جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ویتنام شمالی به "گدایی صلح" نیامدند. **نیکسن** و **کیسینجر** که از شکست عملیات بمباران در کامبوج سرخورده شده بودند، تصمیم گرفتند که

^{۲۴۴} اگرچه حکومت نیکسن نمی‌توانست دخالت در کامبوج را واقعاً مخفی نگاه دارد، اما به تمامی پرسنل نظامی که در این عملیات شرکت داشتند دستور اکید داده شده بود که به هیچ روی راجع به آن صحبتی نکرده و از هرگونه بحث با خبرنگاران در مورد آن خودداری کنند.

^{۲۴۵} James William Gibson, *The Perfect War: Technowar in Vietnam* (New York: The Atlantic Monthly Press, 1986), p. 418.

^{۲۴۶} Young, p. 238.

موج بی‌سابقه‌ای از حملات هوایی و بمباران‌های به شدت ویرانگر را که مانند آن در گذشته وجود نداشته متوجه ویتنام شمالی کنند. **کیسینجر** گفته بود که "باورم نمی‌شود که یک قدرت نظامی دسته چهارمی مانند ویتنام شمالی نقطه‌ی شکست نداشته باشد."^{۲۴۷} وی در سپتامبر ۱۹۶۹ دستورالعمل زیر را به پرسنل خویش بخشنامه کرده بود:

به عهده این گروه است که تمامی گزینه‌های ممکن برای وارد آوردن یک ضربه‌ی کارآ، نهایی و وحشیانه بر ویتنام شمالی را ارزیابی و ارائه کند. در شروع کار هرگونه تعصب و پیش‌فرضی را باید کنار بگذارید. موظفید که آنچه را که ضربه‌ی مرگ‌بار خواهد بود طرح‌ریزی کنید. [حروف ایتالیک از متن اصلی آمده است].

بار دیگر و به هر دلیل نامفهومی که باشد، Duck Hook نامی بود که بر طرح **کیسینجر** نهاده شد. این طرح بسیار وسیعی بود که "تصرف زمین در شمال، بمباران سیستماتیک بندرها جهت نابود کردن عرضه مواد خوراکی و بمباران اشباعی"^{۲۴۸} هانوی و هایفونگ را شامل می‌شد.

حنای "توهم صلح" دیگر رنگ باخته بود. به این خاطر و برای سرپوش گذاشتن بر احساسات ضد-جنگ در داخل و برای خاموش کردن ناآرامی‌ها در میان نیروهای نظامی در منطقه، در ژوئن ۱۹۶۹ **نیکسن** اعلام نمود که بیست-و-پنج هزار نظامی را از ویتنام خارج نموده است؛ اما به رغم این کار، جنبش ضد-جنگ که نزدیک به یک سال در خاموشی به سر برده بود، برای یک تظاهرات سراسری در ۱۵ اکتبر برنامه‌ریزی نمود که نخستین روز در جنبش عمومی "به جنگ در ویتنام خاتمه دهید" بود. در این روز بیش از صد-هزار نفر در **باستن**^{۲۴۹} راه‌پیمایی کردند و **کوره‌تا اسکات کینگ**^{۲۵۰} به همراه بیش از سی-هزار نفر با در دست داشتن شمع‌های روشن و در صف‌هایی منظم در سکوت از روبروی کاخ سفید

^{۲۴۷} Quoted in Hersh, p. 126.

^{۲۴۸} Saturation bombing اصطلاحی که بعدها و در تجاوزات جنایتکارانه امپریالیسم ایالات متحده و ناتو به یوگسلاوی، عراق، افغانستان، لیبی و... به Carpet bombing تغییر یافت. (م.)

^{۲۴۹} Boston

^{۲۵۰} Coretta Scott King همسر مارتن لوتر کینگ

گذشتند. در یک حرکت بی‌سابقه، بیش از دو میلیون نفر در شهرها و مناطق مختلف کشور بر علیه جنگ تظاهرات نمودند.^{۲۵۱} یک ماه پس از این و در ۱۵ نوامبر بیش از یک میلیون نفر در **واشنگتن دی. سی؛ و سن فرانسیسکو** دست به تظاهرات بر علیه جنگ زدند که بزرگ‌ترین تظاهرات تاریخ ایالات متحده بود.

کاخ سفید از این تظاهرات به لرزه افتاد. **ملون له‌یرد**^{۲۵۲}، وزیر دفاع، در ژوئیه‌ی ۱۹۶۹ سیاست دخالت محدود نیروهای پیاپی ایالات متحده در جنگ‌های خارجی را به عنوان دکتترین **نیکسن** اعلام کرد. وی توضیح داد که بر اساس این دکتترین جدید، "نیروی انسانی بومی با کمک مادی، آموزشی، تکنیکی و مهارت‌های ویژه نظامی که از سوی ایالات متحده فراهم خواهد شد به نیروهای نظامی سازمان‌یافته با آموزش‌های درست و مجهز تبدیل خواهند شد."^{۲۵۳}

در سپتامبر همان سال، **نیکسن** خروج ۳۵۰۰۰ نفر دیگر را نیز اعلام نمود. رییس‌جمهور در سوم نوامبر اعلام نمود که ویتنامیزه شدن جنگ تسریع خواهد شد. درحالی که تعطیلات کریسمس نزدیک می‌شد، وی خروج آتی پنجاه هزار نفر دیگر را نیز اعلام نمود. **سیمور هرش** در کتاب زندگی‌نامه **کیسینجر**^{۲۵۴}، با عنوان "**بهای قدرت**"، مدعی است که تظاهرات عمومی اکتبر و نوامبر مانع از آن شد که **نیکسن** و **کیسینجر** عملیات Duck Hook را به اجرا بگذارند؛ اما بیرون کشیدن نیروها از ویتنام چنان به کندی صورت می‌گرفت که هیچ کسی را راضی نمی‌کرد - نه جنبش ضد-جنگ و نه نیروهای [نظامی] ناراضی [آمریکا] در ویتنام.

بی‌تردید این ناآرامی‌ها کابینه‌ی **نیکسن** را به لرزه انداخته و مانع از آن شد که برخی از بدترین طرح‌هایی را که برای ویتنام ریخته بودند، دست‌کم به طور موقت، به انجام برسد؛ اما انهدام و کشتار در ویتنام کماکان ادامه یافت.

^{۲۵۱} Tom Wells, *The War Within: America's Battle Over Vietnam* (New York: Henry Holt, 1994), p. 371.

^{۲۵۲} Melvin Laird

^{۲۵۳} Quoted in Young, p. 240.

^{۲۵۴} Seymour Hersh, "The Price of Power"

برای نمونه، سازمان سیا برنامه "خنثی‌سازی" تازه‌ای را با نام "عملیات فینکس"^{۲۵۵} پس از عملیات تهاجمی **تت** و با هدف نابود ساختن "زیربنای" جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی به اجرا گذاشت. اگرچه با اجرای این طرح تعداد زیادی از فعالین جبهه به قتل رسیدند، اما در واقع امر این برنامه هر کسی را که کمترین سمپاتی نسبت به جبهه داشته و یا آنکه نسبت به رژیم سایگون انتقاد داشت هدف قرار می‌داد. مأمورین فینکس به رهبری **ویلیام کُلبی**^{۲۵۶} بیست هزار نفر را (بسیاری از روی کینه‌ورزی و انتقام‌جویی) به قتل رساندند، بیست-و-هشت هزار نفر دستگیر شده و گویا که هفده هزار نفر نیز جبهه را "ترک" کردند.^{۲۵۷} آن‌هایی که در این برنامه شرکت داشته‌اند می‌گویند که آن‌ها تیم‌های مزدوران را نه تنها برای کشتن و یا ربودن "مظنون‌ها" به روستاها می‌بردند، بلکه هم‌چنین برای جمع‌آوری اموال غارت‌شده نیز بوده است.^{۲۵۸} **کُلبی** با مباحثات گفته بود که **فینکس** شصت هزار نفر از فعالین جبهه را به قتل رسانده است.^{۲۵۹} این برنامه‌ی شکنجه و کشتار مخفیانه تأثیر بسیار زیان‌باری بر فعالیت‌های محلی جبهه داشت.

شکنجه به طور سیستماتیک از سوی نیروهای ایالات متحده استفاده می‌شد. **بارتن آزبورن**^{۲۶۰}، افسر اطلاعاتی ارتش مشاهده خویش از اعمال شکنجه را این‌گونه توضیح داد:

فرو کردن میخ چوبی شش اینچی در گوش‌های یکی از بازداشتی‌های من و زدن ضربت‌های پی-در-پی به مغزش تا آنکه زندانی کشته شد. یکی از زنان ویتنامی که مظنون به شرکت در فعالیت آموزشی کادرهای سیاسی در یکی از روستاها بود در قفسی زندانی شده و آن‌قدر گرسنه نگاه داشته شد تا در همان قفس مُرد... وصل کردن ابزار برقی به آلت تناسلی مردها و زن‌ها برای دادن شوک الکتریکی تا مجبور به اعتراف

^{۲۵۵} Operation Phoenix

^{۲۵۶} William Egan Colby

^{۲۵۷} Young, p. 213.

^{۲۵۸} Gibson, p. 300.

^{۲۵۹} Karnow, p. 602.

^{۲۶۰} K. Barton Osborne

شوند.^{۲۶۱}

سربازی در مصاحبه با **مارک بیکر** سرنوشت سه ویتنامی را توضیح می‌دهد که بازداشت شده و افسر اطلاعاتی ایالات متحده برای انجام بازجویی آن‌ها را سوار هلی‌کوپتر می‌کند:

گوک اولیه هیچی نمی‌گه. اون وقت اطلاعاتیه هم بهت یه علامتی می‌ده، با شستش به در اشاره می‌کنه یعنی اینکه یارو رو از در بنداز بیرون، اون وقت تو هم یارو رو هولش میدی بیرون...

اگه یارو دومیه هم به نظر برسه که نمی‌خواد چیزی بگه، یا اینکه داره پرت-و-پلا میگه، افسره میگه که "این یارو رو هم بنداز بره!" تو هم یه دره کونی می‌زنی و یارو را می‌فرستی بره... اون آخریه حالا داره زار می‌زنه و داره هی همین جوری... مَث دیوونه‌ها ویتنامی حرف می‌زنه... پیش از اون که به پایگامون برگردیم و بعد اون که این یارو تموم چیزها رو گفت و افسره هم همه چیزا رو نوشت، بعدش این یارو رو هم از در میندازن بیرون.^{۲۶۲}

ظاهراً این‌طور به نظر می‌رسید که **نیکسن** بار دیگر، همچون بهار ۱۹۷۰ و سرانجام تصمیم قطعی به سپردن جنگ به دست خود ویتنامی‌ها گرفته و البته که ایستگاه‌های خبررسانی تلویزیونی در آفریدن چنین ایماژ دروغی به وی کمک بسیار نمودند. **او وستن**^{۲۶۳}، یکی از مدیران تولید در بنگاه خبررسانی‌ای. بی. سی. به دنباله‌روی از خط کاخ سفید از بخش سایگون خواست که در تمامی گزارش‌های ارسالی خود این ایده را که "ما در حال خارج شدن از ویتنام هستیم" بگنجانند.^{۲۶۴} **نیکسن** در نیمه‌ی آوریل ۱۹۷۰ اعلام نمود که تعداد صد-و-پنجاه هزار نفر دیگر از جبهه‌ی جنگ ویتنام خارج خواهند شد.

اما **نیکسن** و **کیسینجر** بار دیگر در پشت پرده طرح دیگری را برای تشدید دامنه‌ی جنگ می‌ریختند.

^{۲۶۱} Young, 213. For the best history of the program see, Douglas Valentine, *The Phoenix Program* (iUniverse.com, 2000)

^{۲۶۲} Quoted in Gibson, pp. 185-186.

^{۲۶۳} Av Westin

^{۲۶۴} Quoted in Gibson, p. 245.

دولت شاهزاده **سیهانوک** در ماه مارس ۱۹۷۰ در طی کودتایی به دست نخست‌وزیرش، **لون نول**^{۲۶۵} که یک ژنرال طرفدار آمریکا بود، واژگون شد. حال، دولتی در کامبوج بر سر کار بود که خط **نیکسن** را پیاده می‌کرد. **نیکسن** در سی‌ام آوریل ۱۹۷۰ در طی یک سخنرانی که از طریق شبکه‌های ملی تلویزیونی پخش گردید اعلام نمود که نیروهای ایالات متحده مداخله‌ی نظامی در کامبوج را شروع کرده‌اند، اگرچه وی در این سخنرانی از مداخله در کامبوج به عنوان "هجومی که خروج موفق نیروهای ما و برنامه ویتنامیزه کردن را با محو پناهگاه‌های دشمن ضمانت می‌کند" یاد نمود.^{۲۶۶}

کشور یکپارچه به خشم آمد. در عرض چهار روز پس از اعلام مداخله، اعتصاب در بیش از صد دانشکده در جریان بود. نشانه‌های نظامی در همه جا و به ویژه ساختمان‌های متعلق به **آر. او. تی. سی.**^{۲۶۷} در دانشگاه‌ها مورد هجوم قرار گرفت. آنگاه این خشم از مرز دانشگاه‌ها گذشت.

قطبی شدن را در جامعه می‌شد احساس کرد. می‌شد آن را با چاقو برید، آن‌چنان باورنکردنی بود... همان روز یا دو روز پس از مداخله در کامبوج، هزاران نفر در سراسر شهر تجمع کرده و بر سر این موضوع بحث می‌کردند.^{۲۶۸}

نیکسن در ابتدا از شادی لَه‌لَه می‌زد؛ اما در چهارم ماه مه، گارد ملی که روزهای پیش از آن را سرگرم شکستن اعتصاب به اصطلاح غیرمجاز راننده‌های کامیون بود، به سوی دانشجویان در دانشگاه ایالتی **کنت**^{۲۶۹} در **اُهایو** شلیک نموده که منجر به کشته شدن چهار دانشجو و زخمی شدن نه نفر دیگر شد. کشور در حیرت فرو رفته و اعتصاب دانشجویان به هزار-و-سیصد دانشگاه و کالج گسترش یافت. ده روز

^{۲۶۵} Lon Nol

^{۲۶۶} The U.S., of course, had huge "sanctuaries" for prosecuting its war in Vietnam, with bases throughout the Pacific, including in Thailand and Guam.

^{۲۶۷} The Reserve Officers' Training Corps (ROTC) که برنامه آموزشی افسران وظیفه است که در دانشگاه‌ها متمرکز است. (م.)

^{۲۶۸} Quoted in Wells, p. 421.

^{۲۶۹} Kent State university in Ohio

بعد، در کالج ایالتی جکسون^{۲۷۰} در می‌سی‌سی‌پی دو دانشجوی سیاه‌پوست به دست پلیس کشته و دوازده نفر زخمی شدند. بسیاری از مدیران جراید فکر می‌کردند که کشور در حال فروپاشی است. در یک کنفرانس مطبوعاتی، نیکسن که سراپا دستپاچه شده بود، اعلام نمود که ایالات متحده تا سی‌ام ژوئن از کامبوج خارج خواهد شد.^{۲۷۱}

واکنش گسترده‌ای که جنبش ضد-جنگ به مداخله‌ی نظامی در کامبوج نشان داد، شاید عالی‌ترین نقطه در فعالیت این جنبش بود. با این حال، بسیاری از عملکرد جنبش ناراضی بودند. نیکسن هنوز بر سر کار بود و جنگ کماکان ادامه داشت بدون آنکه پایانی در چشم‌انداز باشد. جنگ چگونه به پایان خواهد رسید؟

شورش نظامی‌ها

تمامی حقایق پیش‌گفته‌شده - و بسیاری نشانه‌های قطعی که بیانگر بدترین نوع مشکل نظامی هستند - جملگی به شرایط گسترده‌ای اشاره دارند که در میان نیروهای ایالات متحده در ویتنام وجود دارد. شرایط بدی که در قرن حاضر تنها می‌توان دو مورد را یافت که بدتر بوده است. مورد اول شورش ۱۹۱۷ سربازان فرانسوی و دوم فروپاشی ارتش‌های تزار روسیه در ۱۹۱۷-۱۹۱۶ است.

سرهنگ رابرت هاینل، ژورنال نیروهای مسلح، ژوئن ۱۹۷۱^{۲۷۲}

ایالات متحده با قدرتمندترین ارتش دنیا وارد ویتنام شد، اما در مدت چند سال همین ارتش در وضعیتی آشفته، ازهم‌پاشیده و شورش فرو رفته بود. تمرّد سربازان به تدریج توانایی ایالات متحده در شکست دادن جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی و ارتش ویتنام شمالی را از آن گرفته و بی‌تردید یکی از عامل‌های مهم در تصمیم نیکسن در کاستن از سطح نیروها بود. چگونه چنین ارتشی با این سرعت شکسته می‌شود؟ "از همان نخست که جنگ در ویتنام بالا گرفت، سربازان ماهیت این جنگ را به زیر سؤال برده و دست به مخالفت عملی با آن زدند. در این پروسه، تجربه‌ی تلخ خود جنگ آموزگار سربازان بود." سربازان به دلیل مشاهده‌ی "تناقض آشکار" میان "آنچه سیاست‌گذاران آمریکا به عنوان توجیه‌های رسمی از جنگ ارائه می‌دادند از

^{۲۷۰} Jackson State college in Mississippi

^{۲۷۱} Wells, p. 420-427.

^{۲۷۲} Quoted in Col. Robert D. Heinl, "The Collapse of the Armed Forces," in *Vietnam and America*, p. 335.

یک سو و از سوی دیگر تجربه‌ی روزمره‌ی خود در جنگ " برآشفته بودند.^{۲۷۳}

برای سربازان ارتشی که اساساً از طبقه کارگر تشکیل شده است، این جنگ شوک بزرگی بود. بر اساس آموزشی که سربازان دیده بودند، ایالات متحده یک کشور دموکراتیک و با اخلاق بوده و "آزادی‌ستان در کنار ملت‌های ستم دیده" بود که گویا رو-در-روی توطئه جهانی کمونیستی قد برافراشته و اینکه مبارزه‌اش برای به اصطلاح آزادی ملی، از جمله در ویتنام، بخشی از مبارزه بر علیه این توطئه بزرگ کمونیستی بوده که از مسکو و پکن سرچشمه می‌گرفت.

انتظاری که سربازان پیش از رفتن به ویتنام از جنگ داشتند عبارت بود از نبردهای منظم میان دو ارتش حرفه‌ای آن‌گونه که از جنگ‌های پدران‌شان در جنگ جهانی دوم در تصور داشتند؛ اما آنچه آن‌ها پس از ورود به ویتنام دیدند جنگیدن با یک ارتش دهقانی متشکل از زنان و مردان جوان بود - جنگی تمام‌عیار بر علیه تمامیت خلقی که قلب‌هاشان آکنده از نفرت از اشغال میهنشان به دست ایالات متحده و رژیم دست‌نشانده‌اش در سایگون بود. سربازان آمریکایی دهکده‌ها را به آتش می‌کشیدند، بخش وسیعی از مناطق روستایی را ویران کرده، تعداد زیادی از رزمندگان جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی را کشته و دست به بی‌رحمی‌های وسیعی بر علیه غیرنظامی‌ها زدند. یکی از سربازان در این باره گفته که "همیشه به این فکر می‌کردم که به اهالی **پیتزبورگ**^{۲۷۴} چه احساسی دست می‌داد به فرض اینکه اگر ویتنامی‌ها با بمب‌افکن‌های ب-۵۲ می‌آمدند و پیتزبورگ را بمباران می‌کردند." ^{۲۷۵} به این سربازان این‌گونه تعلیم داده شده بود که گویا این‌گونه قساوت‌ها را تنها "دشمنان" آمریکا انجام می‌دهند؛ اما حال خود این سربازان عین همان را به نام آمریکا مرتکب می‌شدند.

"در چند سال اول جنگ، دل‌نگرانی عمده متوجه اهداف استراتژیک جنگ و عدم وجود نشانه‌های پیشرفت مورد نظر بود. درحالی‌که در میان آن‌هایی که در سال‌های بعد وارد جنگ شدند احساس عمیقی نسبت به

^{۲۷۳} Christian Appy, *Working Class War: American Combat Soldiers and Vietnam* (Chapel Hill, NC: University of North Carolina, 1993), p. 207.

^{۲۷۴} Pittsburgh

^{۲۷۵} Ibid., p. 255.

پوچی و بیهوده بودن جنگ وجود داشت.^{۲۷۶} پیش از عملیات تهاجمی **تت**، بار عمده‌ی مخالفت با جنگ بر دوش انگشت‌شماری از خودگذشته قرار داشت که در تک-تک موارد این افراد به شدیدترین وجه تنبیه شدند. در ژوئن ۱۹۶۵، سروان **ریچارد اشتاینک**^{۲۷۷} از سوار شدن به هواپیمایی که قرار بود وی را به مقصد دهکده‌ی دورافتاده‌ای در ویتنام برساند خودداری نمود. او گفت که "جنگ در ویتنام برای هیچ آمریکایی ارزش جان باختن ندارد."^{۲۷۸} وی در دادگاه نظامی محاکمه شده و از ارتش اخراج گردید. در فوریه ۱۹۶۶، استوار ارشد **دانلد دانکن**^{۲۷۹} که یک سال پیش‌تر از ویتنام خارج شده بود، کیفرخواستی بسیار قدرتمند بر علیه جنگ ویتنام در مجله **رمپارتز**^{۲۸۰} چاپ نمود. وی پیش از ورود به ویتنام یک ضد-کمونیست دواآتشه بود، اما تجارب وی در آنجا نظرش را راجع به جنگ عوض نمود. **دانکن** نوشت:

باید این واقعیت را می‌پذیرفتم... اکثریت عظیمی از مردم طرفدار ویت‌کنگ‌ها و ضد-سایگون بودند. من باید این را هم قبول می‌کردم که این موضع که گویا "حضور ما در ویتنام به خاطر همدردی ما با خواسته‌ها و *آمال ویتنامی‌هاست*" دروغی بیش نبود. اگر این یک دروغ است، آنگاه باید دید که چه چیزهای دیگری را هم به دروغ به ما قالب کرده‌اند."^{۲۸۱}

جیمز جانسن، دنیس مورا و دیوید سامس که به سه-نفر **فورت هود** معروف‌اند^{۲۸۲}، از خدمت در ویتنام سر باز زدند. یکی از این سه سیاه‌پوست بود، دیگری از **پورتو ریکو**^{۲۸۳} و سومی لیتوانی-ایتالیایی

^{۲۷۶} Ibid., p. 208.

^{۲۷۷} Captain Richard Steinke (a West Point graduate)

^{۲۷۸} Howard Zinn, *A People's History of the United States* (New York: Perennial Classics, 1999), 492-493.

^{۲۷۹} Donald Duncan, ex-Green Beret Master Sergeant

^{۲۸۰} Ramparts

^{۲۸۱} Donald Duncan, "The whole thing was a lie," *Ramparts*, February 1965.

^{۲۸۲} James Johnson, Dennis Mora, and David Samas, with the 2nd Armoured Division stationed in Fort Hood, Texas.

^{۲۸۳} Puerto Rico

تبار بود و هر سه از خانواده‌های فقیر کارگری بودند. این سه که جنگ را با عنوان "غیراخلاقی، غیرقانونی و ناعادلانه" محکوم کرده بودند، دستگیر شده و در دادگاه نظامی به زندان محکوم شدند.^{۲۸۴} دکتر **هاوارد له‌وی** که از خانواده‌ای چپ‌گرا در نیویورک بود از آموزش کلاه-سبزها در **فورت جکسن** امتناع ورزید. دلیل وی این بود که "کلاه-سبزها قاتلان زنان و کودکان هستند" و "کشاورز کُشند." وی در یک دادگاه نظامی به بیست-و-هفت ماه زندان محکوم شد. سرهنگی که ریاست دادگاه وی را به عهده داشت گفت که: "درستی گفته‌های متهم موضوع این پرونده نیست."^{۲۸۵}

بنا به گفته‌ی **هاوارد زین** مورخ رادیکال آمریکایی:

"فعالیت‌های فردی تکثیر گردید، یک سرباز سیاه‌پوست از **اوکلند**^{۲۸۶} حاضر نشد که به ویتنام برود اگرچه یازده سال زندان با اعمال شاقه در انتظارش بود. **سوزن شنال**^{۲۸۷}، بهیار نیروی دریایی، به خاطر شرکت با یونیفورم در تظاهرات صلح و به خاطر ریختن اعلامیه بر روی پادگان‌های نیروی دریایی به دادگاه نظامی کشانده شد... دو تفنگدار-دریایی سیاه‌پوست، **جورج دانیلز** و **ویلیام هاروی**، به خاطر تبلیغات ضد-جنگ در میان دیگر همکاران سیاه‌پوست به زندان‌های طولانی‌مدت محکوم شدند."^{۲۸۸}

تجربه‌ی جنگ، اما تأثیر بیشتری بر سربازان داشت. **بیل ارهارت**^{۲۸۹}، یکی از تفنگداران دریایی در ویتنام می‌گوید:

در دبستان درباره‌ی جلیقه-سرخ‌ها، این سربازهای بدخیم بریتانیایی که می‌خواستند آزادی ما را خفه کنند،

^{۲۸۴} Zinn, p. 493.

^{۲۸۵} Ibid. For a thorough treatment of the bizarre nature of the Levy trial see Robert Sherrill's *Military Justice is to Justice as Military Music is to Music* (New York: Perennial, 1971).

^{۲۸۶} Oakland

^{۲۸۷} Susan Schnall

^{۲۸۸} Zinn, p. 493.

دانیلز به شش سال و هاروی به ده سال زندان محکوم شدند که البته بعداً به هر دو نفر تخفیف خورد.

^{۲۸۹} Bill Ehrhart

آموخته بودیم. ناآگاهانه، اما نه چندان ناآگاهانه، به طور فزاینده‌ای این احساس به من دست می‌داد که من هم مانند یکی از همان جلیقه-سرخ‌ها هستم. فکر می‌کنم که این یکی از تکان‌دهنده‌ترین احساسات من در زندگی بوده است.^{۲۹۰}

هنگامی که تجربه‌ی جنگ با نفوذ جنبش حقوق مدنی و جنبش سیاهان بر علیه جنگ ادغام می‌شد، تأثیرش به مراتب بیشتر بود. به گفته‌ی سرباز سیاه‌پوستی: "بسیاری از افراد مثل خود من خام بودند... اما هم‌زمان، سازمان پلنگ‌های سیاه، مسلمان‌ها، [مارتین لوتر] کینگ و دیگران نمی‌خواستند که ما در این جنگ شرکت کنیم... به هیچ‌وجه این احساس را نداشتیم که برای کشورمان در جنگ باشیم؛ نیمی از برادران ما هیچ اعتقادی که این جنگ مال ما باشد نداشته و نسبت به **هو چی مین** سمپاتی داشتند."^{۲۹۱} به موازات تشدید مبارزه سیاهان در داخل کشور این‌گونه احساسات رشد می‌یافت.

پس از عملیات **تت** بود که مقاومت‌های فردی جایش را به طغیان‌های جمعی داد که ماشین نظامی آمریکا را فلج ساخت. سپس، قتل **مارتین لوتر کینگ** در چهارم آوریل ۱۹۶۸ "به آن چنان شکلی در جنگ رخنه نمود که تا پیش از آن هیچ رخداد بیرونی آن‌گونه تأثیرگذار نبود."^{۲۹۲} سربازی می‌گوید که "پس از قتل **کینگ**، فکر می‌کردیم که اگر این‌ها چنین کسی را به این سادگی می‌کشند، آن‌وقت با ما چه کار خواهند کرد، اگرچه که ما داریم برای آن‌ها می‌جنگیم."^{۲۹۳}

فعالیت‌های ضد-جنگ در میان سربازان شکل‌های مختلف داشت، از جمله شرکت در تظاهرات ضد-جنگ، پخش نشریه‌های ضد-جنگ در پادگان‌ها، فرار از خدمت، خرابکاری، امتناع از شرکت در نبرد، عملیات شورشی و کشتن افسران منفور. سربازانی که از ویتنام بازمی‌گشتند دست به سازمان‌دهی زدند. **جَن**

^{۲۹۰} Moser, p. 41

^{۲۹۱} Appy, *Working Class War*, p. 224.

^{۲۹۲} Young, p. 231.

^{۲۹۳} Ibid.

برای^{۲۹۴} که در سال ۱۹۶۳ به ویتنام فرستاده شده بود، سازمان **سربازان ضد-جنگ ویتنام**^{۲۹۵} را در سال ۱۹۶۷ تشکیل داد. وی تحت تأثیر آنچه او "سیاست نظامی استعماری" آمریکا در ویتنام می‌نامید دگرگون شده و سپس از ارتش خارج شده و حرفه‌ی نویسندگی را در پیش گرفت.

در دو سال اول صدها نفر به این تشکیلات پیوستند؛ اما متأسفانه سازمان در فعالیتهای انتخاباتی **یوجین مک‌کارتی** برای ریاست‌جمهوری حزب دموکرات در ۱۹۶۸ در هم ریخت؛ اما در ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ به دلیل بیداری سیاسی سربازان از جنگ برگشته پیرامون مسائلی مانند بدرفتاری با سربازان در بیمارستان‌ها، علنی شدن جنایتهای جنگی در **مای لای**^{۲۹۶} و تیراندازی و کشتن تظاهرکننده‌ها به دست پلیس در **کنت و جکسن** به دنبال دخالت **نیکسن** در کامبوج در ۱۹۷۰ این گروه دوباره پا گرفت.^{۲۹۷} این سازمان از یک سازمان تک-موضوعی - یعنی خاتمه دادن به جنگ - به جنبشی پیرامون مسائل طبقاتی سربازان از جنگ برگشته تبدیل شد.

باززایی این جنبش باعث ورود اعضا تازه‌ای شد که عمدتاً از طبقه‌ی کارگر بوده و تجارب بسیار سختی در جنگ داشتند. **ران کوویچ**^{۲۹۸} که شرح حالش در فیلم **متولد چهارم ژوئیه**^{۲۹۹} به نمایش درآمد و **آل هابرد**^{۳۰۰}، ارتشی سیاه‌پوستی که نیاز مبارزه بر علیه نژادپرستی موجود در ارتش آمریکا را به درون سازمان **سربازان ضد-جنگ ویتنام** آورد، از سرشناس‌ترین این‌ها بودند. **جان کری**^{۳۰۱}، سناتور ایالت

^{۲۹۴} Jan Barry

^{۲۹۵} Vietnam Veterans Against the War (VVAW)

^{۲۹۶} My Lai

^{۲۹۷} See Andre E. Hunt, *The Turning: A History of Vietnam Veterans Against the War* (New York: NYU Press, 1999), pp. 22-54.

^{۲۹۸} Ron Kovic

^{۲۹۹} Born on the Fourth of July

^{۳۰۰} Al Hubbard

^{۳۰۱} John Kerry

ماساچوست^{۳۰۲} و کاندیدای حزب دموکرات برای انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۴، نیز در همین زمان وارد این سازمان شد؛ اما آنچه وی را از دیگران متمایز می‌ساخت وابستگی‌اش به طبقه‌ی مرفه جامعه و ارتباط وی به سطوح بالای حزب دموکرات از طریق کانال‌های خانوادگی و دوستانش بود. سازمان‌دهی دو رخداد تاریخی در سال ۱۹۷۱ این تشکیلات را به صدر رهبری جنبش ضد-جنگ پرتاب نمود که عبارت بودند از بررسی جنایات جنگی در ویتنام و راه‌پیمایی در واشنگتن با نام **دوویی کنین-۳۰۳**.

درحالی‌که این سازمان در داخل در حال رشد بود، دارای اعضا فعال در ویتنام نیز بود – سربازان حاضر در جبهه‌ها که مقاومت ضد-جنگ برایشان به‌منزله‌ی مرگ-و-زندگی بود. این اعضا برای حفظ حیاتشان دست به عمل زده و بسیاری جبهه‌ی جنگ را ترک کرده و فراری شدند. حفظ نیرو یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی بود که ارتش ایالات متحده پس از عملیات **تت** با آن روبرو بود. تعداد آن‌هایی که از جبهه‌ها می‌گریختند به سرعت بر تعداد آن‌هایی که از رفتن به سربازی خودداری می‌کردند فزونی یافت.^{۳۰۴} بر اساس آماری که سازمان دفاع انتشار داد، از اول ژوئیه ۱۹۶۶ تا سی-و-یکم دسامبر ۱۹۷۳ تعداد ۵۰۳۹۲۶ "مورد فرار از جبهه" گزارش شده، درحالی‌که تنها در سال ۱۹۷۱ تعداد ۹۸۳۲۴ نفر از پرسنل از جبهه گریختند. این آمار نشان می‌دهد که در طول جنگ، به همان تعداد نیرویی که ایالات متحده در اوج جنگ در ویتنام مستقر کرده بود از جبهه‌های جنگ گریختند. نیروی زمینی در سال ۱۹۷۰ شاهد ۶۵۶۴۳ مورد فرار بود که معادل چهار لشکر پیاده است. **دریاسالار المومو زموالت^{۳۰۵}**، فرمانده عملیات نیروی دریایی اعلام نموده بود که "با مشکل پرسنلی روبرو هستیم که سر به بحران می‌زند."^{۳۰۶}

"بین سال‌های ۱۹۷۲ - ۱۹۶۹، افسرانی که سربازان را برای تعداد کشته‌های بیشتر زیر فشار قرار می‌دادند

^{۳۰۲} Massachusetts

^{۳۰۳} Dewey Canyon III

^{۳۰۴} H. Bruce Franklin, *Vietnam and other American Fantasies* (Amherst: University of Massachusetts Press, 2000), 61.

^{۳۰۵} Admiral Elmo R. Zumwalt Jr.

^{۳۰۶} Quoted in Col. Robert D. Heinl, p. 335.

تقریباً همگی منفور می‌شدند.^{۳۰۷} آن دسته از سربازانی که نمی‌توانستند از جبهه فرار کنند شروع به تمرّد نموده و یا اقدام به کشتن و یا مجروح کردن فرماندهانی نمودند که آن‌ها را به مأموریت‌های رزمی خطرناک می‌فرستادند. دو گروهان پیاده پس از تحمل تلفات زیاد در عملیات پیشین در اوت و سپتامبر ۱۹۶۹ دست به شورش زدند.^{۳۰۸} "در طول دو سال بعد، گزارش‌های زیادی در رسانه‌ها مبنی بر سرپیچی کامل گروهان‌ها از فرمان جنگ به چاپ رسیده و دو مورد از این‌گونه سرپیچی‌ها نیز در شبکه‌های تلویزیونی پخش گردید.^{۳۰۹}"

در سه‌ساله‌ی پایانی جنگ، کشتن افسران سر به شدت افزایش یافت. گزارش نیروی زمینی حاکی از صد-و-بیست-و-شش مورد در سال ۱۹۶۹، دویست-و-هفتاد-و-یک مورد در سال ۱۹۷۰ و سیصد-و-سی-و-سه مورد در سال ۱۹۷۱ بود. در حقیقت تعداد این موارد زمانی که نیروهای مستقر در ویتنام از پانصد هزار نفر به دویست هزار نفر کاهش یافت زیادتر شد. افسران و درجه‌داران بیش از هشتاد درصد این تلفات را تشکیل می‌دادند. "پنتاگون تعداد پانصد-و-پنجاه-و-یک مورد از اقدام به کشتن به‌وسیله‌ی مواد انفجاری را تا نیمه‌ی سال ۱۹۷۲ تأیید نمود که تعداد هشتاد-و-شش کشته و بیش از هفتصد زخمی به جای گذاشت.^{۳۱۰} به احتمال قوی آمار ارائه‌شده از سوی پنتاگون تعداد افسران کشته‌شده به دست سربازان خودی را بسا کمتر از واقعیت نشان می‌دهد.^{۳۱۱}"

تبعیض نژادی که سربازان سیاه‌پوست در ارتش با آن روبرو بودند نه تنها از سوی افسران، بلکه از سوی سربازان سفیدپوست نژادپرست نیز بود. برای نمونه، در شبی که **کینگ** به قتل رسید، سربازان سفیدپوست

^{۳۰۷} Appy, *Working Class War*, p. 231.

^{۳۰۸} Ibid.

^{۳۰۹} Franklin, p. 63.

^{۳۱۰} Ibid., p. 64.

^{۳۱۱} See Joel Geier, "Vietnam: The Soldiers' Rebellion," *International Socialist Review* 9, Fall 1999.

مستقر در خلیج کم ران^{۳۱۲} با بر تن کردن رختافزارِ **کو کلاکس کلن**^{۳۱۳} و رژه رفتن در اطراف پایگاه به جشن و پای کوبی پرداختند. در همان شب سربازان سیاهپوست در پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در سراسر جهان دست به شورش زدند. **والاس تری**^{۳۱۴} نظرسنجی‌ای را برای **تایم** و **واشنگتن پست** در سال ۱۹۷۰ انجام داد که ۳۹۲ سرباز سیاهپوست در آن شرکت کردند. بر اساس این نظرسنجی، شصت و هشت درصد بر این باور بودند که "جنگشان در ایالات متحده بود" نه در ویتنام. هشتاد و سه درصد باور داشتند که آمریکا "آبستن خشونت‌های بیشتر نژادی بوده" و پنجاه درصد نیز گفتند که "در مبارزه برای کسب حقوقشان در ایالات متحده" اسلحه به دست خواهند گرفت.^{۳۱۵} مهم‌تر از آن، "درصد بالایی از مصاحبه شده‌ها نیز وعده دادند که درس‌هایی را که در ویتنام در زمینه دفاع از خویش و اتحاد میان سیاهان آموخته‌اند پس از بازگشت به میهن در خدمت **حزب پلنگ‌های سیاه**^{۳۱۶} قرار خواهند داد." ویتنام باعث رشد هواداری از سیاست‌های انقلابی در میان لایه‌ی وسیعی از سربازان سیاهپوست شده بود.

درحالی‌که در سال‌های ۱۹۷۲ - ۱۹۷۱ نیروهای زمینی ایالات متحده از ویتنام خارج می‌شدند، سربازان سابق رهبری جنبش ضد-جنگ در داخل را به دست می‌گرفتند. **سرباز زمستان**^{۳۱۸} نامی بود که به روند بررسی جنایات جنگی آمریکا در ویتنام داده شده بود که از سوی **سازمان سربازان ضد-جنگ ویتنام** هدایت می‌شد. این نام اصطلاحی بود که اولین بار **تام پین**^{۳۱۹} برای سربازانی به کار برده بود که راه را در تیره‌ترین روزهای انقلاب آمریکا ادامه داده بودند. این "سربازان زمستان" با افشای جنایات‌های

^{۳۱۲} Cam Ranh

^{۳۱۳} Ku Klux Klan (KKK)

^{۳۱۴} Wallace Terry

^{۳۱۵} Quoted in Hunt, p. 133.

^{۳۱۶} Black Panthers Party

^{۳۱۷} Quoted in Hunt, p. 134.

^{۳۱۸} Winter Soldier

^{۳۱۹} Tom Paine

جنگی آمریکا در ویتنام به پایان دادن به جنگ کمک بزرگی نمودند. به گفته‌ی آل هابرد هدف از بررسی جنایات جنگی آمریکا این بود که نشان دهد که "مای لای یک تک-حادثه نبوده"، بلکه "صرفاً گامی کوچک در ورای سیاست رسمی استاندارد آمریکا در هندوچین بوده است."^{۳۲۰} **تحقیقات سرباز زمستان** از ژانویه تا فوریه سال ۱۹۷۱ در **دیترویت** صورت گرفت. در طی این تحقیقات بیش از صد سرباز سابق جنگ ویتنام پیرامون جنایاتی که یا خود مستقیماً در آن شرکت داشته و یا شاهد آن بودند شهادت دادند. نزدیک به هفتصد سرباز از سراسر کشور در این برنامه حضور یافتند.^{۳۲۱}

شهادت این سربازان تمامی حاضرین را بهت‌زده نمود. شهادت سربازان حاکی از اعمال تجاوز، کشتار مرتب غیرنظامی‌ها و کشتارهای جمعی بود. گروه‌بان **جیمی هنری** که گواهی داد که شاهد کشتار نوزده تن از زنان و کودکان بوده است، این‌گونه توضیح داد: "وقتی که در دوره آموزشی دائماً **گوک، گوک، گوک** آموزش داده می‌شود و هنگامی که ارتش موفق می‌شود که این ایده را که ویتنامی‌ها به اصطلاح انسان نیستند به مغز افراد فرو کند... آنگاه کشتن این‌ها کمی آسان‌تر می‌شود."^{۳۲۲} بعد از این تحقیقات سربازان بسیاری به سازمان سربازان ضد-جنگ ویتنام پیوستند. به علاوه، سناتورها و نمایندگان کنگره خواستار انجام تحقیقات رسمی شدند.

سپس نوبت به **دوویی گنین-۳** رسید. این تظاهراتی بود که سربازان آن را "نفوذ محدود به منطقه کنگره" تشریح کرده و این اسم از دو عملیات شکست‌خورده آمریکا و ارتش ویتنام جنوبی برای دخالت در لائوس گرفته شده بود. این تظاهرات به مدت پنج روز، از نوزدهم تا بیست-و-سوم آوریل ۱۹۷۱، در واشنگتن برپا شد. نزدیک به دو هزار تن از سربازان پیشین جنگ ویتنام در واشنگتن گرد آمده و دستگاه سیاسی در واشنگتن را به ستوه آوردند. تظاهرکننده‌ها در دادگاه عالی و در اعتراض به غیرقانونی بودن جنگ بست نشستند. سناتورهای مدافع جنگ، از جمله **استرام ترماند**^{۳۲۳} سناتور نژادپرست را مورد

^{۳۲۰} Young, p. 256.

^{۳۲۱} See Gerald Nicosia, *Home to War* (New York: Three Rivers Press, 2001), pp. 84-97.

^{۳۲۲} Young, p. 256.

^{۳۲۳} Strom Thurmond

تحقیق قرار دادند.

تظاهرکننده‌ها قطعنامه‌ای را در شانزده ماده به کنگره دادند که در آن از جمله "خروج فوری، یک‌سویه و بدون قید-و-شرط" تمامی نیروهای ایالات متحده از هندوچین؛ عفو تمامی کسانی از رفتن به جنگ خودداری کردند؛ بررسی رسمی جنایات جنگی؛ و بهبود مزایای سربازان خواسته شده بود.^{۳۲۴} دو رخداد برجسته در **دوویی گنین-۳** خودنمایی می‌کند. نخست سخنرانی **جان کری** در برابر کمیته روابط خارجی سنا بود که با این دو پرسش خاتمه یافت، "چگونه از یک فرد انتظار دارید که آخرین کسی باشد که در ویتنام می‌میرد؟ چگونه از کسی می‌خواهید که در راه خطا کشته شود؟"^{۳۲۵}

دوم و رخدادی بسا مهم‌تر مراسمی بود که در **کاپیتال هیل** برپا شده و طی آن سربازان مدال‌های خویش را به دولت ایالات متحده بازگرداندند. **جک اسمیت**، تفنگدار دریایی که مدال‌های بسیاری دریافت کرده بود، پیش‌قدم بود. وی گفت که این مدال‌ها "نشانه‌ی سرافکندگی، شرم و غیرانسانی بودن" است.^{۳۲۶} وی از مردم ویتنام که "قلب‌هاشان به جای آنکه به دست آورده شود، به خاطر نسل‌کشی، نژادپرستی و شقاوت، شکسته شده" عذرخواهی نمود.

بعضاً بستگان سربازان، با و یا بدون مدال، به روی صحنه می‌آیند... **گیل اولسن**^{۳۲۷} یکی از بازمانده‌های جنگ دوم جهانی به روی صحنه آمد. وی که به شدت احساساتی شده بود گفت که وی برای تمامی آن‌هایی که در ویتنام کشته شده بودند، از جمله پسرش ویلیام، احترام قائل است. سپس سعی کرد که چیزی به جای کودکان ویتنامی بگوید که نتوانست ادامه دهد و با گفتن اینکه برای صلح دعا خواهد نمود از صحنه خارج شد. بعد، دو تن از مادران ستاره-طلایی به روی صحنه آمدند. یکی از آن‌ها گفت که: "من

^{۳۲۴} Nicosia, p. 111.

^{۳۲۵} Quotes from Kerry speech in "Vietnam Veterans Against the War: Testimony to the US Senate Foreign Relations Committee" (April 22, 1971), in Vietnam and America, pp. 455-462.

^{۳۲۶} Nicosia, p. 141.

^{۳۲۷} Gail Olson

اینجا آمده‌ام تا به همه این مردان بپیوندم. در تک-تک این‌ها پسر را می‌بینم.^{۳۲۸}

یکی از سربازان درحالی که مدال "قلب بنفش"^{۳۲۹} خود را به سمت ساختمان کاپیتال پرتاب می‌کرد گفت که: امیدوارم که بتوانم روزی به خاطر جنگ با این اراذل مدال بگیرم.^{۳۳۰}

اخبار مربوط به **دوویی گنین-۳** هر شب در صدر اخبار تلویزیون و در صفحه اول روزنامه‌ها در سراسر کشور قرار داشت. بدین ترتیب تصور میلیون‌ها نفر از جنبش ضد-جنگ دستخوش تحول گردید.

شرایط وخیم ارتش ایالات متحده در ویتنام در سال ۱۹۷۱ بر همگان کاملاً آشکار شده بود. یکی از افسران ارشد در فرماندهی نیروهای ایالات متحده در ویتنام از فرط درماندگی گفته بود که: "آیا این ارتش است یا بیمارستان روانی؟ افسران از هدایت افراد تحت امر به صحنه‌ی نبرد بیمناک بوده و نفرت نیز از فرامین پیروی نمی‌کنند."^{۳۳۱} ژورنال نیروهای مسلح در ژوئن ۱۹۷۱ مقاله‌ای را به قلم سرهنگ **رابرت هاینل** با عنوان "ازهم‌پاشی نیروهای مسلح" چاپ نمود. وی در این مقاله اعلام کرد که:

روحیه، انضباط و جنگندگی نیروهای مسلح ایالات متحده، به استثنای چند مورد، پایین‌تر و بدتر از هر زمانی در قرن حاضر و یا حتی در طول تاریخ این کشور است. با هر معیاری که بخواهیم بسنجیم، ارتشی که در ویتنام باقی مانده در وضعیت فروپاشی قرار دارد. واحدهای ما یا از ورود به نبرد احتراز کرده و یا اینکه فرمان را زیر پا گذاشته، فرماندهان را کشته، اگر هم که متمرد نباشند در مواد مخدر غوطه‌ور بوده و کاملاً روحیه‌باخته‌اند.^{۳۳۲}

^{۳۲۸} Nicosia, p. 142.

^{۳۲۹} Purple Heart قدیمی‌ترین مدال نظامی ارتش ایالات متحده است که کماکان به مجروحین و یا کشته‌شده‌های جنگ داده می‌شود.

^{۳۳۰} Nicosia, p. 142.

^{۳۳۱} Appy, *Patriots*, p. 395.

^{۳۳۲} Heintz, p. 326.

از سقوط سایگون تا واترگیت

به خاطر آنچه در این مدارک آمده خیلی‌ها می‌توانند اعدام شوند.

رابرت مک‌نم‌آرا، وزیر دفاع در کابینه‌ی نیکسن^{۳۳۳}

ویتنامیزه کردن جنگ پروسه‌ای محکوم به شکست بود به این دلیل که پیش‌تر از این آزمایش شده بود. جنگ در سال ۱۹۶۵ "آمریکانیزه" شده بود دقیقاً به این خاطر که اولین تلاش برای به اصطلاح ویتنامیزه کردن - یعنی ایده‌ی ایجاد رژیم‌ی با ثبات و گوش به فرمان ایالات متحده در جنوب پس از موافقت‌نامه صلح ژنو در ۱۹۵۴ - به شکل فضاحت‌باری شکست خورده بود. این شکست ریشه در ماهیت فاسد و فتودالی رژیم سایگون داشت. این رژیم فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی بوده و نیروهای نظامی روحیه‌باخته‌اش نیز به‌هیچ‌وجه با نیروهای ناسیونالیست که از انگیزه‌ای بسیار بالا برخوردار بودند برابری نمی‌کردند. با رویکرد دوباره به سمت این سیاست ورشکسته، ایالات متحده پیشاپیش شکست را به جان می‌خرد.

ایالات متحده داشت در برابر دیدگان جهانیان در یک جنگ به زانو درمی‌آمد. به گفته‌ی **استنلی کارناو**، مورخ لیبرال، "**نیکسن و کیسینجر** شدیداً نیازمند یک ابتکار عمل تازه بودند."^{۳۳۴} تا با توسل به آن بتوانند از این شکست پیش‌گیری کنند. این به اصطلاح "ابتکار عمل تازه" دخالت نظامی در یک کشور همسایه از آب درآمد که هدفش در وهله‌ی نخست از میان بردن راهک‌های **هو چی مین** بود. ایالات متحده می‌خواست که با حمایت آتش توپخانه‌ی سنگین و بمباران هوایی و تأمین تدارکات به طور عمده جنگ را به نیروهای ویتنام جنوبی بسپارد - به عبارتی ویتنامیزه کردن جنگ در بوته‌ی آزمایش. بدین منظور، پانزده هزار تن از نیروهای ویتنام جنوبی در فوریه‌ی ۱۹۷۱ در طی عملیاتی موسوم به **لام سون** - **۳۳۵۷۱۹** وارد خاک لائوس شدند. نیروی هوایی ایالات متحده تعداد هشت هزار عملیات هوایی را در پشتیبانی از این تجاوزگری انجام داد. نیروهای ویتنام جنوبی بدون روبرو شدن با هیچ مقاومتی ده‌ها کیلومتر در خاک لائوس پیشروی کردند. آنگاه، پس از این پیشروی اولیه ناگهان با ضد-حمله‌ی پنج لشکر ویتنام شمالی روبرو شدند. نیروهای ویتنام جنوبی با از دست دادن هفتاد-و-یک تانک و صد-و-بیست-و-هفت

^{۳۳۳} Young, p. 211.

^{۳۳۴} Ibid., p. 626.

^{۳۳۵} Lam Son 719

زره‌پوش بلافاصله دست به فرار به سمت مرز ویتنام جنوبی زدند. بیش از ۲۵۰۰ تن از نیروهای ویتنام جنوبی کشته و چند هزار تن مجروح شده و ایالات متحده نیز بیش از صد هلی‌کوپتر از دست داد. افتضاح لائوس ثابت نمود که ارتش ویتنام جنوبی حتا با حمایت آتش هوایی و تدارکات از سوی ایالات متحده نیروی بی‌مصرفی بیش نیست. در دو-ساله‌ی پایانی جنگ، موضع ایالات متحده در ویتنام دستخوش ازهم‌پاشی سریعی شد. تعداد نیروهای ایالات متحده در پایان سال ۱۹۷۱ به صد-و-هشتاد-و-پنج هزار نفر کاهش یافت. ایالات متحده، اما بمب‌افکن‌های ب-۵۲ را کماکان در ویتنام باقی گذاشته بود، هواپیماهایی که به توسط آن ایالات متحده انسان‌های بی‌شماری را کشته بود بدون آنکه بتواند تأثیری بر ظرفیت رزمی خلق ویتنام بگذارد.^{۳۳۶}

مفسرهای رسانه‌های بستر اصلی به طور فزاینده‌ای از اصطلاح "باتلاق" در مورد جنگ استفاده نموده و شروع به اشتباه و فاجعه نامیدن جنگ نمودند. بخش‌های بزرگی از طبقه‌ی حاکم شروع به جدا کردن حسابشان از جنگ نمودند.^{۳۳۷}

تابستان ۱۹۷۱ هم‌چنین شاهد رخداد سیاسی مهمی بود که سرانجام به نابودی ریاست‌جمهوری نیکسن انجامید. روزنامه نیویورک‌تایمز در ژوئن آن سال دست به چاپ روایت مخفی حاکمیت از جنگ ویتنام زد که به **اسناد پنتاگون^{۳۳۸}** معروف گردید. تهیه و تدوین این اسناد که در اصل به درخواست **مکن‌آرا**، وزیر دفاع و با هدف شرح تصمیم‌گیری‌های ریاست‌جمهوری در رابطه با ویتنام آغاز شده بود، اما سه دهه از فریبکاری و دروغ‌پردازی‌های ایالات متحده را که مشخصه‌ی بارز تاریخ سیاست‌هایش در جنوب شرقی آسیاست، به ثبت رساند.

مکن‌آرا این اسناد را طبقه‌بندی‌شده اعلام نموده و اجازه داده بود که تنها چند نسخه از آن تهیه شود. **دنیل الزبرگ** که تحلیل‌گر پیشین وزارت دفاع و "جوان نابغه‌ی" **مکن‌آرا** در دولت **جانسن** بود، در

^{۳۳۶} در یکی از گزارش‌های سازمان سیا آمده بود که: "شگفت‌انگیز است که بیست-و-هفت ماه بمباران مداوم ویتنام شمالی تأثیر چندانی بر استراتژی کلی هانوی در دنبال کردن جنگ نداشته است." (Shawcross, 210) با این حال، به موازات تداوم جنگ، ایالات متحده به طور وسیعی استفاده از بمب‌افکن‌های ب-۵۲ را افزایش داد.

^{۳۳۷} See Gibson, Chapter 15.

^{۳۳۸} Pentagon Papers

آن زمان برای گروه تحقیقاتی نیمه‌دولتی **رند کرپوریشن**^{۳۳۹} کار می‌کرد.^{۳۴۰} وی سرسختانه به مخالفت با جنگ پرداخت و پس از آنکه سناتور **ویلیام فالبرایت**^{۳۴۱} برپایی جلسه شنود پیرامون این مدارک را رد نمود، وی آن‌ها را برای انتشار به روزنامه‌ی نیویورک‌تایمز داد. **نیکسن** به شدت به خشم آمده و تمام تلاشش را به کار برد تا مانع انتشارشان توسط نیویورک‌تایمز و یا روزنامه‌های دیگر شود. دادگاه عالی تقاضای **نیکسن** را رد نموده و **اسناد پنتاگون** منتشر گردید.

نیکسن در پاسخ، اما قدم‌های اولیه را در مسیر خود-نابودی کامل برداشت. وی دستور داد که تا کارمندان یک واحد اطلاعاتی مخفی را که تنها به وی پاسخگو بوده به منظور بستن تمامی "نشت‌های" درون سیستم ایجاد کنند. این افراد که اصطلاحاً با عنوان "لوله‌کش‌ها" معروف بودند می‌بایستی که دست به اقدامات جنایی بر علیه مخالفین **نیکسن** بزنند. بنا به گفته‌ی **رابرت هیلدمن**^{۳۴۲}، رییس ستاد در کابینه‌ی **نیکسن**، "بدون جنگ ویتنام و **واترگیتی** نیز وجود نمی‌داشت."^{۳۴۳} کاخ سفید در دوران زمامداری **نیکسن** برای تعقیب و سرکوب مخالفین سیاسی‌شان کاملاً آماده بود. **نیکسن** زمانی به یکی از دوستانش گفته بود که "اگر نتوانی دروغ بگویی هرگز به جایی نمی‌رسی."^{۳۴۴} **ایجل کرو**^{۳۴۵}، یکی از کارمندان کاخ سفید، ذهنیت حاکم بر کاخ سفید دوره‌ی **نیکسن** را بی‌پرده این‌گونه خلاصه نمود: "هر کسی را که با ما

^{۳۳۹} Rand Corporation

^{۳۴۰} For full story about the Pentagon Papers, see Ellsberg's own recently published memoirs, *Secrets: A Memoir of Vietnam and the Pentagon Papers* (New York: Viking Adult, 2002).

^{۳۴۱} William Fulbright

^{۳۴۲} Harry Robbins "Bob" Haldeman

^{۳۴۳} Fred Emery, *Watergate: The Corruption of American Politics and the Fall of Richard Nixon* (New York: Touchstone, 1994), p. 8.

^{۳۴۴} Karnow, 577.

^{۳۴۵} Egil "Bud" Krogh, Jr. *وکیل آمریکایی که برای نیکسن در کاخ سفید خدمت می‌کرد. وی به خاطر دست داشتن در افشاء ووترگیت زندانی شد.*

مخالفت کند نابود می‌کنیم. در واقع امر، هر کسی را که از ما حمایت نکند نابود می‌کنیم.^{۳۴۶} **نیکسن** از اینکه **الزبرگ** ممکن است که از سیاست‌های وی، به ویژه بمباران مخفیانه‌ی **کامبوج**، باخبر باشد به شدت در هراس بود. **نیل شیپن**^{۳۴۷}، گزارشگر نیویورک‌تایمز که **الزبرگ** این اسناد را برای چاپ به وی داده بود، هنگام انتشار این اسناد در مقدمه‌اش نوشت که "رهبران ایالات متحده در شش سال گذشته، از جمله **ریچارد میلهاوس نیکسن**، ممکن است که به عنوان جنایتکاران جنگی مجرم باشند."^{۳۴۸} دستبرد زدن به دفتر مرکزی حزب دموکرات واقع در مجموعه‌ی اداری **واترگیت** که یک سال بعد از انتشار این اسناد صورت گرفت بخشی از عملیات گسترده‌ی **نیکسن** در سرکوب مخالفینش بود.

درحالی‌که ویتنامیزه کردن جنگ رو به شکست داشته و **اسناد پنتاگون** کشور را به لرزه درآورده بود، **نیکسن** اما سرگرم طرح‌ریزی یک رشته از ابتکارهایی در سیاست خارجی‌اش بود که وی امید داشت که بتواند توازن جهانی قدرت را به سود ایالات متحده چرخانده، به ویژه اینکه باعث تضعیف ویتنام شمالی در مذاکرات آینده شود. وی در فوریه‌ی ۱۹۷۲ در سفر معروفش به چین رفت و چند ماه بعد از آن نیز به مسکو رفته و یک قرارداد کنترل تسلیحاتی را با روس‌ها امضا نمود. این ابتکارها در واقع اقدامات روابط عمومی نبوغ‌آمیزی بود که دولت **نیکسن** آن‌ها را به عنوان "تلاش‌های صلح‌جویانه" قالب کرده بود. درحالی‌که عزم واقعی **نیکسن** این بود که با ایجاد ائتلافی با چین رقابت جهانی بر علیه روسیه را ارتقای دهد. وی هم‌چنین می‌خواست که چین و روسیه با آوردن فشار به ویتنام شمالی، آن‌ها را به پذیرفتن شرایطی مجبور سازند که بیشتر مناسب حال ایالات متحده باشد. از زمان بر سر کار آمدن **نیکسن**، مذاکرات مخفی میان ایالات متحده و ویتنام شمالی برای خاتمه دادن به جنگ در موارد متعددی صورت گرفت که نتیجه‌ی چندانی به دنبال نداشت.

اکثریت بزرگی از آمریکایی‌ها به شدت از ابتکار **نیکسن** در مورد "گشایش" با چین استقبال نمودند، زیرا بر این باور بودند که جهان را به محل امن‌تری برای زندگی تبدیل می‌کند. این ابتکارها به همراه کاهش

^{۳۴۶} Karnow, p. 634.

^{۳۴۷} Neil Sheehan

^{۳۴۸} Young, p. 260.

تعداد نیروهای آمریکایی در ویتنام از جمله عواملی بود که باعث پیروزی بزرگ وی در انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ شد.

به این احتمال که ابتکارهای **نیکسن** منجر به تضعیف حمایت متحدین روسی و چینی‌شان شده و با مشاهده‌ی سست شدن مواضع آمریکا در ویتنام^{۳۴۹}، رهبران ویتنام شمالی عملیات عمده‌ای را برای بهار ۱۹۷۲ طرح‌ریزی نمودند. در سی‌ام ماه مارس تعداد دویست هزار نیروی مشترک ویتنام شمالی و جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی از مرز عبور نموده و به سادگی ارتش ویتنام جنوبی را کنار زده و کمترین امید را هم که به ویتنامیزه کردن جنگ باقی مانده بود جاروب نمودند. هدف از این عملیات مجبور کردن ایالات متحده به بازگشت به میز مذاکره بود. به رغم حمایت نیروی هوایی آمریکا، ارتش ویتنام جنوبی عقب‌نشینی کرده و در اوایل آوریل کنترل استان **کوآنگ تری**^{۳۵۰} از دست سایگون خارج شد. در اول ماه مه، پرچم جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی بر فراز پایتخت به اهتزاز درآمده و راه به سمت **هوئی** گشوده شده بود. عملیات آن‌چنان مؤثر بود که **کرایتن آبرامز**^{۳۵۱}، فرماندهی کل نیروهای ایالات متحده در ویتنام با تشویش گفته بود که "همه‌چیز ممکن است که از دست برود."^{۳۵۲} جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی توانست که مناطق بسیاری را در **کوآنگ انگای و دلتای مکونگ**^{۳۵۳} باز-پس بگیرد. تنها کاربرد وحشیانه‌ی آتش هوایی از سوی ایالات متحده مانع از سرنگونی دولت سایگون گردید. برای نمونه، در نبرد **کونتوم**^{۳۵۴} در ارتفاعات مرکزی تنها در طی سه هفته هواپیماهای **ب-۵۲** بیش از سیصد بار منطقه را بمباران کردند. در استان **کوآنگ تری** نیز از بسیاری از شهرها به دلیل بمباران‌های ایالات متحده به تلی از خاکستر بدل شدند. در ماه آوریل ویتنام شمالی بیش از هفتصد بار توسط بمب‌افکن‌های **ب-۵۲** بمباران شد. از جمله در این عملیات

^{۳۴۹} در ژوئن ۱۹۷۲ تنها چهل-و-هفت هزار نیروی آمریکایی در ویتنام باقی مانده بود.

^{۳۵۰} Quang Tri

^{۳۵۱} Creighton Abrams

^{۳۵۲} Young, p. 270.

^{۳۵۳} Mekong Delta

^{۳۵۴} Kontum

هانوی و هایفونگ به مدت چهل-و-هشت ساعت بدون وقفه بمباران شدند.

در ماه مه ۱۹۷۲ ایالات متحده و ویتنام شمالی به طور مخفیانه وارد مذاکره شده که در تمام طول تابستان آن سال ادامه یافت. **هنری کیسینجر** هیئت آمریکایی را سرپرستی می کرد و رهبری تیم ویتنام شمالی به دست **له دوک تو**^{۳۵۵} بود. مذاکرات در گذشته به خاطر دو مسئله کلیدی متوقف شده بود - مسئله اول "خروج همزمان" نیروهای آمریکایی و ویتنام شمالی از ویتنام جنوبی بوده و مسئله دوم وضعیت حکومت **تیو** در سایگون بود؛ اما هنگامی که ایالات متحده درخواست بیرون رفتن نیروهای ویتنام شمالی از خاک ویتنام جنوبی را کنار نهاده و ویتنام شمالی نیز درخواستش در مورد برکناری حکومت سایگون را نادیده گرفته و بر سر گفت-و-گو میان دو نهاد سیاسی، یعنی حکومت سایگون و حکومت انقلابی موقت جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی، توافق نمود، موجبات راه‌گشایی در مذاکرات فراهم شد. **کیسینجر** پیش‌نویس قرارداد را پذیرفته و برنامه زمانی برای امضا قرارداد در هانوی را تعیین نمود؛ اما **نیکسن** بر این باور بود که پس از برگزاری انتخاباتی که در پیش بود وی خواهد توانست که قرارداد بهتری را به امضا رسانده و به این دلیل شروع به کارشکنی در امضا قرارداد نمود.

پس از آنکه **نیکسن** با اکثریت بزرگی در انتخابات به پیروزی رسید، کیسینجر با **له دوک تو** ملاقات نموده و خواهان گرفتن امتیازهای بیشتری شد. ویتنام شمالی با قاطعیت به **کیسینجر** جواب رد داده و شروع به بیرون بردن سالمندان و کودکان از هانوی کرده و دست به تهیه و آماده‌سازی پناهگاه‌های بمباران هوایی زدند.^{۳۵۶} آنگاه **نیکسن** عملیات بمباران هانوی و هایفونگ به توسط هواپیماهای بمبافکن ب-۵۲ را آغاز نمود که به "بمباران‌های کریسمس" معروف شد. آغاز عملیات در هجدهم دسامبر ۱۹۷۲ بوده و با احتساب تعطیلی یک‌روزه کریسمس، به مدت ده روز ادامه داشت. در این مدت، ایالات متحده بیش از

^{۳۵۵} Lê Đức Thọ از بنیان‌گذاران حزب کمونیست هندوچین بود. وی سال‌ها در زندان استعمارگران فرانسوی اسیر بود. وی در حزب کارگران ویتنام (حزب کمونیست ویتنام) عضو دفتر سیاسی بود. در سال ۱۹۷۳ به همراه هنری کیسینجر به دریافت جایزه صلح نوبل انتخاب شد. وی، اما از پذیرفتن این جایزه خودداری نمود. له در سال ۱۹۹۰ درگذشت. (م)

^{۳۵۶} For a complete account of the peace negotiations see Gareth Porter, *A Peace Denied: The United States, Vietnam, and the Paris Agreement* (Bloomington: Indiana University Press, 1975).

سی-و-شش هزار تَن بمب بر روی کارخانه‌ها، خطوط آهن، ایستگاه‌های اتوبوس و دیگر تأسیسات شهری ریخت؛ بزرگ‌ترین بیمارستان هانوی و منطقه‌ی مسکونی **خی‌یم تی‌ین**^{۳۵۷} نیز مورد هدف قرار گرفتند.^{۳۵۸} به رغم اینکه نیمی از ساکنین هانوی از شهر خارج شده بودند، اما بیش از ده هزار نفر غیرنظامی بر اثر این بمباران‌ها جان باختند. **جان نگرپونته**^{۳۵۹}، یکی از اعضای شورای امنیت ملی با کنایه گفته بود که "ما با بمباران ویتنام شمالی آن‌ها را به پذیرفتن شرایطمان متقاعد نمودیم."^{۳۶۰} اما پیمان صلحی که توسط ایالات متحده، ویتنام شمالی، ویتنام جنوبی و حکومت موقت انقلابی به امضا رسید اساساً همانی بود که **نیکسن** پیش از بمباران کریسمس با آن توافق نموده بود.

پیمانی که به جنگ آمریکا در ویتنام خاتمه داد در ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۷۳ در پاریس به امضا رسید. آخرین گروه از سربازان آمریکایی در ماه مارس همان سال از ویتنام خارج شدند. **یانگ**، مورخ آمریکایی، جنگ **نیکسن** در ویتنام را این‌گونه خلاصه نموده است:

بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۲، درحالی‌که **نیکسن** جنگش بر علیه ویتنام را به نام صلح ادامه داد، تعداد ۱۵۳۱۵ نفر از نیروهای آمریکایی، ۱۰۷۵۰۴ نفر از نیروهای حکومت سایگون و بیش از چهارصد هزار نفر (رقم تخمینی) از نیروهای ویتنام شمالی و جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در نبردها کشته شدند. اگرچه آمار معتبری در مورد تلفات غیرنظامی‌ها در دست نیست، اما تخمین زده می‌شود که به ازای هر سال از ریاست‌جمهوری **نیکسن** تعداد ۱۶۵۰۰۰ غیرنظامی در ویتنام جنوبی کشته شدند.^{۳۶۱}

^{۳۵۷} Kheim Thien

^{۳۵۸} Appy, *Patriots*, p. 396.

^{۳۵۹} John Negroponte یکی از مهره‌های امپریالیسم آمریکا که در جنایت‌های متعددی دست داشته است. وی در دوره‌ای که سفیر ایالات متحده در هندوراس بود، با استفاده از ارتش جنایتکار این کشور بر علیه دولت ساندینیستی نیکاراگوئه می‌جنگید. پس از تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و اشغال آن کشور، به سمت سفیر به عراق فرستاده شد تا در توطئه بر علیه خلق ستم‌دیده‌ی عراق و دیگر خلق‌های خاورمیانه فعالیت کند. (م)

^{۳۶۰} Quoted in Nguyen Tien Hung and Jerrold L. Schecter, *The Palace File: Vietnam Secret Documents* (New York: Perennial Library, 1986), p. 146.

^{۳۶۱} Young, p. 280.

نیکسن که به خاطر افتضاح و اترگیت مورد استیضاح قرار می‌گرفت در اوت ۱۹۷۴ از ریاست‌جمهوری استعفا داد. متحدین آمریکا در سایگون نتوانستند چندان دوام بیاورند. بقایای حکومت سایگون در آوریل ۱۹۷۵ به نیروهای ویتنام شمالی تسلیم شدند. جنگ سی‌ساله به پایان رسید. ایالات متحده در برابر دیدگان جهانیان با تحقیر به زانو درآمده بود. یکی از فقیرترین کشورهای جهان پرقدرت‌ترین ماشین نظامی جهان در تاریخ مدرن را شکست داده بود.

میراث ویتنام

به طور سنتی، درصد بزرگی از آمریکایی‌ها جنگ‌های استعماری و توسعه‌طلبانه را ناعادلانه می‌دانند. [این باور] به میزانی است که اگر چنانچه سرباز آمریکایی بر این باور باشد که جنگی با این انگیزه‌ها به راه افتاده، آنگاه [از نظر وی] فرامینی هم که از سوی رده‌های بالای (افسران و سیاست‌مداران) صادر می‌شود نامشروع خواهد بود.

سرگرد استفان دی وس بروک^{۳۶۲}

کاریکاتورهای زیادی در این باره هست که مردم می‌گویند که "حالا ویتنام شده یا نه؟" - یعنی امیدشون اینه که ویتنام دیگه‌ای به پا بشه و اینکه تو فکرشون اینه. بذار بهتون اطمینون بدم که دیگه از این خبرها نیست.

دانالد رامزفلد، وزیر دفاع (در کابینه‌ی جورج بوش)^{۳۶۳}

ایالات متحده به مدت سی سال، از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵، تلاش نمود تا مانع از به قدرت رسیدن نیروهای ناسیونالیست در ویتنام شود. هنگامی که استعمار فرانسه پس از یک جنگ نه‌ساله در **دی‌ین بی‌ین فو** به زانو درآمد، ایالات متحده جداسازی ویتنام به دو بخش "کمونیست" در شمال و بخش "کمونیست-ستیز" زیر حاکمیت یک رژیم آلت دست در جنوب را طراحی نمود. ایالات متحده به مدت ده سال تلاش نمود تا این رژیم به غایت منفور را در بخش جنوبی به سامان برساند. سرانجام، ایالات متحده برای آنکه مانع به قدرت رسیدن جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی شود، ناچار شد که تا دست به مداخله‌ی نظامی همه‌جانبه در ویتنام زد.

^{۳۶۲} Stephen D. Wesbrook, "The Potential for Military Disintegration," in Sam C. Sarkesian, ed., *Combat Effectiveness* (Beverly Hills, CA: Sage Publications, Inc., 1980), pp. 270-71.

^{۳۶۳} Quoted in the *New York Times*, July 1, 2003.

مقام‌های آمریکایی درک درستی از ابعاد و میدان نفوذ جنگی که به آن وارد می‌شدند نداشتند. یک دهه‌ی دیگر از جنگ-طلبی و ارتقا آن از پی آمد که در اوج خود بیش از نیم میلیون نفر از نیروهای نظامی آمریکا را در اختیار داشت.

در این مدت، مقدار بمبی که ایالات متحده بر ویتنام ریخت سه برابر مقدار بمبی بود که توسط تمامی طرف‌های درگیر در جنگ جهانی دوم ریخته شده بود. بیش از سه میلیون ویتنامی در این جنگ خانمان‌سوز کشته شده و دست‌کم به همین تعداد نیز مجروح شدند. تعداد شصت هزار نظامی آمریکایی نیز در این جنگ کشته شدند.^{۳۶۴}

تعداد نه هزار دهکده، بیست-و-پنج میلیون جریب زمین کشاورزی، دوازده میلیون جریب از جنگل‌ها تخریب شده و یک-و-نیم میلیون رأس دام تلف گردید؛ بالغ بر دویست هزار فاحشه، هشتصد-و-هفتاد-و-نه هزار یتیم، صد-هشتاد-و-یک هزار معلول و یک میلیون بیوه بر خرابه‌های جنگ باز مانده است؛ تمامی شش شهر صنعتی در شمال به همراه چهار هزار از پنج هزار-و-هشتصد بخش کشاورزی نابود شدند. تعداد بی‌شماری از مهمات منفجر نشده در سراسر شمال و جنوب گسترده شده که برای سال‌ها باعث کشته و یا مجروح شدن کشاورزان و اعضای خانواده‌شان شده است. در طول جنگ، مقدار نوزده میلیون گالن از علف‌کش‌ها بر سرتاسر خاک جنوب ریخته شد. اگرچه تأثیرات درازمدت این مواد شیمیایی در آن موقع هنوز به درستی شناخته نشده بود، اما نقص زایمان و سقط جنین ناخواسته از همان ابتدا به شدت رواج داشته است.^{۳۶۵}

زمانی که ایالات متحده به ویتنام لشکرکشی نمود، این‌گونه به نظر می‌رسید که نیرویی شکست‌ناپذیر بوده که می‌تواند اراده‌اش را بر تمامی جهان از طریق مداخله مستقیم نظامی و یا با استفاده از اهرم‌های بی‌شمار اقتصادی اعمال کند؛ اما فرار مفتضحانه‌اش از ویتنام ثابت نمود که حتا قدرت سترگی مانند ایالات متحده نیز شکست-پذیر است. در حقیقت، دست‌یابی نیروهای ویتنامی به استقلال به این خاطر نبود که آن‌ها از نظر نظامی ایالات متحده را شکست داده باشند، بلکه به این دلیل بود که آن‌ها اراده‌ی ایالات متحده را در دنبال نمودن جنگ خرد ساختند. اگرچه ایالات متحده تقریباً در تمامی درگیری‌های عمده پیروز بود، اما

^{۳۶۴} خبرگزاری فرانسه در سال ۱۹۹۵ گزارش داد که حکومت ویتنام آماری را منتشر نموده که بر اساس آن در طول بیست-و-یک سال جنگ (۱۹۷۵-۱۹۵۴)، پنج میلیون ویتنامی جان باختند.

^{۳۶۵} Young, p. 302.

مجبور به خروج شد زیرا که بهای سیاسی ادامه‌ی جنگ بسیار زیاد بود. ایالات متحده شکست خورد به این دلیل که جنگ را نه تنها در **دلتای مکونگ**، بلکه در داخل کشور نیز باخته بود. این شکست به‌نوبه‌ی خود "دردنشان ویتنام" را زایید - عاملی بازدارنده که مانع از مداخله‌ی مستقیم نظامی ایالات متحده در گوشه-و-کنار جهان می‌شد.

جنبش دانشجویی غالباً تنها عامل در خاتمه دادن به جنگ معرفی می‌شود. اینکه جنبش دانشجویی نقش بسیار مهمی را در رادیکال ساختن میلیون‌ها نفر بر علیه جنگ ایفا نموده جای تردیدی نیست. این نیز درست است که رهبری اتحادیه‌های کارگری آمریکا، به سردمداری **جورج مینی**^{۳۶۶}، از جنگ حمایت نمود؛ اما طبقه‌ی کارگر آمریکا از همان ابتدای جنگ نظر خوشی نسبت به آن نداشته و نظرسنجی‌های بعدی نشان داد که ضدیت کارگران با جنگ بیش از هر گروه اجتماعی دیگر بود. به علاوه، زمانی که ضدیت طبقه‌ی کارگر زبان تازه‌ای یافت - از طریق شورشگری سربازان - طبقه‌ی حاکم چاره‌ای جز بازگرداندن نیروهای پیاده و خاتمه دادن به جنگ نداشت.

سرانجام، سه عاملی که متحداً به شکست ایالات متحده در ویتنام یاری رساند عبارت بودند از: حضور جنبش مقاومت ملی نیرومندی در ویتنام؛ شکل‌گیری جنبش توده‌ای ضد-جنگ در داخل؛ و فروپاشی تقریباً کامل ظرفیت جنگی نیروهای نظامی آمریکا که بخشاً نتیجه‌ی تجارب جنگی و شورشگری سربازان بود.

برای آن‌هایی که به دلیل جنگی که بوش بر علیه عراق به راه انداخت و اشغال آن کشور به مواضع رادیکال رسیده‌اند اینکه آیا عراق "ویتنام بعدی" است به یک پرسش کلیدی بدل شده است. پاسخ به این پرسش این است که عراق می‌تواند به "ویتنام بعدی" بدل شود. این مسئله، اما از سوی دو نیرو حل خواهد شد، خلق عراق و طبقه‌ی کارگر آمریکا. آیا خلق عراق می‌تواند جنبشی را برپا سازد که قادر به شکست ماشین نظامی آمریکا باشد؟ آیا کارگران آمریکایی حاضر خواهند بود که بهای جنگ در عراق را با خون خویش و با پایین آمدن استانداردهای زندگی‌شان بپردازند؟ این سؤال‌ها تنها با مبارزه‌ی توده‌ای در عراق و در ایالات متحده پاسخ داده می‌شود. بزرگ‌ترین درسی که جنگ در ویتنام به ما آموخته این است که این امکان‌پذیر است، اما تنها از طریق مبارزه مصمم توده‌ها.

در ستایش خلق ویتنام و در نکوهش قاتلینشان!^{۳۶۷}

نویسنده: مایکل ییتس



^{۳۶۷} این مقاله با عنوان Honour the Vietnamese, Not Those Who Killed Them در شماره‌ی ۱ از دوره‌ی ۶۷ ماهنامه‌ی مانتلی ریویو (مه ۲۰۱۵) درج شده است. نویسنده‌ی مقاله مایکل دی. ییتس (Michael D. Yates) از همکارانِ سردبیر است.

چارلز مک‌داف^{۳۶۸}، از سربازان پیشین جنگ ویتنام، در نامه‌ای که به ریچارد نیکسن در ژانویه‌ی ۱۹۷۱ نوشته بود، گفته بود که وی شاهد آزار و اذیت و کشتار غیرنظامی‌های ویتنامی به دست سربازان آمریکایی بوده و **مای لای‌های** بسیاری در طول جنگ رخ داده است.^{۳۶۹} وی در این نامه از نیکسن خواسته بود که این کشتار را به پایان برساند. کاخ سفید نامه وی را به سرلشکر فرانکلین دیویس^{۳۷۰} داده که وی هم در پاسخ نوشته بود، "ارتش ایالات متحده هیچ‌گاه کشتار عمدی و عدم احترام به حیات انسانی را مورد اغماض قرار نداده است."

نامه‌ی مک‌داف و پاسخ دیویس هر دو در کتاب **نیک ترز با عنوان "هر جنبنده‌ی را بکش: چهره‌ی واقعی جنگ آمریکا در ویتنام"** آمده است. این تازه‌ترین اثری است که بدون هیچ شبهه‌ای ثابت می‌کند که حرف‌های سرلشکر دروغی بیش نبوده است.^{۳۷۱} ایالات متحده نه تنها ویتنام را با درنده‌خویی

^{۳۶۸} Charles McDuff

^{۳۶۹} در ۱۶ مارس ۱۹۶۸ سربازهای ارتش ایالات متحده نزدیک به پانصد غیرنظامی را در دو دهکده‌ی ویتنام کشتار نمودند. یکی از این دهکده‌ها در نقشه‌ی ارتش به نام مای لای شناسایی شده که اسم "کشتار مای لای" از آن به جا مانده است.

^{۳۷۰} Major General Franklin Davis, Jr.

^{۳۷۱} Nick Turse, *Kill Anything That Moves: The Real American War in Vietnam* (New York: Henry Holt and Co., 2013)

نوشتن این کتاب به طور تصادفی شکل گرفت. وی درحالی‌که سرگرم تحقیق پیرامون ناهنجاری‌های رفتاری پسا-روان‌زخمی در میان بازمانده‌های جنگ ویتنام بود، در سازمان اسناد ملی از سوی یکی از بایگان‌ها با این پرسش روبرو شد که آیا ممکن است که آن‌هایی که صرفاً شاهد جنایات جنگی بوده‌اند به چنین ناهنجاری‌هایی دچار شوند؟ این فرد سپس انبوهی از اسناد قدیمی را در اختیار وی قرار داد که راه کارهای پنتاگون و بررسی‌های گروه کار مخفی آن را در این زمینه شرح می‌داد که به منظور آماده‌سازی پرسنل برای کشتار مای لای بعدی انجام شده بود. نویسنده که این اسناد را به عنوان مأخذ کتابش قرار داد، بلافاصله شروع به بررسی جنایت‌های جنگی در ویتنام نمود. این بررسی‌ها وی را به بایگانی‌های دیگر، اعم از عمومی و خصوصی، انبوهی از مصاحبه با شخصیت‌های حکومتی و بازمانده‌های جنگ ویتنام راه برد. وی طی چندین سفر به ویتنام با بسیاری از آسیب‌دیدگان جنگ مصاحبه نموده، به دیدن بسیاری از یادبودهای جنگ در دهکده‌ها رفته و انبوهی از ادبیات مربوط به جنگ را مرور نمود. حاصل کار کیفرخواستی دردناک بر علیه حکومت ایالات متحده و افسران بلندپایه

و وحشی‌گری بی‌سابقه‌ای ویران نموده و در هر ده و دهکده‌ای جنایت جنگی آفرید، بلکه واقعیت این است که این اعمال جنایتکارانه سیاست رسمی حاکمیت بود. ایالات متحده جنگ را همچون یک امر صنعتی و بر اساس نظریه‌ی کارآیی **فردریک تیلر**^{۳۷۲} و با محاسبات مهندسی درونداد-برونداد دنبال نموده و تلفات بیشینه‌ی ویتنامی‌ها به طور رسمی در دستورالعمل‌های رزمی قرار داشت.

هدف من از این نوشته این است که با استفاده از این کتاب و چند کتاب دیگر و همچنین با استفاده از چندین مقاله و فیلم، تحلیلی را در اینجا ارائه دهم که نشان بدهد که ایالات متحده چگونه این جنگ را بر علیه خلق ویتنام اداره نموده؛ برای ویتنامی‌ها این جنگ چه نتایجی را در پی داشته؛ و سرشت دوزخی این جنگ چگونه مخالفتی سرسختانه را بر علیه‌اش برانگیخته (دست‌کم از سوی یک گروه از ارتشی‌های شجاع ایالات متحده)؛ و اینکه تاریخ جنگ چگونه پاک‌شویی شده است. درعین حال، می‌خواهم نشان دهم که نه تنها درک آنچه بر خلق ویتنام گذشت، بلکه از یاد نبردن آن نیز دارای اهمیت است.

مدل بازرگانی مک‌نم‌آرا از جنگ

رابرت مک‌نم‌آرا، وزیر دفاع در کابینه‌ی **لیندن جانسون**، معمار اصلی استراتژی جنگی ایالات متحده بود.^{۳۷۳} وی که یک متخصص در امور لجستیک بوده و در جنگ دوم جهانی ناظر بر بهبود و ساده‌سازی عملیات بمباران بود و پس از جنگ به ریاست کمپانی خودروسازی **فورد**^{۳۷۴} رسید، بر این باور بود که پیروزی در جنگ صرفاً نیاز به تعیین هدفی دارد که آن را تضمین نموده و سپس با به کار گرفتن شیوه‌های مدیریت که وی در آن به استادی رسیده بود، کار را در راستای رسیدن به آن هدف به انجام رساند. هدفی که وی تعیین نمود دستیابی به بالاترین حد ممکن از "تناسب کشتار"، یعنی نسبت کشته‌های دشمن به

و تشریح شکنجه، کشتار و خرابی سرزمین ویتنام چنان‌که خواندنش بسیار دل‌خراش است.

^{۳۷۲} Frederick Taylor

^{۳۷۳} مک‌نم‌آرا وزیر دفاع در کابینه‌ی کندی نیز بود. اگرچه هستند کسانی که بر این باورند که کندی، اگر که زنده مانده بود، هرگز مانند جانسن به ویتنام نیرو نمی‌فرستاد، اما باید به یاد داشت که وی سرسختانه به جنگ سرد متعهد بود. با توجه به آنچه مک‌نم‌آرا در دوران زمامداری جانسن انجام داد، انتخاب کندی ثابت می‌کند که وی بر سر مسئله‌ی ویتنام به جناح کبوتر تعلق نداشت.

^{۳۷۴} Ford Motor Company

کشته‌های ایالات متحده، بود که تا بتوان بدان طریق به "نقطه‌ی تلاقی" رسید - یعنی کشتن آن تعداد از سربازهای دشمن که دشمن توان جایگزینی‌اش را نداشته باشد. آنگاه و بالا‌جبار، ویتنامی‌ها نخواهند توانست در برابر ماشین جنگی ایالات متحده مقاومت نموده و در نتیجه تسلیم شده و به صلح تن درخواهند داد.

برای درک آنچه **مکن‌آرا** انجام داد یک راهش این است که جنگ در ویتنام را به صورت یکی از روندهای تولید سرمایه‌داری تصور نمود. حال در این روند مفروض تولید باید انباشت کشته‌های دشمن را به جای انباشت سرمایه‌ی پولی که نیروی محرکه‌ی دستگاه سرمایه‌داری است، قرار داد. حکومت ایالات متحده تلاش نمود تا با تکیه به ارتش قهارش به بیشینه کردن این انباشت دست یازد؛ اما همان‌گونه که **مکن‌آرا** و بالادست‌ها و ژنرال‌ها آموختند، دشمنشان شیوه‌ی جنگ چریکی را برگزیده و از درگیری رو-در-رو خودداری می‌نمود. این دشمن هرگاه که خود می‌خواست به آن‌ها حمله کرده و پس از ضربه زدن به ماشین جنگی ایالات متحده به سرعت در مناطق روستایی و جنگلی ناپدید می‌گردید. از سوی دیگر، نیروهای ایالات متحده نمی‌توانستند به آسانی سربازان را از غیرنظامی‌ها تشخیص دهند. هر ویتنامی ممکن بود که یک رزمنده باشد، حتا زنان و کودکان. اگرچه کسی حاضر نبود که بپذیرد، اما افزایش دائمی تناسب کشتار الزاماً به معنای کشتن هر چه بیشتر غیرنظامی‌ها بود. واقعیت امر، اما این است که از نظر ایالات متحده کشتن هر چه بیشتر غیرنظامی‌ها باعث می‌شد که نیروی نظامی "دشمن" در دیدرس بهتر قرار گرفته و درعین حال از نیروی ذخیره‌ی مورد نیاز برای جایگزین ساختن سربازان "دشمن" نیز کاسته می‌شد.

دانالد رامزفلد^{۳۷۵}، وزیر دفاع در کابینه‌ی **جورج بوش** (پسر)، در چارچوب "جنگ بر علیه ترور" گفته بود که بهترین شیوه برای مبارزه بر علیه تروریست‌ها "خشکاندن مردابی است که آن‌ها در آن زندگی می‌کنند."^{۳۷۶} کشتن آن‌هایی که سلاح به دست ندارند باعث می‌شود که سربازهای دشمن برملا شوند؛ یعنی این‌ها مردابی را که بتوانند در آن پنهان شوند از دست خواهند داد؛ بنابراین، از همان ابتدای جنگ کشتن غیرنظامی‌ها سیاستی بود که ایالات متحده بر اساس بیشینه کردن تناسب کشتار پیشه کرده بود. کشتن غیرنظامی‌ها نقض قوانین جنگی بوده و به این دلیل تلاش بسیاری برای سرپوش گذاشتن بر آن به عمل آمد که **ترز** نمونه‌های زیادی را در کتابش آورده است. یکی از ترفندهای رایج این بود که اسلحه‌ای را در

^{۳۷۵} Donald Henry Rumsfeld

^{۳۷۶} Kathleen T. Rhem, "Rumsfeld on Terrorists: Drain the Swamp They Live In," September 18, 2001, <http://defense.gov>.

کنار پیکر غیرنظامی کشته شده قرار دهند؛ اما همین هم غالباً نیاز نبود زیرا که فرماندهان همواره حاضر بودند تا حرف افسران حاضر در صحنه را بدون دلیل و مدرک بپذیرند.

کشته‌های دشمن منهای کشته‌های ایالات متحده ("تناسب کشتار" بر مبنای تفاضل) همانند درآمد منهای هزینه (سود) نیست؛ سود باید به شکل پول درآورده شود تا بتواند به ادامه‌ی حرکت نیروی مخرب انباشت [سرمایه‌داری] یاری برساند. پروسه‌ی پولی شدن در کنف حمایت حکومت ایالات متحده صورت می‌پذیرد که می‌توان آن را به‌مثابه‌ی یک شرکت بزرگ با منابع نقدینگی هنگفت و خط اعتباری نامحدود، نه تنها در داخل کشور بلکه در سراسر دنیا فرض نمود. می‌توان مالیات را همواره زیاد نموده، اوراق قرضه‌ی دولتی فروخته و پول چاپ کرد؛ و افزون بر آن — با توجه به استفاده‌ی سراسر دنیا از دلار به عنوان ذخیره‌ی ارزی — می‌توان با هر کشوری به طور نامحدود کسر موازنه‌ی بازرگانی داشت. تا زمانی که جنگ با پیروزی به پایان برسد پول جریان خواهد داشت.

هر کارفرمایی بر این نکته آگاه است که کنترل جوهره‌ی مدیریت است. با توجه به اینکه هدف تناسب کشتار بیشینه بود، بنابراین تمامی وجوه پروسه‌ی تولید می‌باید که به دقیق‌ترین شکل ممکن هماهنگ می‌شد. چندین نوع از کنترل دارای اهمیت بود. نخست، تعداد کارگرهای لازم برای انجام کار بود (یعنی سربازها و افراد پشتیبانی). عرضه‌ی تقریباً نامحدود سرباز از طریق سربازگیری اجباری تضمین شده بود. برای جوان‌هایی که به خانواده‌های متمول و بانفوذ سیاسی تعلق داشتند این امکان ایجاد شده بود که تا بتوانند با توسل به وسایل مختلف از رفتن به سربازی معاف شوند تا مبدا که به مخالفت از جنگ برخیزند، فرضی که البته بعدها بطلانش ثابت گردید. از نقطه‌نظر حاکمیت، لایه‌های پایینی سفیدپوست‌ها، سیاهان، آمریکای لاتینی‌ها و بومی‌ها از نظر اقتصادی مصرف‌پذیر بوده و درعین‌حال، فرستادنشان به جبهه‌های جنگ امکان ایجاد ناآرامی‌های داخلی را از آن‌ها سلب می‌نمود.

در نخستین قدم باید کشتن را به سربازها می‌آموختند. اینکه کسی دیگری را بکشد امر نامتعارفی است که تابوهای اجتماعی شدیدی بر علیه آن وجود دارد. پژوهش‌گران دریافته بودند که در خلال جنگ‌های سده‌های نوزده و بیست، سربازها به طور مرتب از شلیک کردن خودداری کرده و یا آنکه به عمد آن‌چنان نشانه‌گیری کرده که تیرشان به هدف نخورد. رهبران نظامی در پاسخ، اما شیوه‌های آموزش سربازها را

عمیقاً تغییر دادند.^{۳۷۷} هدف اول ایجاد همبستگی افراطی در میان گروه بود. نخست، مربی‌ها تازه-واردها را مورد آزار دائم قرار می‌دادند که با شکنجه فاصله‌ای نداشت. در چارچوب این شیوه‌ی آموزشی، اگر که سربازهای تحت آموزش را از خواب و خوراک محروم کرده، آن‌ها را مجبور به راه‌پیمایی‌های طولانی تحت شرایط نامساعد نموده، برای سرپیچی از فرامین، هر قدر هم که بیهوده و خفت‌انگیز باشد، به شدت تنبیه کرده، آنگاه سیستم دفاعی این افراد در هم شکسته شده و به هر چه که گفته شود عمل خواهند نمود؛ به عبارت دیگر، این افراد به توده‌ای منسجم تبدیل شده، واحدی که به طور یگانه عمل خواهد نمود. آن‌هایی که به این شیوه تربیت شده باشند دنباله‌روی کردن از هر رژیم ابلهانه‌ای را خواهند پذیرفت. اگر هم کسی از چنین کاری سر باز زند، هم از سوی فرماندهان و هم از سوی هم-قطارها با عناوینی مانند "زن-صفت"، "کونی"، "جنده" و یا "دختر" نامیده شده و مورد آزار جسمی و روانی قرار می‌گیرد. دوم، مربی‌ها علت این سخت‌گیری‌های طاقت‌فرسا را به نیت به اصطلاح خصمانه‌ی خارجی‌های مادون انسان ربط داده که در مورد ویتنام با عناوینی مانند "گوک"، "چشم‌کج‌ها"، "زردهای حرام‌زاده" و "کُنگ" خوانده می‌شدند. این افراد در شرایط خستگی و درماندگی، عصبیت، بیم و هراس، به تدریج به نعره‌های "گوک‌ها را بکش! گوک‌ها را بکش!" خواهند پیوست. بدین ترتیب، از زمانی که این‌ها به جبهه‌های جنگ پا می‌گذارند آماده‌ی کشتن‌اند، آن هم نه از روی انگیزه‌ای شریف بلکه صرفاً به خاطر دوستانشان و به این خاطر که آن‌هایی را که می‌کشند حیواناتی بیش نیستند. پس آیا جای تعجب است که کشتن غیرنظامی‌ها در ارتش ایالات متحده امر رایجی بوده است؟ در سرزمینی متخاصم، در هوایی گرم و نفس‌گیر، چرک‌آلود، خسته و کوفته از راه‌پیمایی‌های مداوم و تبادل آتش در راهک‌های جنگلی، تکه-تکه شدن دوستانشان در برابر دیدگان‌شان، کم-کمک به این فکر افتادن که چرا در آنجا هستند، زیر فشار دائم بودن برای بالا بردن تناسب کشتار و گرفتن انعام برای این کار، نفرات این چنین ارتشی از گشودن آتش به روی مردم، شکنجه افراد، تجاوز به زنان و برپا کردن جهنمی از بیشترین خشونت ممکن سر باز نخواهند زد.^{۳۷۸}

^{۳۷۷} رجوع شود به:

Vicki Haddock, "The Science of Creating Killers," August 13, 2006, <http://sfgate.com>.

^{۳۷۸} بنا به گفته ترز، انگیزانه‌هایی که برای کشتن هر چه بیشتر به کار گرفته می‌شد شکل‌های مختلفی داشت. "فرستادن افراد به مناطق ساحلی برای خوش گذراندن چند روزه، دادن مدال، غذای اضافه، آبجو بیشتر، اجازه‌ی پوشیدن رخت‌افزار غیرنظامی و محول کردن وظایف سبک در پایگاه از جمله‌ی این انگیزانه‌ها بوده است."

تقصیر این کشتار را نباید در وهله‌ی نخست به گردن سربازها و رده‌های پایین ارتش انداخت، غالباً این افسران و فرماندهان رده‌های بالاتر بودند که قاتل‌های نژادپرستِ تشنه به خونی بیش نبوده که جنگ را برای دستیابی به مدارج بالاتر مفید می‌دیدند – در این مورد می‌توان از **کالن پاول**^{۳۷۹} که در سرپوش گذاشتن بر **مای لای** دست داشته، به عنوان یک نمونه نام برد – و اغلب فکر می‌کرده‌اند که آنچه را که در مورد ویتنامی‌ها به خورد سربازها داده‌اند درست است. یک نمونه‌اش **ویلیام وستمورلند**، فرماندهی نیروهای آمریکا در ویتنام است که گفته بود، "زندگی برای مردم خاورِ دور همان ارزشی را که غربی‌ها برای آن قائل هستند ندارد... ما برای زندگی و شأن انسان ارزش قائلیم؛ اما آن‌ها برای زندگی و شئون انسانی ارزشی قائل نیستند."^{۳۸۰} این افسران بودند که سربازها را در این مسیر هدایت می‌کردند؛ آن‌ها بودند که بر جنایت‌های جنگی سرپوش می‌گذاشتند؛ آن‌ها بودند که شیوه‌های شکنجه را اختراع می‌کردند که تا در جنگ از آن استفاده شود؛ و این افسران بودند که تاکتیک‌های شدیداً سادیستی را اختراع می‌کردند که سرانجام به "هر جنبنده‌ای را بکش" انجامید.

در این جنگ، ایالات متحده، هم‌چنین، از نیروهای نظامی و پرسنل غیرنظامی (در اساس باید گفت مزدوران) کشورهای دیگری مانند کره‌ی جنوبی، استرالیا، نیوزیلند استفاده نمود. به علاوه، عمده‌ی هزینه‌ی ارتش ویتنام جنوبی نیز توسط ایالات متحده تأمین می‌شد. این ارتش اگرچه در اسم مستقل بود، اما به واقع زیر کنترل آمریکا قرار داشت. تمامی این نیروهای جانبی که به کمک ایالات متحده شتافته بودند، برنامه‌ی عمل **مک‌نم‌آرا** را پذیرفته بودند و برخی نیز نبوغ شخصی خویش را در کشتارگری به کار می‌گرفتند. اجرا عملیات روانی، ایجاد "دهکده‌های استراتژیک" برای اسکان آن‌هایی که به زور از خانه و کشتزارشان رانده شده بودند، راه‌اندازی عملیات ترور و شیوه‌های متنوع شکنجه جملگی از سوی این نیروها در تمام طول جنگ به کار گرفته شد.^{۳۸۱}

Turse, *Kill Anything That Moves*, Kindle Edition, 44.

^{۳۷۹} Colin Luther Powell

^{۳۸۰} Westmoreland made this statement in the film *Hearts and Minds* (1974).

^{۳۸۱} همان‌گونه که گراهام گرین در رمان *آمریکایی خاموش* به روشنی نشان می‌دهد، پرسنل پشتیبانی سال‌ها پیش از آوردن نیروهای نظامی در نیمه‌ی دهه‌ی شصت، در ویتنام حضور داشتند.

پروسه‌ی تولید نیاز به دروندادهایی به جز نیروی انسانی دارد که مارکس آن را سرمایه‌ی ثابت می‌نامد. این [سرمایه‌ی ثابت] در جنگ بر علیه ویتنام به طور عمده سلاح کشتار جمعی بود که اقلامی مانند مین‌های **کلی مور**^{۳۸۲}، تانک، هلی‌کوپترهای آتشبار، ناوهای جنگنده، بمب‌افکن‌های **ب-۵۲** تا بمب‌های ناپالم، عامل نارنجی، فسفر سفید و عناصر دیگری از زرادخانه‌ی شیمیایی ایالات متحده را شامل می‌شد. ایالات متحده از موجودی تقریباً بی‌انتهایی از این ادوات و ابزار کشتار برخوردار بوده و اشتباهی سیری‌ناپذیری نیز در به کار گرفتنشان داشت. تمامی رده‌های ارتش آموخته بودند که چگونه از این زرادخانه‌ی نامتناهی در هر شرایطی، حتی زمانی که تلفات جانبی غیرنظامی‌ها حتمی بود، استفاده کنند.

حال، سرمایه‌ی پولی (از خزانه‌ی هنگفت حکومت ایالات متحده) را داریم که به سرمایه در شکل نیروی کار و سرمایه‌ی ثابت تبدیل شده است. این دو عنصر آنگاه در صحنه‌ی جنگ در روند کاری به بهترین وجه ممکن در هم ادغام می‌شوند که کنترلش از طریق تربیت پیگیرانه‌ی سربازان و پرسنل پشتیبانی صورت می‌گیرد، پرسنلی که به هر آنچه گفته شود عمل کرده و یا آنکه به طور خود به خودی دست به عملیاتی می‌زنند که تناسب کشتار بالا را تضمین نماید.

سرانجام اینکه تناسب کشتار باید به منظور گسترش انباشت کشته‌ها "فروخته" شود. پُر واضح است که این فروختن در شکل سنتی آن انجام نمی‌شود. بلکه در عوض، از طریق تبلیغات به دقت طراحی‌شده‌ی بی‌حد-و-مرزی فروخته می‌شود که به طور دائم به خورد رسانه‌ها، افکار عمومی و سیاست‌مدارانی که نهایتاً می‌بایستی بر پای هزینه‌های جنگی مهر تأیید بگذارند داده می‌شد. به اصطلاح "ظاهر شدن روشنایی در انتهای تونل" هرگز از زبان نمی‌افتاد. این شبهه دائماً ایجاد می‌شد که گویا ایالات متحده، اگرچه به کندی اما به یقین، دارد "قلب و ذهن" ویتنامی‌ها را به دست می‌آورد. عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی هم که به نام حکومت از سوی ایالات متحده در ویتنام جنوبی به کار گماشته می‌شدند، گویا جملگی کمر به خدمت دموکراسی بسته و مردم نیز فوج-فوج به زیر پرچمشان گرد می‌آمدند.

برای باورکردنی ساختن این چنین ادعاهای سخیفی تمامی شیوه‌های دغل‌بازی و ریاکاری به کار گرفته می‌شد تا چهره‌ی زشت واقعیت‌ها پوشانده شود. ارتش و دولت با این گونه حقه‌بازی سازگار بودند. به استثنای چند سرباز، تقریباً هیچ افسری به خاطر هزاران جنایت جنگی‌ای که ارتش ایالات متحده در ویتنام مرتکب

Graham Greene, *The Quite American* (London: Penguin Classics, 2004), originally published in 1955.

^{۳۸۲} M18 Claymore mine

شد، به محاکمه کشیده نشد. همان تعداد اندکی هم که در دادگاه مجرم شناخته شدند احکام بسیار سبک در موردشان صادر شد. از آن گذشته، فارغ از میزان شدت جنایتی که مورد بررسی قرار می‌گرفت، همچون کشتار جمعی در **مای لای**، حکومت ایالات متحده همواره توانست با صبر کردن برای فروکش کردن خشم و نارضایتی افکار عمومی و درحالی که هم‌زمان این‌گونه الغای می‌کرد که این‌گونه جنایات صرفاً کار "چند نخاله" بوده، جلوی زیان وارده را بگیرد.

بدین ترتیب، سرمایه‌ای که در تولید اجساد مرده‌ها به کار گرفته شد به طور مرتب پولی شده و انباشت سرمایه با شتاب به پیش می‌رفت.

اگر جنگ **مکن‌آرا** را که با "مدیریت علمی" اداره می‌شد، بر اساس خون‌ریزی و قتل‌عامی که به راه انداخت قضاوت کنیم، بی‌تردید از موفقیت بسیار بالایی برخوردار بود. **ترز** آنچه نیروهای آمریکایی انجام دادند را این‌گونه خلاصه می‌کند: "کشتن، شکنجه، تجاوز، بدرفتاری، اسکان اجباری، خانه‌سوزی، دستگیری‌های بی‌دلیل، زندانی کردن افراد بدون مجوز قانونی – این‌گونه رفتار هنگام حضور آمریکایی‌ها در ویتنام امری کاملاً روزمره بود."^{۳۸۳} وی صدها نمونه در این مورد ارائه می‌دهد که به روشنی ثابت می‌کند که این‌چنین بربریتی به واقع سیاست رسمی بوده است. **ترز** هم‌چنین طی سفرهای متعددی مناطق روستایی ویتنام را زیر پا گذاشت. وی در این سفرها مشاهده نمود که در هر دهکده‌ای، هر اندازه هم که کوچک، دهقانان برای روستایی‌های کشته‌شده در جنگ، یعنی قربانیان شقاوت‌های روزمره و گزارش نشده‌ی آمریکایی‌ها، بنای یادبود برپا نموده‌اند.

ترز هم‌چنین مواردی را ارائه می‌دهد که سرهنگ‌ها و ژنرال‌های ارتش به طور دیوانه‌واری خواهان تناسب کشتار بالا به هر قیمتی بودند. ژنرال **ژولین ای‌ول**^{۳۸۴} در فوریه‌ی ۱۹۶۸ به فرماندهی نیروهای آمریکایی در منطقه‌ی **دلتای مکونگ** رسید. دلتای مکونگ منطقه‌ی مسکونی متراکمی با جمعیتی نزدیک به پنج میلیون نفر بود. **ای‌ول** و تحت امر وی، سرهنگ **ایرا هانت**^{۳۸۵}، تصمیم به "دیوانگی" گرفته و فرمان به قتل‌عام غیرنظامی‌ها دادند. به این دلیل بود که وی به دریافت لقب "قصاب دلتا" مفتخر گردید. گردان

^{۳۸۳} Turse, "Kill Anything That Moves, Kindle Edition, 6.

^{۳۸۴} General Julian Ewell

^{۳۸۵} Colonel Ira Hunt

نهم پیاده که تحت فرماندهی او قرار داشت، به ازای هر سرباز آمریکایی که کشته می‌شد به طور متوسط نه نفر ویتنامی را می‌کشت (یعنی تناسب کشتاری معدل ۹). از یک سو به دلیل برنامه‌ای که **جانسون** و طراحان جنگی وی به راه انداخته بودند و می‌خواستند که کنترل **دلتای مکونگ** به دست حکومت سایگون بیفتد تا بلکه بتوانند در مذاکرات صلحی که در پیش بود دستِ بالا را داشته باشند؛ و از سوی دیگر به خاطر جنون شخصی‌اش، **ای‌ول** در **دلتای مکونگ** حکومت ترور به راه انداخت. چهارده ماه پس از حاکمیت جنون‌آمیز وی بر این منطقه، تناسب کشتاری که واحد وی به راه انداخته بود به میزان سرسام‌آور ۱۳۴ رسید. با توجه به شیوه‌ی جنگیدن نیروهای آزادی‌بخش که از درگیری در نبرد با ابعاد بزرگ خودداری می‌کردند، می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً تمامی این کشته‌ها می‌باید که از غیرنظامی‌ها بوده باشد.

آمار تلفات جنگی در ویتنام، کامبوج و لائوس

اگرچه گرد آوردن شواهد موثق در مورد جنایات جنگی‌ای که ایالات متحده در ویتنام مرتکب شده است دارای اهمیت است، اما ارائه‌ی آمار مربوط به تعداد کل کشته‌ها، زخمی‌ها و آسیب‌های روانی و اجتماعی ناشی از جنگ که ویتنامی‌ها متحمل شدند نیز بسیار مهم است. داده‌های آماری زیر که تلفات وارده بر کشورهای لائوس و کامبوج که مستقیماً در جنگ نداشته و گسترش جنگ به ورای مرزهایشان در نتیجه‌ی کمپین بمباران‌های مخفیانه ایالات متحده بود، هنوز هم تکان‌دهنده است:^{۳۸۶}

- بالغ بر یک میلیون و هفتصد هزار تن از نیروهای انقلابی کشته شدند.
- نزدیک به دویست و پنجاه هزار نفر از سربازان ویتنام جنوبی کشته شدند.
- بیش از شصت و پنج هزار نفر غیرنظامی در ویتنام شمالی بر اثر بمباران‌های هوایی ایالات متحده که به طور مستمر کارخانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و بندرگاه‌ها را به طور کورکورانه هدف قرار می‌داد کشته شدند.
- دست‌کم چهار میلیون ویتنامی در جنگ کشته شدند، یعنی که دست‌کم دو میلیون غیرنظامی ویتنامی به دست نیروهای آمریکایی و برادران مزدورشان نابود شدند. در هنگام شروع جنگ در اوایل دهه‌ی شصت جمعیت ویتنام نوزده میلیون نفر بود. جنگ ایالات متحده بیست و یک درصد

^{۳۸۶} Turse, 11-13; Oliver Stone and Peter Kuznick, *The Untold History of the United States* (New York, Gallery Books, 2012), Chapter 10.

از این جمعیت را سבעانه به کام خویش بلعید. جمعیت ایالات متحده در سال ۱۹۶۰ نزدیک به ۱۸۰ میلیون نفر بود. تصور کنید که در جنگی در آن دوره ۳۸ میلیون آمریکایی کشته شده باشند.

- بنا بر منابعی که **ترز** در کتابش آورده تعداد مجروحین غیرنظامی به این شرح است: "بین هشت تا شانزده هزار نفر فلج، بین سی تا شصت هزار نفر کور و بین هشتاد تا صد-و-شصت هزار نفر قطع عضو از جمله پیامدهای جنگ در ویتنام جنوبی بوده است." جمع کل مجروحین غیرنظامی دست کم ۵/۳ میلیون نفر بوده است.^{۳۸۷}

- حجم بمبی که بر روی ویتنام ریخته شده بیش از جمع کل تمامی جنگ‌های تاریخ بشری به دست تمامی طرف‌های درگیر بوده و سه برابر کل مقداری است که در جنگ جهانی دوم از سوی تمامی طرف‌های درگیر ریخته شد.

- نوزده میلیون گالن علف‌کش سراسر خاک کشور را آلوده کرد.

- نه تا پانزده هزار دهکده در سراسر ویتنام جنوبی نابود شد.

- در پاره‌ی شمالی کشور تمامی مناطق شش‌گانه‌ی صنعتی به شدت تخریب شد؛ بیست-و-هشت شهر از سی شهر ایالتی و نود-و-شش شهر از صد-و-شانزده شهر ولایتی بر اثر بمباران با خاک یکسان شدند.

- ایالات متحده سیزده بار تهدید به استفاده از بمب اتمی نمود. **نیکسن**، مشاور امنیت ملی را که بعداً به وزارت خارجه رسید، سرزنش کرده بود که در این مورد و در مورد دستورش برای بمباران‌های ۱۹۷۲ خیلی نازک-نارنجی بوده است. خود وی بارها گفته بود که این چیزها برای خودش اصلاً اهمیتی ندارد.^{۳۸۸}

- پس از خاتمه‌ی جنگ نیز، بمب‌ها و مین‌های عمل‌نکرده که در سراسر کشور پراکنده بود، بیش از چهل-و-دو هزار کشته به جای گذاشت. هنوز بخش‌های وسیعی از کشور وجود دارد که پاک‌سازی نشده است.

^{۳۸۷} Turse, *Kill Anything That Moves*, Kindle Edition, 13.

^{۳۸۸} Stone and Kuznick, *The Untold History of the United States*.

- عامل نارنجی و دیگر علف‌کش‌هایی که ایالات متحده در طول جنگ به کار برد مشکلات بهزیستی بسیاری را برای میلیون‌ها ویتنامی ایجاد نمود.
- تقریباً تمامی جنگل‌های سه-سایبانی ویتنام نابود گردید.
- در خلال جنگ "مخفیانه" که ایالات متحده در کامبوج به راه انداخته بود بیش از سه میلیون تُن بمب‌افزار بر روی صد-هزار هدف ریخته شد که باعث جا-به-جایی اجتماعی، تخریب محصولات زراعی و قحطی و گرسنگی گردید. ایالات متحده به طور مستقیم مسئول به قدرت رسیدن حکومت **خمرهای سرخ** به رهبری **پُل پُت** و نسل‌کشی‌ای بود که متعاقب به قدرت رسیدن این دار-و-دسته به راه افتاد. در حقیقت، ایالات متحده جانب **پُل پُت** را گرفت، درحالی‌که نیروهای ویتنامی سرانجام به حکومت ترور وی خاتمه دادند.
- بیش از ۲/۷ میلیون تُن بمب بر سر لائوس ریخته شد.

نقص‌های مرگ‌بار در مدل سوداگرانه‌ی مک‌نم‌آرا از جنگ

به رغم این‌همه، اما نیروهای انقلابی کماکان به رزم خویش، سال در پی سال، ادامه دادند تا سرانجام ایالات متحده را نیز، دقیقاً به آن‌گونه که فرانسه را در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، به زانو درآوردند. مشکل برنامه‌ی خدشه‌ناپذیر مک‌نم‌آرا در کجا بود؟ بزرگ‌ترین نقص برنامه‌ی وی در این بود که وی نمی‌توانست طرح تولیدی‌اش را در چارچوب روابط اجتماعی، نه تنها در به اصطلاح "محل کار"، بلکه در سطوح بزرگ‌تر جامعه‌های ویتنام و ایالات متحده تصور نماید. ویتنام دارای تاریخی هزار ساله از مقاومت در برابر تجاوز ملل و امپراتوری‌های دیگر بود. دیدگاهی که ویتنامی‌ها از زندگی داشتند یک دیدگاه درازمدت بوده و به این سبب حاضر بودند که برای حفظ استقلالشان دست به فداکاری‌های بزرگی بزنند که در تصور حکومت‌گران ایالات متحده نیز نمی‌گنجید. همان‌طور که **فرانسیس فیتزجرالد در آتش در دریاچه** یادآوری می‌کند، آن‌هایی که سگان کشتی جنگ را در دست داشتند چیز زیادی از تاریخ، فرهنگ و زبان ویتنامی‌ها نمی‌دانستند.^{۳۸۹}

باور به اینکه تناسب کشتار تنها معیار تعیین‌کننده در جنگ بوده یک ابله‌میت محض بود. جنگ ویتنام با

^{۳۸۹} Frances Fitzgerald, *Fire in the Lake: The Americans and Vietnamese in Vietnam* (New York: Little, Brown and Company, 1972).

مبارزات رو به رشد ضد-امپریالیستی در سراسر جهان مصادف بود. این خود باعث گردید که انقلابی‌های ویتنام از حمایت‌های معنوی بسیاری، حتا از سوی میلیون‌ها تظاهرکننده در کشورهای مرفه سرمایه‌داری، برخوردار باشند. در ایالات متحده، اکثریت جامعه تا اواخر دهه‌ی شصت حامی جنگ بودند؛ اما یک جنبش سرزنده‌ی ضد-جنگ به راه افتاد که غالباً از سوی جوانان طبقه متوسط رهبری می‌شد که خود از سربازگیری در رفته بودند. اتحاد جماهیر شوروی و برخی دیگر از کشورها به انقلابی‌های ویتنام کمک‌های مادی می‌نمودند. به همین دلیل بود که ایالات متحده نمی‌توانست خطر استفاده از سلاح اتمی را به جان بخرد، زیرا که دشمن وی در جنگ سرد به بهترین شکلی به این‌چنین تسلیحاتی مجهز بود.

در میدان جنگ (یعنی به اصطلاح در "محل کار") تضادهای بسیاری وجود داشت. همان‌گونه که کارگران با کارفرماها دچار مشکل شده که گاهاً منجر به اقدام دسته-جمعی بر علیه کارفرما شده، رده‌های پایین ارتش نیز در تضاد با افسران فرمانده‌شان قرار می‌گرفتند. سرباز وظیفه‌های سیاه‌پوست تحت تأثیر جنبش حقوق مدنی که در داخل کشور جریان داشت و هم‌چنین تحت تأثیر حزب ضد-امپریالیستی **پلنگ‌های سیاه**، این سؤال برایشان ایجاد می‌شد که چرا باید به جای مبارزه برای آزادی خویش از سرکوب نژادی به جنگ بر علیه زنان و مردانی بروند که برای دستیابی به استقلال اقدام به جنگ آزادی‌بخش ملی نموده‌اند.^{۳۹۰} بعضی از سربازها با دیدن اعمال خشونت عریان بر علیه ویتنامی‌ها، آن هم توسط ارتشی که ادعا می‌کرد که برای به اصطلاح کمک به مردم ویتنام در به دست آوردن دموکراسی می‌جنگد، واکنش نشان می‌دادند. سربازهای آمریکایی از وقوع تظاهرات در کشورشان و یا دروغ‌پردازی و ریاکاری سیاست‌مداران و فساد در ارتش و حکومت ویتنام جنوبی بی‌خبر نبودند. استفاده از مواد مخدر در میان سربازها که دست‌کم به دلیل فرار از دهشتی که واقعیت روزمره در جبهه‌ها بود به شدت رواج داشت.

به موازات طولانی‌تر شدن جنگ، ارتشی‌ها روحیه‌باخته‌تر شده و تعداد کمتری حاضر بودند که جانشان را برای هیچ به خطر بیندازند، به ویژه آن‌هایی که روزهای واپسین مأموریت یک‌ساله‌شان را طی می‌کردند.

^{۳۹۰} Joshua Bloom and Waldo Martin, *Black against Empire: the History and Politics of Black Panther Party* (Berkeley: University of California Press, 2013).

همان‌طور که محمدعلی کلی در توضیح سرپیچی‌اش از رفتن به نظام-وظیفه در سال ۱۹۶۷ گفته بود: "چرا می‌خواهند که لباس ارتش به تن کرده و به ده هزار فرسنگ دور از میهنم رفته و بمب و آتش بر سر مردم قهوه‌ای ویتنام بریزم، درحالی‌که با به اصطلاح کاکاها در لویزیانا مثل سگ رفتار شده و از کمترین حقوق انسانی نیز بی‌بهره‌اند؟" (<http://alphahistory.com>)

سربازها شروع به سرپیچی از دستورات فرماندهان نموده و در مجموع کشتن افسران امر نامعمولی نبود. گزارش تکان‌دهنده‌ی سرهنگ **رابرت هاینل** در سال ۱۹۷۱ بسیار آموزنده است. او می‌گوید:

روحیه، انضباط و جنگندگی نیروهای مسلح ایالات متحده، به استثنای چند مورد، پایین‌تر و بدتر از هر زمانی در قرن حاضر و یا حتی در طول تاریخ این کشور است. با هر معیاری که بخواهیم بسنجیم، ارتشی که در ویتنام باقی مانده در وضعیت فروپاشی قرار دارد. واحدهای ما یا از ورود به نبرد احتراز کرده و یا اینکه فرمان را زیر پا گذاشته، فرماندهان را کشته، اگر هم که متمرّد نباشند در مواد مخدر غوطه‌ور بوده و کاملاً روحیه باخته‌اند.^{۳۹۱}

وی سپس در ادامه نمونه‌های بسیاری را در این زمینه ارائه می‌دهد: کشتن افسران (در یکی از واحدها در سال ۱۹۷۱ هر هفته یک قتل صورت می‌گرفت)، گذاشتن جایزه برای کشتن افسران، سرپیچی دسته‌جمعی از دستورات فرماندهان و حتی حاضر نشدن برای عملیات، خودداری از پوشیدن یونیفورم، تبلیغ علنی بر علیه جنگ در پایگاه‌های نظامی، طرح دعوی بر علیه افسران در دادگاه، اعتیاد گسترده به هروئین و فرار از واحدها (که بعضاً حتی با پیوستن به نیروهای دشمن همراه بود). کنترل مطلق که نیاز استراتژی جنگی **مکن‌آرا** بود به آشفته-بازاری بدل شد. پیروزی در جنگ تنها به دست سربازانی میسر است که حاضر باشند در جبهه‌ها بجنگند. بدون آن، شکست در جنگ حتمی است.

انقلاب سربازان

برخلاف آنکه کارگران اعتصابی از کار اخراج شده و از ورود به ملک کارفرما منع می‌شوند، سربازان مخالف جنگ (یا به عبارتی سربازان اعتصابی) سرانجام از خدمت مرخص شده و با حفظ تمامی حقوق شهروندی به کشور بازمی‌گشتند. اگرچه بسیاری از آن‌هایی که از جنگ برگشته بودند می‌خواستند که گذشته را فراموش کرده و به زندگی عادی‌شان برگردند، اما تعداد قابل‌ملاحظه‌ای نیز بودند که آن‌چنان از جنگ نفرت پیدا کرده و از آنچه کرده و یا دیده بودند چنان عذاب وجدانی داشتند که خود را برای ایجاد تغییر موظف می‌دیدند. این افراد شروع به یافتن یک-دیگر نموده و از آنجا، گاه در ائتلاف با جنبش ضد-جنگ، ولی عمدتاً با یکدیگر سازمان‌هایی را با هدف آگاه نمودن عموم از دهشتی‌های جنگ ایجاد نمودند. هر کدام از

^{۳۹۱} Colonel Robert D. Heinl Jr., "The Collapse of the Armed Forces," *Armed Forces Journal*, June 7, 1971, <http://msuweb.montclair.edu>.

این تشکیلات امور مشخصی، مانند رفتار با سربازان بازگشته از جنگ در بیمارستان‌های مخصوص به آن‌ها^{۳۹۲} را دنبال نموده، درعین‌حالی که به مسائل مهم‌تر و عمومی‌تری مانند پایان دادن به جنگ نیز می‌پرداختند. این سازمان‌ها هم‌چنین نقش پاک‌سازی را نیز بازی می‌کردند: به این معنا که سربازها از طریق صحبت کردن با یک-دیگر گاهاً می‌توانستند با تجارب شومشان از صحنه‌های جنگ کنار بیایند. در میان این سازمان‌ها، سازمان **سربازان ضد-جنگ ویتنام**^{۳۹۳} از سرشناس‌ترین و دیرپاترین آن‌ها بود. این سازمان که در سال ۱۹۶۷ بنا نهاده شد، در طی یک دهه تبدیل به "گروه پیش‌قراولی برای مائوئیست‌ها؛ مقرر فعالیت‌های انتخاباتی برای دموکرات‌ها؛ وسیله‌ای برای فعالین جهت سازمان‌دهی تظاهرات وسیع؛ محل گردهمایی برای گروه‌های موزیک رپ؛ مرکز اطلاعات برای محاکمه‌های جنایت‌های جنگی؛ محلی برای دور هم جمع شدن شاعران؛ و آسایشگاه ترک اعتیاد برای معتادین"^{۳۹۴} تبدیل گردید.

این سازمان با تبلیغات دائم سعی نمود تا به مخالفت هر چه بیشتر بر علیه جنگ دامن زند. در این مسیر از یک رشته از فعالیت‌های مختلف استفاده می‌شد که از جمله می‌توان از این فعالیت‌ها نام برد: شرکت در تظاهرات ضد-جنگ؛ به دور ریختن قلب بنفش و دیگر مدال‌های از این دست در انظار عمومی؛ جمع‌آوری امضا برای ورقه‌های دادخواست؛ انجام راه‌پیمایی‌هایی طولانی به همراه تئاترهای خیابانی که شقاوت‌های جنگ را به نمایش می‌گذاشت؛ اشغال ساختمان‌های دولتی و بناهای یادبود، از جمله مجسمه‌ی آزادی؛ انتشار خبرنامه؛ و **تحقیقات سرباز زمستان که در دیترویت** در سال ۱۹۷۱ برگزار شد که در آن سربازهای بازگشته از جنگ در مورد جنایت‌های جنگی و بی‌رحمی‌هایی که به دست نیروهای آمریکایی و دولت ایالات متحده در ویتنام صورت گرفته بود شهادت دادند. تعداد اعضا این سازمان در اوج خود به بیست-و-پنج هزار نفر رسید، اما نفوذ گروه بسا بیشتر از این بود. این گروه به جنبش ضد-جنگ جانی تازه بخشید؛ به این دلیل که سربازان از جنگ برگشته در نزد افکار عمومی از اعتبار زیادی برخوردار بوده و اتهام نخبه‌گرایی به آن‌ها برچسبی ناچسب بود چرا که به طور عمده از فرزندان طبقه‌ی کارگر بودند، بدین رو

^{۳۹۲} این مسئله بعداً با نمایش فیلم *متولد چهارم ژوئیه* (Born on the Fourth of July) مشهور شد.

این فیلم در سال ۱۹۸۹ و به کارگردانی آلور استون و بازیگری تام کروز به روی صحنه آمد. (م.)

^{۳۹۳} Vietnam Veterans Against the War

^{۳۹۴} Andrew E. Hunt, *The Turning: A History of Vietnam Veterans Against the War* (New York: NYU Press, 1999), Kindle Locations 4005-4007.

توانستند هواداران بسیاری را به سوی پرچم ضد-جنگ جذب کنند. در تاریخ ایالات متحده این نخستین بار بود که تعداد زیادی از سربازان این چنین سرگشاده، صادقانه و در انظار عمومی از دهشتی‌های جنگ سخن می‌گفتند و علناً هشدار می‌دادند که اگر اجازه دهیم که مردان و زنان جوان در این گونه کشتارهای بی‌معنا درگیر شوند چه زیان‌های سنگینی متوجه بشریت و جوامع انسانی خواهد شد.

اندرو هانت کتابش را با این جمله به پایان می‌برد که [سازمان سربازان ضد-جنگ ویتنام] "نقش عمده‌ای در پایان دادن به جنگ ویتنام داشتند."^{۳۹۵} عین این نکته را در مورد تمامی فعالیت‌های سربازان ضد-جنگ نیز می‌توان گفت. این سربازان در نشست-آموزشی‌ها شرکت داشتند، کلاس‌های آموزشی بسیاری به راه انداختند، آثار ادبی و هنری شیوایی بسیاری آفریدند، قهوه‌خانه‌های ضد-جنگ در نزدیکی پایگاه‌های نظامی سازمان دادند، حجم وسیعی از روزنامه، جزوه و پوستر چاپ نمودند، به سربازان وظیفه در ایجاد اتحادیه و دعوای قانونی کمک کردند و به یاری کسانی شتافتند که به دنبال کسب پناهندگی در کانادا و یا کشورهای دیگر بودند و بسیاری کارهای دیگر از این قبیل. پس از خاتمه‌ی جنگ، این‌ها در پیشاپیش کسانی بودند که برای ایجاد هدف مشترک و کمک در بازسازی کشور به ویتنام رفتند. این‌ها هیچ‌گاه از یادآوری آنچه به نام ایالات متحده انجام شد خسته نشدند.^{۳۹۶}

مایکل یول، یکی از سربازان فعال قدیمی و نویسنده‌ی کتاب *ویتنام بیداری*، به درستی **نیک ترز** را به خاطر نادیده گرفتن و کوچک شمردن اهمیت فعالیت‌های ضد جنگ هزاران سرباز از جنگ بازگشته مورد انتقاد قرار می‌دهد. نخست اینکه کشفیات **ترز** تازه نبود. بخش عمده‌ی آنچه وی به ما می‌گوید بیش از چهل سال پیش و به دست سربازهای از جنگ بازگشته بر ملا شده بود. **یول** اخیراً در مقاله‌ای نوشته است که:

در روایت وی [ترز]، سربازان ضد-جنگ یک جنبش تاریخ‌ساز به حساب نمی‌آیند، بلکه صرفاً مشتی "آگاهی-رسان در میان رده‌های پایین و یا آن‌هایی که تازه از ارتش مرخص شده‌اند" محسوب می‌شوند

^{۳۹۵} Ibid, Kindle locations 4160-4161.

^{۳۹۶} Good accounts of the work of the anti-war veterans can be found in the films, *Sir! No Sir!* (2005) and *Winter Soldier Investigation* (1972), as well as the Hunt book cited above; and James Simon Kunen, *Standard Operating Procedure: Notes of Draft-age American* (New York: Avon, 1971). The two films were generously sent to me by David Sladky. The documentary film *Same, Same but Different* tells the moving story of veterans who have returned to Vietnam to aid in the rebuilding of the country.

که گویا نفی جنگ از سوی آن‌ها امری حاشیه‌ای بود. در مورد مابقی نیز، **ترز** سرگذشت بی‌سابقه‌ی ما را در انبوهی از پانوشته‌های کتابش و چنان خالی از محتوای اصلی‌اش مدفون می‌سازد که بازسازی آن به روایتی نزدیک به واقعیت تنها می‌تواند از پس یک محقق کارگشته برآید. خواننده‌ی [کتاب وی] شاید خود بخواهد قضاوت کند که آیا شهادت دادن‌های عمومی^{۳۹۷} درباره‌ی سیاست‌های جنایتکارانه‌ی جنگی آمریکا در ویتنام که توسط سربازان ضد-جنگ در سال‌های پایانی جنگ انجام شد امری "حاشیه‌ای بود که به طور عمده نادیده ماند."؟ در عوض، آنچه خواننده‌ی کتاب وی ممکن است کشف کند این است که صدای جنبش سربازان ضد-جنگ در آن زمان بسیار رسا بوده و بسا بیشتر از صدای **ترز** در این زمان شنیده شد... وی تلاش جنبش در افشای سرشت واقعی جنگ از طریق "جزوه، کتاب‌های چاپ‌شده به دست انتشارات کوچک و روزنامه‌های مخفی" را رقت‌انگیز نامیده که گویا حتا اگر هم به گوش به اصطلاح مقامات رسمی می‌رسیده، به عنوان "مشتی کتاب چپی" قلمداد می‌شد.^{۳۹۸}

یول هم‌چنین **ترز** را به این دلیل مورد سرزنش قرار می‌دهد که توجهش را به طور عمده به بی‌رحمی‌های سربازان منفرد معطوف ساخته و صاحبان قدرت را که تصمیم‌هایشان نتایج مرگ‌باری در پی داشته اساساً از قلم انداخته است. اگرچه اکثریت سربازان از بی‌رحمی‌های اعمال‌شده باخبر بودند، اما تنها اقلیت کوچکی در آن دست داشتند. **کندی، جانسن و نیکسن** و مشاورینشان از جمله **مکن‌آرا و کیسینجر** و فرماندهان بالای ارتش که نه تنها کاری جهت خاتمه‌ی جنگ انجام نداده بلکه تقریباً هیچ کدامشان ابراز ندامت هم نکردند، جملگی در ردیف اصلی‌ترین جنایتکاران جنگی قرار دارند. این افراد همگی می‌بایستی که در یک ستون روانه‌ی زندان می‌شدند. دادگاه **نورم‌برگ** پس از جنگ جهانی دوم افرادی را به جوخه‌ی اعدام سپرد که بسا کمتر از این آقایان جنایت کرده بودند. به هر ترتیب، واکنش اصولی سربازان ضد-جنگ نقش عمده‌ای را در پایان بخشیدن به جنگ به عهده داشت. اینکه سازمان سربازان ضد-جنگ دغدغه‌ی ذهنی دائم **نیکسن** و پرسنل جنگ‌فروزش بود امری تصادفی نبود. یکی از دلیل‌های دستبرد زدن به

^{۳۹۷} Uhl provides a link here to Michael Uhl, "A Clipping File of Veteran War Crimes Testimony Circa 1969-1979," April 5, 2013, <http://inthemindfield.com>.

^{۳۹۸} Michael Uhl, "An Enfant Terrible Stumbles Upon the Vietnam War," April 9, 2013, <http://counterpunch.org>. See also Michael Uhl, *Vietnam Awakening: My Journey from Combat to the Citizens' Commission of Inquiry on US War Crimes in Vietnam*, (Jefferson, NC: McFarland Publishing, 2007).

واترگیت ربط دادن جورج مک گاورن، رقیب انتخاباتی نیکسن، به سازمان سربازان ضد-جنگ ویتنام بود.^{۳۹۹}

بزک کردن چهره‌ی کره جنگ از جیمی کارتر تا اوباما

یول در مقاله‌اش این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا هیچ‌گاه به درستی جنگ ویتنام را درک خواهیم نمود؟ وی در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که در حال حاضر اکثریتی از جوان‌های آمریکایی، هجده تا بیست و نه ساله، بر این باورند که فرستادن نیرو به ویتنام اشتباه نبود. این واقعیت اگرچه تأسفبرانگیز است، اما بر اساس تجربه‌ی طولانی‌ام به عنوان یک معلم می‌توانم بگویم که به‌هیچ‌روی تعجب‌برانگیز نیست. حاکمان سیاسی، تقریباً تمامی رسانه‌های بستر اصلی، به همراه بخشی از محققان، فیلم‌سازها، گروه‌های تحقیقاتی دست راستی و نهادهای نظامی از روزی که ارتش ویتنام شمالی و جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی به پیروزی نهایی رسیده و کشورشان را آزاد کردند تاکنون کارزار بی‌وقفه‌ای را به راه انداخته‌اند که تا حقایق جنگ را از حافظه‌ی عمومی زدوده و به جایش تاریخ دروغینی را بنشانند. نخست، پرزیدنت **جیمی کارتر** بی‌شرمانه اعلام نمود که نیازی نیست که ایالات متحده عذرخواهی کند زیرا که ویران‌سازی "از سوی هر دو طرف درگیر در جنگ" بوده است.^{۴۰۰} سپس، نوبت به **رونالد ریگان** رسید که تا جنگ [ویتنام] را "آرمانی شریف" بنامد.

حال، پرزیدنت **باراک اوباما** برپایی "یادبود جنگ ویتنام" را اعلام نموده است.^{۴۰۱} قانون واگذاری دفاع ملی مصوب سال ۲۰۰۸ وزیر دفاع را مجاز به برپاسازی مراسم برای یادبود پنجاهمین سالگرد جنگ ویتنام می‌سازد. این قانون مراسم یادبود سیزده‌ساله‌ای را در نظر دارد که از روز یادبود سال ۲۰۱۲ شروع شده و در یازده نوامبر سال ۲۰۲۵ به پایان می‌رسد. اوباما در روز آغازین این مراسم اعلامیه‌ای صادر نمود که شامل

^{۳۹۹} Hunt, *The Turning*, Kindle location 4136-4144.

^{۴۰۰} Jimmy Carter, "The President's News Conference," March 24, 1977, The American Presidency Project, <http://www.presidency.ucsb.edu>.

^{۴۰۱} The information in the next three paragraphs, unless otherwise noted, is taken from the Commemoration's web site: <http://vietnamwar50th.com>. I first reported on this in 2003; see Michael D. Yates, "Oliver Stone, Obama, and the War in Vietnam," January 11, 2013, <http://cheapmotelsandhotplate.org>.

سخنان مشعشع زیر است:

در پنجاهمین سالگرد جنگ ویتنام با احترامی عمیق بر شجاعت نسلی درنگ می‌کنیم که با افتخار خدمت نمود. به سه میلیون نظامی مرد و زنی ادای احترام می‌کنیم که خانواده‌شان را برای خدمتی شجاعانه ترک نموده و به جهانی رفتند به دور از هر آنچه برایشان آشنا بوده و به دور از هر چیزی که به آن عشق می‌ورزیدند. از **یا درانگ تا خه سان**، از **هوئی تا سایگون** و بی‌شمار دهکده‌های بینابین، از میان جنگل‌ها و مزارع برنج، در میان گرما و باران‌های موسمی، قهرمانانه برای دفاع از ایده‌آل‌هایی جنگیدند که برای ما آمریکایی‌ها بسیار گران‌قدر است. این آمریکایی‌های سربلند در خلال بیش از یک دهه از نبرد هوایی، زمینی و دریایی والاترین سنن نیروهای مسلح ما را پاس داشتند.^{۴۰۲}

تمامی این گفته، از اول تا آخرش، دروغ محض است. از این گفته‌ها هیچ‌وقت نمی‌توان دریافت که:

- سازمان سیا از طریق برنامه‌ی موسوم به **فینکس** ده‌ها هزار ویتنامی را که مظنون به عضویت در جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی بوده و یا هوادار آن بودند به قتل رساند. محققین علوم اجتماعی، مهندسين و دانشمندان آمریکایی در این جنایت دست داشتند.
- بیش از پنج میلیون ویتنامی به زور از دهکده‌هایشان رانده شده و با زور در لجن‌زارهای موسوم به "دهکده‌های/استر/تتریک" اسکان داده شدند.

^{۴۰۲} President of the United States of America, "Commemoration of the 50th Anniversary of the Vietnam War," May 25, 2012.

این پاراگراف تازه آغاز این اعلامیه است. در ادامه از این هم بدتر می‌شود: "به عنوان یک ملت حق‌شناس، به بیش از پنجاه-و-هشت هزار نفر که جانشان را فدا نمودند و اسامی تک-تک‌شان بر این دیوار حک شده است ادای احترام می‌کنیم. از آن قهرمان‌هایی الهام می‌گیریم که به عنوان اسیر جنگی رنج و شکنج بسیار کشیدند، ولی با سری بلند به وطن بازگشتند. با آن‌هایی که مجروح شده و هنوز هم زخم‌های جنگ را با خود حمل کرده و نادیده‌ها را دیده‌اند، پیمان می‌بندیم. در حالی که بیش از هزار-و-ششصد نفر از ارتشی‌ها هنوز در زمره مفقودین هستند، ما از جایگاه این ملت، پیمان می‌بندیم که هر چه که در توان داشته باشیم به کار بندیم تا این میهن‌پرستان را به میهن بازگردانیم. در بازتاب این دیوار اعضا خانواده‌های نظامی‌ها را می‌بینیم که دردی را با خود حمل می‌کنند که شاید هیچ‌گاه از شدتش کاسته نگردد؛ اما این واقعیت که عزیزانشان در قلوب تمامی آمریکایی‌ها دارند که برای ابد مدیون فداکاری، شجاعت و خدماتشان هستند، به آن‌ها آرامش می‌بخشد."

• هزاران زندانی سیاسی ویتنامی در قفس‌هایی موسوم به "قفس ببر" زندانی و شکنجه شده و در آن حال رها شده تا بمیرند و یا آنکه از بیماری‌های جسمی و روحی خردکننده رنج بکشند.

کجای این کارها را می‌توان دلاورانه نامید؟ کدام ایده‌آل‌های گران‌قدر در این گونه عملیات نهفته است؟ بر اساس آنچه در تارنمای این یادبود آمده است بر عهده‌ی وزیر دفاع است که تا برنامه‌هایی را برای دستیابی به اهداف زیر تدارک ببیند:

(۱) سپاس و احترام به سربازان جنگ ویتنام، شامل پرسنلی که اسیر جنگی بودند و یا آنکه به عنوان مفقود در عملیات ذکر شده‌اند، برای خدمت و فداکاری‌شان برای ایالات متحده؛ و همچنین سپاس و احترام به خانواده‌هایشان.

(۲) برجسته نمودن خدمات نیروهای مسلح در طول جنگ ویتنام و مایه‌گذاری آژانس‌های فدرال و سازمان‌های دولتی و غیر-دولتی که به همراه نیروهای مسلح و یا به عنوان پشتیبانی خدمت نمودند.

(۳) ادای احترام به مایه‌گذاری‌های مردم ایالات متحده در طول جنگ ویتنام در جبهه‌ی داخلی.

(۴) برجسته نمودن پیشرفت‌های تکنولوژیک، علمی و پزشکی وابسته به تحقیقات نظامی که در طول جنگ ویتنام صورت گرفت.

(۵) ارج‌گذاری بر همکاری و فداکاری‌های متحدین ایالات متحده در طول جنگ ویتنام.

اگرچه همه‌ی این نکته‌ها ترسناک‌اند، اما به ویژه نکته‌ی چهارم روی نازی‌ها را سفید می‌کند. بی‌تردید روزی را هم خواهیم دید که یادمان **جنگ بر علیه ترور** (اگر که روزی به پایان برسد) برگزار گردد و آن وقت هست که به ما بیاموزند که این جنگ اعجاز هواپیماهای بی‌سرنشین را به ارمغان داشته است.

برخی از مخالفین این جریان بر این باورند که ادای احترام به سربازان جنگ ویتنام شایسته بوده، اما ارتشی که کشور را به جنگ کشانید نباید در رأس این کار قرار داشته باشد. در پاسخ باید گفت که ادای احترام تنها شایسته‌ی آن سربازانی است که شهامت آن را داشتند که به رغم تمامی خطراتی که تهدیدشان می‌کرد به مخالفت با جنگ برخیزند. از آن گذشته، ارتش کشور را به جنگ نکشانید. بلکه، این کارِ نخبگانِ سیاسی، اقتصادی و روشنفکران بود. فراموش نکنیم که **جیمی کارتر** بذله‌گویی فرمودند که "ویرانی دوجانبه بوده است." واقعیت این است که تمامی این تشریفات چیزی جز تبلیغات امپریالیستی نیست؛ بنابراین، نباید از مطالبی که در تارنمای این تشریفات جا داده شده دغدغه‌ی خاطر داشت. هر روز دروغ‌های بسیاری توسط

آموزگاران در مدارس و دانشگاه‌ها به خورد فرزندان ما داده می‌شود.^{۴۰۳}

اما بسیار به جا می‌بود که اگر جنگ به طور انتقادی بررسی شده و تجلیل از آن با مخالفت وسیع مردمی همراه با نشست-آموزشی‌ها، تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها همراه می‌شد. در این چنین صورتی، می‌شد این حرکات را به جنگ تمام‌ناشدنی و مرگ‌بار به اصطلاح بر علیه ترور و پروسه‌ی تبدیل ایالات متحده به یک نظام پلیسی نیز تعمیم داد.^{۴۰۴} این گونه آموزش انتقادی است که می‌تواند در برابر هژمونی و سیطره‌ی فراگیر اقتصاد سیاسی که بر تمامی پهنه‌های حیات ما چنگ انداخته است مقاومت بیافریند. همان طور که **آنری ژيرو** یادآوری می‌کند، یکی از مهم‌ترین عملکردهای آموزش انتقادی زنده نگه داشتن حافظه‌ی تاریخی است که تا شاهدی صادق برای حقایق گذشته باشد و بدین ترتیب سیاست امروز را به یک دموکراسی سرزنده بدل سازد. بر ماست که همواره بر آنچه قدرتمندان می‌گویند شک ورزیده و از هر آنچه عدالت‌خواهانه و آزادی‌بخش است جانب‌داری کنیم. حافظه‌ی تاریخی در این لحظه‌ی مشخص به‌مثابه‌ی شکلی از آموزش عمومی عمل می‌کند که نه تنها روایت مسلط "ماشین انگار-زدای آمریکا" و جنگ-ستایی‌اش را به چالش می‌کشد، بلکه همچنین طرز تفکر جامعه‌ی آمریکا درباره‌ی توحشی که در ویتنام اعمال شده و خشونت دولتی و میلیتاریسم را عوض می‌کند.^{۴۰۵} اما درعین حالی که گفته‌های **ژيرو** را می‌پذیریم، بر عهده‌ی ماست که پیش از هر چیزی بر آنچه ایالات متحده بر خلق ویتنام روا داشته و اینکه چگونه این خلق در برابر قدرتمندترین ارتش جهان مقاومت نموده و آن را به زانو درآورد تأکید کنیم. ایالات متحده در این جنگ تلفات بسیاری داشته و آن‌هایی هم که زنده ماندند کماکان از دردِ آن جنگ طولانی رنج می‌برند؛ اما این همه در مقایسه با بی‌رحمی‌هایی که بر خلق ویتنام روا شد، خشونت‌ی که هنوز بخشی از زندگی روزمره‌شان است، رنگ می‌بازد. احترام، بزرگداشت و یادآوری تنها شایسته‌ی این مردم است. آن‌ها دلاورانه برای آزادی خویش از سلطه‌ی خارجی جنگیده و در این راه رنج بسیاری کشیدند. با الهام از رنج و شکنج این خلق باید تلاش

^{۴۰۳} در اینجا دو پاراگراف را خلاصه نموده و در این پاراگراف جا داده‌ام. (م)

^{۴۰۴} The film *The Kill Team* shows that the same kind of training and the same kicking of civilians as in Vietnam is still standard operating procedure in Iraq and Afghanistan. For more on the war on terror and the incipient U.S. police state, See Henry A. Giroux, *Zombie Politics in the Age of Casino Capitalism*, 2nd edition (New York, Peter Lang, 2014).

^{۴۰۵} Henry A. Giroux, *The Violence of Organized Forgetting* (San Francisco: City Lights Book, 2014).

Also, see, Henry A. Giroux, *On Critical Pedagogy* (New York: Continuum, 2011). The phrase "America's disimagination machine" was coined by professor Giroux as part of his subtitle to the former book.

خود را در مبارزه بر علیه جنگ طلبی و امپریالیسم ایالات متحده دوچندان کرده و به هدف ایجاد جامعه‌ای عادلانه سازمان‌های نوینی را بنا نهیم.

Books

- Joshua Bloom and Waldo Martin, *Black Against Empire: The History and Politics of the Black Panther Party* (University of California Press, 2013).
- Philip Caputo, *A Rumor of War* (New York: Macmillan, 1977).
- Frances Fitzgerald, *Fire in the Lake: The Americans and Vietnamese in Vietnam* (New York: Little, Brown and Company, 1972).
- Võ Nguyên Giáp, *The Military Art of People's War* (New York: Monthly Review Press, 1970).
- Graham Greene, *The Quite American* (London: Penguin Classics, 2004 Reprint Edition, originally published in 1955).
- David Halberstam, *The Best and the Brightest* (New York: Random House, 1972).
- Michael Herr, *Dispatches* (New York: Knopf, 1977).
- Andrew E. Hunt, *The Turning: A History of Vietnam Veterans Against the War* (New York: NYU Press, 1999).
- James Simon Kunen, *Standard Operating Procedures: Notes of a Draft-age American* (New York: Avon, 1971).
- Tim O'Brian, *The Things They Carried* (Boston: Houghton Mifflin, 1990).
- Oliver Stone and Peter Kuznick, *The Untold History of the United States* (New York: Gallery Books, 2012).
- Nick Turse, *Kill Anything that Moves: The Real American War in Vietnam* (New York: Henry Holt and Co., 2013).
- Michael Uhl, *Vietnam Awakening: My Journey from Combat to the Citizens' Commission of Inquiry on US War Crimes in Vietnam* (Jefferson, NC: McFarland Publishing, 2007).
- Douglas Valentine, *The Phoenix Program* (Bloomington, IN: iUniverse, 2000).

Articles

- Leo Cawley, "An Ex-Marine Sees Platoon," *Monthly Review* 39, no. 2 (June 1987): 6-18.

- Col. Robert D. Heinl, Jr., "*The Collapse of the Armed Forces*," *Armed Forces Journal*, June 7, 1971, <http://msuweb.montclair.edu>.
- Neel Sheehan, "*Should We have War Crimes Trials?*," *New York Book Review*, March 28, 1971, <http://msuweb.montclair.edu>.
- Sheryl Gay Stolberg, "*Paying Respects, Pentagon Revives Vietnam, and War Over Truth*," *New York Times*, October 9, 2014, <http://mytimes.com>.

Films

- *Anderson Platoon, The* (1967)
- *Apocalypse Now* (1979)
- *Berkeley in the Sixties* (1990)
- *Born on the Fourth of July* (1989)
- *Deer Hunter, The* (1978)
- *Fog of War, The* (2003)
- *Full Metal Jacket* (1987)
- *Hearts and Minds* (1974)
- *Kill Team, The* (2013)
- *Most Dangerous Man in America, The* (2009)
- *Platoon* (1986)
- *Quiet American, The* (1958 and 2002)
- *Same, Same But Different* (2012)
- *Sir! No Sir!* (2005)
- *Untold History of the United States, The*, Showtime Television series (2012)
- *Vietnam, American Holocaust* (2008)
- *Winter Soldier Investigation* (1972)

امپریالیسم آمریکا در ویتنام به زانو در آمد!

دو مقاله درباره‌ی جنگ ویتنام

ترجمه‌ی: نیکو پورورزان



انتشارات پروسه

processgroup.org